

تعالی
هو الله

این

نسخه شریفه که
مقاصد و دارای حکمت

علمی است و در اخلاق بی نظیر و بی
بدیل است و خواننده او از ذایل متحلی
و بفضایل متحلی شوی و بجای که متوجه گشت
پرسد لهذا این کتاب با صواب که نام نامیش
منتخب الاخلاق و از مصنفات جناب مستطاب
عبد الفضل و نخبه الاقبا اقامی قاسمید

الشهریست است و بنید
پیشین کمال درفت
طبع شد

شان
المزین

فصل اول از باب اول در حسن خلق

هذا كتاب
مستطاب منتخب
في الاخلاق

الحمد لله الذي ارشدنا الى الدين القويم وهدانا الى الصراط المستقيم
والصلوة على من كانت اخلاقه دلائل باهرة على نبوته وصفاته
افضاله براهين قاطعة على رسالته المنعوت في الكتاب الكوثر يا ثقل
لعلى خلق عظيم واهل بيته الذين او توامكار الاخلاق وفرضت ولايتهم
وطاعتهم على اهل الاقاف اما بعد جنين كويد بند خاطر
كثير الذنب والتقصير في خدمة مولاه اللطيف الخبير افقر الخلق الى
وتبر الفنى محمد بن جعفر الشيرازي الحسيني كه بعضى از برادران ايمانى
دوستان روحانى ترغيب شديد و تحريص اكيد نمودند كه اين حقيقه
بضاعت رساله مختصرى در علم اخلاق منتخب از كتب فن تاليف
نايم مستنبت از آيات قرآنيه واحاديث معصوميه و براهين عقلايه
و شواهد نقليه ائمه كه جمعى از برادران دينى كه بهر اذلفت عربى ندارند
ابن موافق سبجافى و عوائد ربانى بهره فاضل و نصيب كامل و اشت
قبلا و رفت الى اجايه مأموره بالسمع والطاعة مع الاعتراف بقله الله
و عدم نصيب العلمى من هذه الصناعات و صرف جوهره العبد
فى الاضاعته و اختلال الاحوال و تبليبل النسب

الحمد لله الذي ارشدنا الى الدين القويم وهدانا الى الصراط المستقيم
والصلوة على من كانت اخلاقه دلائل باهرة على نبوته وصفاته
افضاله براهين قاطعة على رسالته المنعوت في الكتاب الكوثر يا ثقل
لعلى خلق عظيم واهل بيته الذين او توامكار الاخلاق وفرضت ولايتهم
وطاعتهم على اهل الاقاف اما بعد جنين كويد بند خاطر
كثير الذنب والتقصير في خدمة مولاه اللطيف الخبير افقر الخلق الى
وتبر الفنى محمد بن جعفر الشيرازي الحسيني كه بعضى از برادران ايمانى
دوستان روحانى ترغيب شديد و تحريص اكيد نمودند كه اين حقيقه
بضاعت رساله مختصرى در علم اخلاق منتخب از كتب فن تاليف
نايم مستنبت از آيات قرآنيه واحاديث معصوميه و براهين عقلايه
و شواهد نقليه ائمه كه جمعى از برادران دينى كه بهر اذلفت عربى ندارند
ابن موافق سبجافى و عوائد ربانى بهره فاضل و نصيب كامل و اشت
قبلا و رفت الى اجايه مأموره بالسمع والطاعة مع الاعتراف بقله الله
و عدم نصيب العلمى من هذه الصناعات و صرف جوهره العبد
فى الاضاعته و اختلال الاحوال و تبليبل النسب

فصل اول در حسن اخلاق

و وفور الاشغال و تضييع العمر في القيل والغال و التوفيق من الله
 مامول و الثابت من سبحانه مسئؤل و العذر عند كرام الناس
 مقبول و وثبته على مقدمة و ابواب و مقالات و فصول و الله
 المستعان و عليه التوكل و التكلون و هو حسبنا و نعم الوكيل
 مقدمه بدانكه علم اخلاق كه عبارت است از تحصيل صفات
 حميده و اخلاق پسنديد و استخلاص از صفات مهلكه رقيه و اخلاق
 ذميه مانند مر يا عجب و تكبر و حققد و حسد و اجب عيني است چنانچه
 حضرت رسول ۳ فرمودند طالب العلم فريضة على كل مسلم و اخلاق حسنه
 نوز حقه تعالى بهتر است از اعمال حسنه و خلفه هاي بد بدتر است
 از اعمال بد و اندك عبادتي از صاحب خلق نيك تر از حق تعالى پسند
 تر است از عبادت بسيار از صاحب خلق بد و ناكيدات بسيار و متعبد
 بپشمار در شرع مبين بر تحصيل مكام اخلاق و توبى از زاييل
 اخلاق و ابر شده است چنانچه حضرت رسول ۳ فرمود كه در
 سر و قيامت در ميزان عمل چيزي بهتر از حسن خلق نيست و در حديث
 ديكر فرمودند كه بيشتر چيزي كه امن من بسبب ان داخل بهشت
 ميشوند بر هيچ كاري از محرمات الهى و خلق نيكو است و در حديث
 ديكر فرمود كه توبه صاحب خلق بد مقبول نميشود مگر آنكه اگر از پايگاه
 توبه ميكند بكناهي از ان بدتر كند و در حديث ديكر فرمود
 كه مؤمن هموار و نرم و ملايم و باسماحت و صاحب خلق نيكوست
 و بنا بر حديث و غليظ و بد خلق و متعجب است و در روايت ديكر
 فرمود كه جبرئيل از جانب پروردگار عالميان نازل شد و گفت يا محمد
 بر تو باد بحسن خلق كه خرد فنا و اخيرت باحسن خلق است و فرمود كه

فصل اول در حسن خلق

شبهه ترین شما بمن گشت که خلقتش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که فرمود که شما نمیتوانید که هر مرد را با مال خود فراگیرید پس همه را فرا گیرید بخوشروئی و نیکو صلاحات نمودن و در حدیث دیگر بنعاف فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند و از حضرت امام محمد باقر مرویست که از من مؤمنان کسی که ایمانش کاملتر است خلقتش نیکوتر است و از حضرت صادق مرویست که هیچ علی نزد خدا محبوبتر نیست از اینکه مرد مرا فرا گیرد بخلاق نیکو خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو او میرا میرساند بدرجه کسی که روزها را روز دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و در روایت دیگر فرمود که خلق نیکو کنایان را میگذارد چنانچه افتاب بخ را میگذارد و فرمود که نیکی کردن بخلاق و نیکی با مردم معاشرت نمودن خانه ها را معمور و آبادان میکند و عمرها را دراز میکند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر از علاء بن کامل منقول است که حضرت صادق فرمود که چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دوست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان او بگوید و مستیکه گاه هست بنده در عبادت تقصیر دارد و خلق نیکو دارد و خدا او را بان خلق نیکو پرتابه و در چه جماعتی میرساند که روزها را روزها میگذارد و شبها بعبادت میکند و از آنحضرت مرویست که فرمود بدی خلق فاسد میکند ایمان را و اعمال خیر را چنانچه سر که غسل با وضو میکند و فرمود که کسی که خلقتش بد است پیوسته خود را در عذاب دایم دارد و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی دین اسلام را برای شما مشیعیان

در حدیث ستغفار معاز

پسندیده است پس نیکو صاحب بنمایند بان بیخاوت و حسن خلق
و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است آنرا از خلق نیکو
فرمود که اینست که بهای خود را نرم کنی که کسی از پهلوی تو از نه پند
و سخت را ملازم و نیکو کنی و چون پیران مؤمن خود سری بخوشتر
و خوشحالی با ایشان ملاقاتی و در حدیث دیگر فرمودند که چون خبر
موت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول رسانیدند حضرت
با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند و او را از
غسل قلمبختند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بسکفش و
ردای بطریق صحیحاً مصیبت از بی جنازه او بر و انداختند و کاهی چای
راست نابوت و کاهی جانب چپ را و چون بفرقش گذاشتند حضرت
داخل قبرش شدند و بهشت مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت
بر قبر او چیدند و بگل برخه های خشتها را مسدود کردند و چون
پیران آمدند و خاک بر قبرش ریختند فرمودند که میدانم که بد سعد
خواهد پوید اما حق تعالی و من میداند که بدی که کارش کند محکم کند
و در هنگامیکه حضرت فراراهوار میکردند مادر سعد گفت ای سعد
کوازا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد خواصش باش و خبر
مکن بر پروردگار خود بدی که بدی که بعد از قبر فشارش برسد چون
حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کار
چند کردی که در جنازه احدی ندیده که چنین کنی و جنازه اش پرده را
و کفش برقی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعظیم اند
و بیعده او کفش آمد اند من ناسی لا تکه کردم گفتند که کاهی جانب
راست جنازه را میکش و کاهی جانب چپ را فرمود که دستم بارست

فصل اول کتاب اول در چیست خلق

جبرئیل بود هر چار او مبرک رفت من میگویم گفتند که خود در غسایش حاجتی
 شدی و بر جانهاش نماز کردی و بدست خود در لوحش نگذاشتی و بعد
 از آن فرمودی که باو فشار قبر رسید فرمود برای این فشارش قبر باو مرید
 که با اهل دیارانش کج خلقی میکرد و فرمود که دو خصلت است که در
 مسلمان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلق بودن **باب اول**
 معنای خلق و نیکی و بدی آن و در آن چند فصل است **فصل اول**
 بدان ابد الله تعالی تحقیق که خلق عبارت از حال است که را سخی
 در نفس که صادر میشود سایر افعال از آن در نهایت سهولت و آسانی
 بدو و احتیاج ب فکر و تأمل پس احوال مذکور اگر از آن صادر میشود
 صفات حمید و افعال پسندیده که محمود است بحسب عقل و شرع احوالات
 خلق حسن مینامند و اگر افعال قبیحه و زعمه از آن صادر میشود از احوال
 سخی مینامند و شرط است در آن رسوخ و ثبات بعلم آنکه کسی که صادر
 میشود از آن بذل مال یا عبادت یا سایر افعال حسنه بر سبیل نذر
 و اتفاق نمیکویند و را سخی یا عابد نا آنکه در آن رسوخ و ثبات ندارد
 باشد و شرط شده در آن سهولت و آسانی بعلم آنکه هر کس بر خودش
 شاق باشد بذل مال و جبرش بکنند بر بذل مال یا نفس خودش را
 مجبور سازد بر بذل مال نمیکویند از آنکه پس لا بد است در خلق
 هنر از چهار قوه اول قوه علم در قوه غضب سیم قوه شهوت
 چهارم قوه عدل مابین این قوای ثلاث و اما قوه علم پس حسنه و
 صلاحش در این است که آسان میشود بر آن ادراک فرق مابین
 راستی و دروغ در اقوال و مابین حق و باطل در اعتقادات و مابین
 نیکی و بدی در افعال پس اگر این قوه از برایش حاصل شود حاصل

فصل اول از تنبیه اول در تعریف خلق

میشود ثم حکمت که سرآمد اخلاق حسنه باشد و حسن قوت الحکمه فقلاد
 خیر اکثر و اما قوه غضب و شهوت پس حسن و قبیح ایشان در این است که
 ایشان را هدند و جلو بکنند بمقتضای حکمت و دین غضب و شهوت
 نمایند در جای که محمود است عقلاً و مطلوب است شرعاً و نگاه دارند
 در مضائق و اما قوه عدل پس این عبارت است از ضبط نمودن قوت
 غضب و شهوت در زیر اشاره عقل و شرع پس عقل بمنزله ناصح و قوه
 آن که قدرت است بمنزله وزیر بلکه انفاذ و امضا میکند امر را و غضب
 و شهوت نفوذ امر میشود و غضب چنانکه شکایت که محتاج است
 بسوی تادیب و تعلیم که هر قوی که اشاره بر قوت مینماید هر دو هر قوی که
 اشاره باین داشتن مینماید باز مینماید و شهوت مانند اسبی است که
 سواران میشوند از برای طلب صید که گاهی مطیع و منفاد از برای سواش
 میشود و گاهی خیر پس هر کس در این صفات ثابت بشود باعتدال آنرا
 متصف بحسن خلق مینامند مطلقاً و هر کس بعضی و بعضی در آن باشد
 آنرا متصف بحسن خلق بالنسبه باین صفت مینامند نه مطلقاً مثل
 آنکه میگویند حسن خلق در شجاعت دارد یا در کرم و مانند آن پس
 حسن خلق عبارت از آن قوه معدله که واقع است مابین حسن
 افراط و تفريط امثالاً قوه غضب که اعتدال آنرا شجاعت گویند اگر میل کند
 از اعتدال بطرف زیاده آنرا تهور نامند و اگر میل بکند طرف ضعف
 آنرا لجین نامند و اعتدال قوه شهوت که تعبیر از آن بعفت مینماید
 اگر میل بکند بطرف زیاده آنرا شهو میگویند و اگر میل کند بقصان
 آنرا اخود مینامند و هر دو طرف قبیح و مذموم است و عمل روح از آن
 حق و وسط است و قوه معدله که علم که آنرا حکمت مینامند اگر

در بیان کسانی که بطلالت بر آنها غالب شد

میل کند از حالت اعتدال بطرف افراط و تفریط که استعمال نماید معرشت
را در اغراض فاسده و مطالب کاسه انرا بر بزه کونیک و اگر میل کند بطرف
تفریط و نقصان که جمودی و کندی داشته باشد انرا بلاهت کونید
پس اصول و معرمد اخلاق حسنه جمیل چهار چیز است حکمت و عینیت
و عفت و عدل و در قرآن مجید اشارت به این اخلاق شده و در
اوصاف مؤمنین چنانچه فرمودند **أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ**
رَسُولِهِ ثم لم یزادوا و با مواضع و انفسهم فی سبیل الله و
هم الصادقون و ایمان بخدا و رسول بد و نشک و ریب عبارت از
قوة یقین است که ثمره عقل است و مجاهده بال عبارت از ستم
که بر میگردد بضبط قوه شهوت و مجاهده بنفس عبارت است از
شجاعت که بر میگردد با استعمال قوه غضب بر وفق عقل و شرع
که حالت اعتدال باشد و در آیه دیگر مدح فرمودند جمعی از مؤمنین
که **أَشْدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ** رجاء بیهم اشاره باینکه از برای شدت غضب
موضعی و از برای رحمت موضعی و کمال بر این است که هر یک از این
دو بنا موضع خود استعمال نمایند شرع بآیدان بد باشد و باینکه نگو
بخای کل کل باشد جای خارج از فصل بلکه کسانی که بطلالت بر آنها
غالب شد است و مجاهده نفس آماره و اشتغال بترکیه نفس و تهذیب
اخلاق است که این شمرده اند و انصاف نکرده اند که این بعلت قصور و
نقص خودشان است و کانهای فاسد و خیالات کاسه نموده اند
در اخلاق و طباع تغییرشان ممکن نیست بد و جهة اول آنکه خلق و
عبارت از صورت باطن است و خلق بفتح عبارت از صورت
ظاهر است و چنانچه صورت ظاهری که عبارت از خلق است

در بیان اینکه آیا اخلاق ممکن است یا نه

۸

تغییر آن ممکن نیست نیز تغییر صورت باطنی ممکن نیست دوم آنکه حسن خلق حاصل نمیشود مگر با سر داشتن نفس از غضب و شهوت و حب دنیا و امثال آن و این امر نسبت متمنع و اشتغال با آن موجب ضایع شدن عمر و دل و نایده و وجه فساد این خیال اینست که هرگاه اخلاق قابل تغییر و تهدیب و تحسین نمیشود هر آینه باطل میشد مواعظ قرآنی و نصایح نبوی و مواعظ و توبه و تادیبات شرعی و لازم میامد که این امر و نواهی و مواعظ و نصایح بی ثمر و بی نفع باشد چنانچه جناب اقدس الهی صفر مایه قد افلح من زکاه و قد خاب من دساها و حضرت پیغمبر ص صفر مایه حسنوا اخلاقکم و چگونه میتواند انکار این معنی بالنسبه با انسان نمود و حال آنکه تغییر دادن اخلاق بهائیم و سایر حیوانات و وحش اصلی و انفی میشوند و مانند ملک صبد اسب و بعض طيور که حرف زدن یاد میکنند و نحو ذلک و مجموع اینها تغییر اخلاق است و توضیح اینها را و تفصیل این مقال این است که موجودات بر دو قسم است قسم اول موجود ذاتی که از برای انسان مدخلاتی در اختیار میسر اصل و تفصیلش نمیشد مانند آسمان و ستاره ها و اصفای بدن داخلی و خارجی و چشم و گوش که وجود آن کامل واقع شده و قسم ثانی که وجود آن ناقص واقع شده و کار آن مربوط با اختیار و قدرت بندگان قرار داده شده مانند نخم و صبه ها و حصه خرما که مخلوق شده است بر هبشی که قابلیت نمو و تغییر و تبدیل دارد که حصه خرما درخت خرما بشود و تخم خرما در نهانها شود و اخلاق انسان از قبیل ثانی است که تغییر آن متوسط با اختیار و قدرت انسان است و باید دانست که اصل غضب و شهوت هستند که انسان مکلف با زاله ایشان بالمره باشد بلکه اینچه مذموم است طرف غسراط

در قوی غضب و شهوت است

و تفریطشان است و بلید بقوه اعتدال اینهارا آورد و مطیع و منقاد
 بعقل و شرع کرد و الا اگر شهوت طعم بالکلیه بر طرف میشد انسان
 هلاک میشد و اگر شهوت جماع بالکلیه معدوم میشد نسل منقطع
 میشد و اگر غضب بالکلیه منعدم میشد نمیتوانست انسان دفع
 محالک و مضار از خود نماید و هلاک میشد و نمیتوانست جهاد
 و امر معروف و نهی از منکر نماید و جناب قدس الهی مدح فرمودند
 که وهی الا که کاظمین الغیظ یعنی کسان مینابند غیظ و غضب خودشان
 و فرمود و الفافذ بن الفیظ و انبیا و اوصیا و اولیا غضب میفرمودند
 و متغیر میشدند اما آنکه از جاده عقل و شرع بیرون نیامدند
فصل بدانکه قوه غضب و شهوت و اعتدال ایشان گاه هست که فطر
 میشود بچشمیکه انسان کامل العقل و حن الخلق بحسب فطرت و
 خلقت میباشد بدو مجاهده و مشقت مانند انبیا و ائمه و
 بعض مؤمنین و گاهی کبر میشود که حاصل نمیشود مگر بر بافت
 و مجاهده کافی اکثر الناس چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مروی است
 که فرمود خلق عطیه ایست از جانب حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید
 بعضی از آن سنجیده و طبیعت آدمی است و بعضی از آن ان است که
 آدمی بدینت و عزه خود را بر آن میدارد و راوی پرسید که کدام است
 بهتر است حضرت فرمود که صاحب سنجیده را چنان خلق کرده اند و غیر
 آن نمیتواند کرد و صاحب ثبوت و عزه صبر میکند بسبب طاعت خدا
 و خود را جبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است
 و بدانند که معاصی خلق بد چنانچه در این حدیث شریف بان اشاره
 نمودن است که مواظبت نماید بر اعمالی و افعالی که باعث بون

باب اول در حسن خلق

حسن خلق میشود مثلاً هرگاه کسی بخیل و لبم باشد و میخواهد خلق خود
و کرم از برای خود تحصیل نماید علاج آن این است که مواظبت نماید و
مد او مت نماید بتکلف و مشقت بر افعال کریم و جواد مانند بدل
نمودن مال و دادن و اعطاء بسائل مره بعد از مره و کمره بعد از کمره
تا آنکه عادی آن بشود و بر آن اسان شود و هر کس بر آن تکیه غالب باشد
و میخواهد صفت تواضع تحصیل نماید علاج آن اینست که مدد او
و مواظبت نماید بر افعال متواضعین مره بعد از مره و کمره بعد
از کمره بطریق مشقت و مجاهده تا آنکه بر آن اسان بشود و عادی
بشود و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده باین طریق حاصل
میشود تا آنکه از آن افعالیکه بتکلف و مشقت بجا میآورد مرده است
اسان و سهل میشود و بعد بمرتبه میرسد که لذت از آن میرسد و
شوق بآن افعال و احوال بهم میرساند چنانچه حضرت سید الانبیا
فرمودند جعلت قره عینی فی الصلوة و هرگاه افعال حمیده و اوصاف
پسندیده که از آن صادر میشود هنوز برایش شاق باشد و بمرتبه
تلاذذ و خوشحالی نرسیده بدانند که نقصان دارد و بجد کمال نرسیده
که قال تعالی و انما الکبر الا علی الخاشعین و هرگاه بمرتبه تلاذذ و خوش
حالی نرسیده اما آنرا دون آن و زهرمانا دون زهرمان نیز بدانند که هنوز
ناقص است و بمرتبه کمال آن است که تلاذذ و اقبال حاصل شود در
جمیع الزمان و اوقات و باین جهت طول عمر مطلوب انبیا و اولیا و صلحا
شده است زیرا که هر چه طول عمر بیشتر میشود اخلاق و حسنات
و فضایل نفسانیه اکمل میشود و باین جهت انبیا و اوصیا از مرگ
و حرکت خوششان نیامد و حضرت پیغمبر فرمودند که سعادت

باب پنجم در بیان احوال و عیال و موکب و غیر بسوا خلاصه
ندای اقبال

در درازی عمر در طاعت پروردگار است و فرمودند الانبیا
مزینة الآخرة و چنانچه معلوم شده که محاسن اخلاق بمداومت
بر افعال حمیده حاصل میشود و صاحب سوء خلق منتقل بحسن خلق
با این سبب میشود نیز باید دانست که صاحب خلق حسن اگر مبتلا
نماید بر افعال سیئه و اخلاق زمیره صاحب خلق سوء میشود
و وی در بیان تفصیل اموری است که میرساند بسوء اخلاق از
بطن و فرج و زبان و در این چندین فصل است **فصل اول** در
شهوۃ بطن است بدانکه اخلاق چه حسنه چه سیئه سرسوخ
میکند در نفس بسبب مواظبت و مداومت بر اعمال و اعمال
صادر میشود از قلب بتوسط جوارح و اعضا که بمنزله خداوند
از برای قلب و هر یک از جوارح و اعضا صلاحیت دارد که از
ان اعمال نیک که باعث بر اخلاق حسنه و اعمال بد که باعث بر
اخلاق سیئه صادر شود پس لابد است از برای انسان از ملاحظه
قلب و جوارح و از اعظم مهلکات انسانی شهوۃ شکم است
و ان باعث شده بر اخراج ادم و حوا از دارالخلد و القرار بدو
الذل و الفناء و الافتقار و شکم منبع شهوات و مبعث افات
است بعلت آنکه از ان متولد میشود شهوۃ فرج و رغبت بعال و جماع
و توسع نمودن در مطامع و مناکح و بعد متولد میشود منافه
و حسد و ریا و کبر و حقد و عداوت و بغضاء و منکر و فحشاء
و این همه افات از افعال شکم است و اگر انسان اختیار شکم خود
داشته باشد با این افات مبتلا نمیشد چنانچه در حدیث نبوی
وارد شده است که ابن ادم پر فکده است ظرف و وعائی بدتر از

در بیان امور که سبب بندوبست و اخلاص

شکم خود و پس است از چند لقمه که قوت لایمونت ان باشد و اگر لا محاله
خواهد خورد بایست ثلث شکم خود را از برای طعام باشد و ثلث
دیگر از برای شراب و ثلث دیگر از برای نفس و آنچه زیاده بر این
باشد اسراف است و باید دانست که جناب قدس الهی قلب را رئیس
قرار داده و سایر اعضا و حواس خدامند و امتلا باعث تسلط اعضا و
حواس که خدامند بر قلب که رئیس باشد و رئیس را ضعیف نموده
و رعیت را بران مسلط نموده و در حدیث نبوی فرمود غیر ایند
دلها را بکثرت طعام و شراب بعلت آنکه دل بمنزله نر داعت است
همچو در اکثر کتاب و در حدیث دیگر فرمودند کسی که کثرت
و تفکرتش بیشتر است قهر ب منولش نزد جناب قدس الهی بیشتر است
و کسی که اکثرا و شربش و خوابش بیشتر است نزد جناب قدس الهی
مبعوض تر است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند که بندگان
و تحقیق شکم یانمی میشود از خوردن و بختمین همه حالات نزد جناب
افدس الهی حالتی است که از ان شکمش سبک باشد از اکل و در تری
حالات حالتی است که شکمش پر باشد و در مصایای لقماتی بفرزند
خود این است که ای فرزندان هرگاه معده از اکل پر میشود قوه متفکر
مینخواهد و حکمت خوا موش میشود و اعضا و حواس از عبادت
سست میشود و تغلیل اکل فواید بسیار و منافع بیشتر دارد
از انچه باعث میشود بر صفای قلب و بر تفتان و لذت بردن
از طاعات و عبادات و شکست صولت نفس اماره از معصیت
و شکست صولت فرج و متذکر نمودن کبر سنکی روز قیامت است
و باعث مرفع کثرت خواب که باعث بر کلال و ملالت است

فصل دوم در شهوت فرج است

و موجب تضییع عمر است و فوائد قیام و تهجد در شب است و موجب
امراض بدن و موات قلب و روح است و چون که دانستید که در
هر امری حد و سبب است و در طرف افراط و تفریطش
مذموم است در اینجا نیز باین طریق است که سنگی صغیر و امتلا و
صغیر مذموم است و متر حث و ترغیب بر کرسی بسیار در این
اخبار این است که چون انسان منتهای خواهش باکل و شرع دارد
و طبع آن کمال میل بآن دارد باین جهت شارع حث و ترغیب
عکس آن نمود تا آنکه از کمال میل و حرص طبع بر امتلا و از تحرص
شرع بر کرسی اعتدالی حاصل شود بلکه از برای انسان معتدل
الزجاج افضل است که اینقدر بخورد که هیچکدام از سببهای معده و
از الزام جوع محسوس آن نباشد زیرا که مقصود از اکل زندگانی
و قوت بر عبادت است و ثقل معده از آن مانع است و باین معنی
اشاره شده است در آیه شریفه کُلُوا و اشربوا و لا تسرفوا و در
حدیث نبوی المعدة بيت الداء و الحمية راس كل داء و اعط كل
بدن ما عودته و در احادیث دیگر وارد شده است که معنای
حیث از چیز قبلی از آن یا اجتناب و یا بیایست مقصود است
از اکل زندگانی نه مقصود از زندگانی اکل است **فصل دوم**
در شهوت فرج است بدانکه این شهوت در انسان افریده شده
بجهت فواید چند مانند بقای نسل و دوام وجود و آنکه منتقل شود
از این لذت فانی ببلذات اخروی باقی و اما افات بسیار دارد که
ضبط نکند و مجد اعتدال نرساند و از دو طرف افراط و تفریط این
مستخلص نماید و طرف افراطش این است که شهوت مستولی بر

فصل دومی در شهوات فرج است

عقل شود و مرتکب فسق بهی و فجور و افعال بهائم شود و چاره آن تزکیه حلال و اگر ممکن نشود روزنه داشتن چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است که فرمودند ای گروه جوانان بر شما باد نکاح و تزویج و اگر نتوانید روزنه بگردانید و باین سبب حش بر تزویج در شرع وارد شده است و در حدیث معتبر فرمودند که هر کس تزویج نکند نصف بدن خود را حفظ نموده پس بر نصف دیگر محافظت نماید و طرف تفریطش آن است که ترک نماید نکاح حلال را بآنکه باعث برافرج تولد و تناسل و بقای نسل شود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهترین عبادت های خدا خفیف داشتن شکم و فرج است و بدانکه غذاها را در اعمال و آثار قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیمی هستند زیرا که قوت های بدن آدمی از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاره است که از خون بهرم میبرد و خون از غذا بهرم میبرد پس چون غذای حلال قوت آن با اعضا و جوارح در آمدن بکرا بکرا میبرد پسندیده است می داند و همه آن قوت صرف عبادات میشود و لکن حرام که در بدن در آمدن قوت آن با اعضا و جوارح سرایت کرد آن قوتها که از حرام بهم رسیده حرام مزاده اند و از حلال مزاده که از خوب نمی آید چون سران در پیچ چشم بدر می کشد چشم را جماعی می داند و هزار فساد میکند و اگر سران در پیچ گوش بدر می کشد او را شنیدن انواع و اقسام باطل می داند هم چنین در اعضا و جوارح دیگر نطفه میشود فرزندانیکه از آن حاصل میشود بیک معنی حرام مزاده است و مایل بر بدیها میشود و در حدیثی که وارد شده است که کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست شاید بر

فصل نهم در شهوت فرج است

این معنی مجول است و لکن حلال هر نور و عبادت و معرفت میشود
و موجب قرب بخدا میشود و دل را متورم میکند و حضرت رسول
فرمود که بیشتر چیز بکه است من بسبب آن داخل جهنم میشوند
دو چیز شهوت شکم و فرج است و بدانند که زنای اعضا و جوار
منقسم میشود و زنای فرج معلوم و زنای چشم نگاه کردن بدین
و زنان غیر محرر شهوت و زنای گوش آوازی است که باعث
شهوت شود و زنای دست بازی با ناز محرم کردن است و
همچنین در سایر اعضا چنانچه از حضرت امام محمد باقر و بعض
صادق مرویست که فرمودند هیچکس نیست مگر آنکه بهر شیئی از
زنا میابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن
است و زنای دستها لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا
بکند و خواه نکند بیکدیگر یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه
نشود و حضرت صادق فرمود که بدترین مردم در عذاب است بر مردی
قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام
باشد و نیز فرمود که از برای زن ناز و شش خصلت میباشد سه
عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا است
نور و راهبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند و آنچه
در آخرت است غضب پروردگار است و دشواری حساب
و خلود در جهنم و نیز از آنحضرت مروی است که مردی که بر پشت
میرود و عرش الهی بلرز میاید و مردی که بکند زنا که با او چنین
عمل قبیحی بکنند خدا او را بر وی جبر جهنم حبس نماید تا از حساب
خلاق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در

در آفات نظر است

هر طبقه عذاب کنند تا طبقه نیری جهنم هر مدد یکر از اینجا بد
نیاید و حضرت امیر المؤمنین فرمود که لواطه آنست که در سر
پایین تر از دین یا او مباشرت کند و مباشرت کردن در دین
آنست بخدا و حضرت امام محمد باقر فرمود که خداوند علیین
میفرماید که بغرب و جلال خودم سوگند میخورم که بر استرق
و جبر و بهشت نمی نشیند کسی که در دین او و طاعت کند و حضرت
صادق فرمود که چون قیامت قائم شود بیا و سرزند زانیرا که
با مثل خود مساحقه کرده اند جامه هایشان را بر تن می کنند
ایشان بر سر و زین جامه هایشان پوشیده و عودی ایشان
در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را در جهنم اندازند و حضرت
رسول فرمود که هر که پسر را شهوت ببوسد حق تعالی در روز
قیامت بجای ایشان بر سر او کند و آن حضرت صادق پوسید
آنرا عشق حضرت فرمود که دلها بیکدیگر اند الهی خالیست حق تعالی
محبت غیر خود را باند دلها میچشاند و آن حضرت رسول فرمود
است که فرمود زینهار چند بنمایند و پیر همین بد نظر کردن
و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیاء و پادشاهان
که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پوده هاست
و حضرت صادق فرمود که نظر کردن بپوست انزیرهای زهر آلود
شیطان و هر که ترک کند نظرها را از برای خدا نذر برانگیخت
خدا حق تعالی ایمانی را و کرامت فرماید که طعم ولدان ایمان را
بیاورد و در حدیث دیگر فرمود که مگر نظر کردن شهوات و دل
از حق میکارد برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کثرت

فصل سیم از باب ویم

کافی است در حدیث پیکر فرمود که این نباشند اینچنان عجب است
که نظر بر دشت زنان مردم میافکنند از اینکه مردم بنظر بعفت
زنان ایشان کنند **فصل سیم** در افات زبان است باید دانست
که زبان از جمله نعمتهای عظیم و منتهای جسیم جناب اقدس الهی
است بر انسان زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل میشود
بزبان و همچنین ذکر و دعا و ثنا و شکر و اظهار رضا و افاده و تعلیم و تسکین
از منافع دنیوی و اخروی اما افاتش بسیار است بنیاست از
افاتش غافل شد زیرا که زبان جر مش صغیر و جر مش کبیر است و
معلوم نمیشود ایمان و کفر مکر شهادت لسان و زبان و دخول و تخریب
مینماید زبان در هر موجودی و هر معدومی و خالق و مخلوق و معقول
و مظلونی و موهومی و میتواند هر شیئی از اشیاء را اثبات و نفی
نماید یا بحق یا باطل و این خاصیت یافت نمیشود در سایر اعضا و جوارح
زیرا که چشم بغیر از الوان و صور و گوش بغیر از اصوات و دست
بغیر از اجسام چیزی دیگر را دخل و تصرف نمیتواند نمود و بر زبان
همه چیز اسان و میدانش وسیع است پس باید نهایت احتیاط
از آن کرد بسا باشد که یک کلمه از او صادر میشود که موجب
کفر است یا باعث بر عذاب ابدی و عقاب سرمدی است یا این
جهت از شارع حث بسیار بر احتیاط از زبان و اوردن است
که گاه هست آن مفسد دنیا و عقبی مترتب میشود که اصلاح
پذیر نیست چنانچه اگر برده نکلم نماید کافر میشود و بر او خلود
جهنم واجب میشود و گاه هست در مجامعی حرف شری بگوید
که باعث قتل چندین هزار نفس محترم میشود یا آنکه فتوای نا حق

سرافات زبان پاک

۱۹

بدهد که باعث استحلال فرج محترم و قتل نفوس مجتهد و اکل
اموال بیاطل میشود و هم چنین ممکن است که کلمه بگوید که باعث
خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود پس چون مفاسد سخن
گفتن بسیار و مهالک و بدبهار است لهذا در شرع شریف
حجت عظیم و تاکید جسم بر خاموشی وارد شده است چنانچه
در حدیث صادق وارد شده است که حضرت لقمان بفرزند
آز چند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر کمان کنی که سخن گفتن
از نقره است پس بدان که ساکت بودن از طلا است و در حدیث
مصطفوی وارد است که فرمودند نجات مرد مسلمان در
نگاهداشتن زبان خود است و آن حضرت امام محمد باقر ع
مروست که ابوذر میگفت ای طلب کننده علم این زبان هم کلید
خیر است و هم کلید شر پس زبان خود را مگر بزبان چنانچه بر
طلا و نقره مهر مینوی و حضرت صادق ع فرمود که حضرت شیبانی
میفرمودند که بسیار سخن مگوئید در غریب خدا بدوستیکه
انجام عتیکه بسیا سخن میگویند و لهای ایشان قساوت دارد
و نمیدانند و حضرت سجاد ع فرمودند که زبان فرزند آدم هر صبح و
مسامشر میشود بر سایر اعضا و جوارح و میپرسد که در چه حال
صبح کرده اید در جواب میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را
بحال خود بگذازی و بیلائی مبتلا نگردانی و او را قسم بخدا میدهند
و میالغ میگویند که ما را بیلائی مبتلا مکن و میگویند که سبب
تویشاب و معاقب میشود و مردیست که شخصی بخندست حضرت فرمود
مریزد غم کردی یا رسول الله مرا وصیت فرما حضرت فرمودند که

فصل سیم از باب دوم

زبان خود را حفظ کن باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی بفرما
 باز فرمود زبان خود را نگاه دار باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی
 بفرما باز فرمود زبان خود را حفظ کن و فرمود که مگر مردم ما را بر
 روهای خود در آتش میافکنند بفرما از در و گزیده های زبان ایشان
 و در خجسته دیگر فرمودند کسی که کلام خود را از زبانش حساب نکند
 گناهان او بسیار و عذابش مهیا است و حضرت صادق علیه السلام از جناب کوا
 خود خاتم الانبیاء روایت فرمودند که جناب اقدس الهی زبان را در جهنم
 عذاب خواهد فرمود که هیچ عضو پر از آتش عذاب نیکند پس زبان
 خواهد گفت که خداوند اجر مرا از پاره از سایر اعضا عذاب کردی
 خطاب شد که یک کلمه از تو صادر شد و بمشرق و مغرب عالم رسید
 و خونهای حرام بسبب او نهمند شد و ما لها بسبب آن مجرام غارت
 شد بعزت و جلال خودم سوگند که تو را عذاب میکنم که هیچ یکتا جز او
 را آن عذاب نکرده باشم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هیچ چیز
 سزاوارتر نیست به سبب احبس کردن از زبان و فرمود که خوشحال
 کسی که زیادهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید زیادهای سخنش را
 نگاه دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که جمیع خوبها در هیچ چیز
 جمع شده در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظر بیک در
 آن عبرت گرفتن نباشد بکار نیاید و هر خاموشی که در آن تفکری
 نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است
 پس خوشحال کسی که نظرها او همه عبرت باشد خاموشی او همه تفکر
 در امری باشد که بکار اواید و سخن او همه یاد خدا باشد بر کد آنها
 خود بگری مردم از شر او این باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود

در آفات زبان است

که خواب راحت بد نیست و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی
 راحت عقل است و از جمله وصایای حضرت سیدالانبیاء با بود که
 این بود که ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده ایست یعنی
 بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا ترسد و بداند
 که چه میگوید و مباد چیزی بگوید که موجب غضب الهی باشد ای
 ابوذر تو را کن سخن های زیاده و لغو را و کافی است تو را از سخن
 انقدر که بسبب آن مجادلت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ
 گفتن اینکس همین پس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ
 چیز سزاوار تر نیست به نسبتا محبوس داشتن و نزدان کردن از
 زبان و باید دانست که خاموشی به از کلام است مراد بان اینست که
 خاموشی از سخن است که باعث خرد بینوی با اخروی بشود
 یا کلام فضول بهر بگوید الا اگر زبانش با ذکر و ادعیه و تلاوت
 قرآن و سایر امور خیر و اصلاح جاری باشد یقیناً بهتر از خاموشی
 است و از حضرت امام ذین العباد پرسیدند از سخن گفتن
 و خاموشی که کدام یکتا ترند حضرت فرمودند که هر یک را افشای
 هست پس اگر هر دو از افت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی
 است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان بخواموشی
 نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد
 بخواموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بیکوت و از آن
 جهت خلاصی نمیتوان یافت بیکوت جمیع آنها بسخن گفتن میشود
 هرگز من ماه را با فتاب برابر و مساوی نمیکم و توفصل خاموشی
 بسخن بیان میکنی و فصل سخن را بخواموشی بیان نمیتوان کرد و بداند

فصل سیم از باب بیستم

افات لسان بسیار است از قبیل غیبت و بهتان و دروغ و خلق
و عدا و نفیر و براف و نفاق و خصومت و فضول و خوض در باطل
و تزکیه نمودن نفس و افشا کردن سر و مانند اینها و تحقیق آن چیزی
بیان است از اینها در چندین فصل واقع میشود و فصل اول
در امر غیبت است تحقیق آن در چندین مطلب است مطلب اول
در بیان مذمت غیبت است حجت آن بدانکه خلافی نیست
مابین علمای اسلام در حرمت غیبت و ظاهر بعضی احادیث که
غیبت از جمله کبائر است چنانچه جمعی از علماء باین فایده اند و
خدا ابتداء در قرآن میفرماید یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیر من
الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا تغیب بعضکم بعضا بحج
احکم ان باکل لحم اخیه میتا فکره متوه و اتقوا الله ان الله ثواب
مرحم یعنی والله اعلم ای کرده مؤمنان اجتناب نمائید و تورات
کنید بسیاری از کائنات را بدینستیکه بعضی از کائنات گناه است
و تجسس و تخصص عیبهای مردم نکنید غیبت نکنند بعضی از شما
بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت نکنید بیدید یا نکنید یا دوست
میدارید احکم از شماها که گوشت مرده برادر خود را دوست
پس تحقیق از خوردن گوشت مرده برادر خود گناه است در پدیس
از غیبت نیز گناه است داشته باشید که در آن مرتبه است بر رسید
و بر هر چه بد از عقوبات الهی بد نیستیکه حق تعالی بسیار قبول
کنند توبههاست و بسیار مهربان است در هر چه مصطفوی
است ای ابوذر چندین کن از غیبت که ان اشد از اینهاست عرش
کرد که پدر و مادر و فدا ی تو یاد یا رسول الله بچه عیلت از

احادیث مذمت غیبت

و ناید تراست فرمود بسبب آنکه زانی توبه میکنند جناب ائمه
 الهی او را میامرزند و غیبت کنند امر زید نمیشود تا آنکسیر که
 غیبت کرده او را به بخشد و حضرت صادق فرمودند که هر که
 بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد گوشهایش
 شنیده باشد پس او داخل در انجاعتیست که حق تعالی در مذمت
 ایشان فرموده است که ان الذين يحبون ان يشيع الفاحش في
 الدين امنوا لهم عذاب الیم یعنی آنکه دوست میدارند که فاحش
 شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتیکه ایمان آورده اند
 از برای ایشان عذاب در دوزخ و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
 رسول فرمود که غیبت بن مرد مسلمان را ننداز و زود توبه
 از خونها که در اندرون آدمی به رسد و در حدیث دیگر فرمود
 هر که روایت کند بر مؤمنی که بخواد در آن نقل عیب او را
 گوید و مرقش را در هم شکند که از دیدهای مردم او را ببندد
 خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل
 کند یعنی او را بشیطان واکلا کرد و باری او را نمیکند پس شیطان
 او را قبول نکند و در حدیث دیگر فرمودند که هر که مسلمان را
 غیبت کند و روزی او را بطلان میشود و وضویش میشکند در وقت
 نماز او کند و ظاهر خواهد شد بدتراز کند و اگر که اهل محشر
 از گناه و منادی شوند و اگر قبل از توبه بمیرد مرده خواهد بود
 بخواه التیکه حلال داند چیزی را که خدا احرام کرده است فرمود که
 هر که احسان کند بر برادر مؤمن خود در غیبتی که بشنود در
 مجلسی که او را غیبت میکنند باینکه مانع شود و رد آن غیبت را

فصل سیم از باب ویم

کند حق تعالی از او هزار نوع بدی در دنیا و آخرت دفع کند و
 اگر مرد نکند و حال آنکه قادر باشد برود مثل گناهان غیبت کند
 بر او لازم شود هفتاد مرتبه در حدیث یکر مرد هست که شخصی بحضرت
 علی ابن الحسین گفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد باینکه کم
 راهید صاحب بد عین حضرت فرمود که حق همینست این شخص را
 رعایت نکردی که سخن او را بمانقل کردی و حق ما را رعایت نکردی
 که از برادر ما چیزی بمانقل کردی که ما نمیدانستیم بدستند که
 مرگ همه را در خواهد یافت و در روز بعثت همه در یکجا حاضر
 خواهیم شد و وعده کاه همه قیامت است و خدا در میان هر حکم
 خواهد کرد و زنها و احتراز کن از غیبت که آن نان خورش سگان
 جهنم است و بد آنکه کسیکه ذکر عیوب مردم را ستیامیکند این
 بسیار گفتن کواهی میدهد که در او عیب بسیار هست و طلب
 در ویم در بیان معنی غیبت است جمع کثیری از علما باین طریق
 غیبت را معنی کرده اند که تنبیه کردن است در حال غیبت
 انسان معین با آنکه در حکم معین باشد بر امریکه او کراهت داشته
 باشد که آن امر را با او نسبت دهند و آن امر را او باشد و آن امر را
 بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بکفتن باشد خواه
 با اشاره خواه بکنایه و خواه بنوشتن باشد و قید کردن با انسان
 معین از برای اخراج غیر معین مثل اینکه گوید که یکی از اهل این
 بلد چنین عیبی دارد که داخل غیبت نیست مگر بنحوی بگوید که
 بقدر این حالیه یا مقالیه سامع بیا بد که کیست و مراد از حکم
 معین اینست که بگوید یکی از زید عمر فلان عیب دارد بلکه

و سر معنی غیبت است

احتمال می رود که چنین شخصی غیبت هر دو شخص منبأ شد زیرا که هر
یک را در معرض این احتمال بر آوردن نقص اوست و اگر میشنود
متأذی میشود و قید آنکه امر در او باشد از برای اخراج به تنگ
است که آن غیر غیبت است بنا بر مشهور هر چند که بدتر است
چنانچه از حضرت صادق مرویست که از جمله غیبت است که در
میان برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله
بهتان است که در حق برادر مؤمن خود چیزی را بگوئی که در او
نباشد و گاه هست که غیبت اطلاق میشود بر معنی که شامل
بهتان است چنانچه از آنحضرت پرسیدند معنی غیبت را
فرمود که غیبت آن است که به برادر مؤمن بدی را نسبت
دهی که او نکرده باشد یا بدی را از او فاش کنی که خداوند
او پوشانیده باشد قید کرده اند که آن امر محسب عرف عیب
باشد برای آنکه اگر ماکلی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش
غیبت نیست مثل آنکه بگویند عابد است یا فاضل است
یا مقدس است اما اگر عیب باشد غیبت است خواه در خلقت
یا اخلاق خواه در اعمالش و در نسبش و از تعریف معلوم
که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه هم که بد غیبت
است مثل آنکه بعد از مدتی گویند که شخصی بگوید که الحمد لله ما
محببتی نیایا محبت مرا است مبتلا نیستیم و غرضش کنایه بر آن
باشد که او با من دردمبت است و همچنین اگر عیب شخصی را بر
دیگری بنویسد یا با اشاره چشم و ابرو یا دست اظهار کند یا در
مراهم و متن یا غیر آن از اشارات و حرکات و سکانات مطالبی

فصل سیم از باب بیستم

در بیان بعضی افعال ضعیف که علماء استثنای کرده اند از آن ده قسم است
 اول ظلم مظلوم است از ظالم در نزد خودش نزد دیگری یا آنکه
 اظهار ظلم آن کند در نزد غیر یا میداند که رفع ظلم از آن بکند اما
 در صورتیکه آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرض قایل
 و مستمع رفع ظلم باشد ممکن است استنباط این معنی از آیه
شریفه لا یحب الله الجهم بالسوء الا من ظلم و از حدیث نبوی اصحاب
الحق مقال و در حدیث دیگری الواجب ظلم یجل عرضه و عقوبت به
 و تمیز استعانت بر تغییر منکر و مزجر کردن عاصی از معصیت
 مثل آنکه بدی نزد عاصی در مجازات نقل میکند که شاید با سبب
 ترک نماید این مشروط است بشرط آنکه از منکر که فعل آن شخص
 بد است و منکر است نجو و تائب نگردد و خوف ضرر نداشته باشد
 و دانند که قایل بکنش از این مرتبه مرتدع نمیشود و علاوه بر اینها
 باید که قصد او صحیح باشد و غرض او رضای الهی و ترک معصیت
 خدا باشد و عدل و لها و کینه هلا و حسد ها باعث نشود که نهی از
 منکر او وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود
 را در نظر مردم چنین صورت بد دهد پس آن است که بعضی
 فتوی خواهد که از عالمی مسئله پرسید در آن ضمن مذمت کسی
 مذکور شود مثل آنکه پرسید که پدر من مال مرا برداشته است
 ایامن میتوانم با او دعوی کنم و این فرد خالی از اشکال نیست
 و باید تا ممکن باشد سعی نماید که اسم پدر مثل آنکه بگوید آقا
 پدری یا فرزندی چنین معامله نماید خوب است یا نه چهارم
 نصیحت کردن مستشر است یعنی اگر کسی از شخص مشورت کند

موارد یک غیبت مستتبات

که مثلاً مال خود را بفلا نشخص بد هم بقرض یا مضارب یا نه یا
 دختر خود را بزنبد بد هم یا نه در این صورت واجب است
 مستشار که آنچه را بداند از خیر و شر بگوید و اگر میداند که
 بطریق اجمال بگوید که بد یا ندانم یا بکن یا نکن قبول مینماید یا این
 اکفا میکند و اگر داند که اکفا نمیکند مگر تفصیل بیان عیووش
 بگوید پنجه بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم
 رسانند و مردم سرافریب دهند و گمراه کنند و اجابت برایشان
 که بیان بدعت و ضلالت ایشان کند و لازم است که مردم را
 منع کنند از متابعت ایشان چنانچه پسند صحیح از حضرت صلوات
 مرویست که حضرت رسول افرمود که هرگاه به بینید اهل ربیب
 و بدعت ها را بعد از من پس اظهار کنید بزرگاری از ایشان
 و ایشان را دشنام بسیار دهید و در مذمت و بطلان ایشان
 سخن بگویید بگوئید بلکه اگر ضرر شود بهمتان هم نسبت بایشان
 بگوئید تا طمع نکنند و فراسد کردن اسلام و مردم از ایشان
 حذر نمایند از بدعت های ایشان یاد نکنند تا حق تعالی از
 برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسپارند و پسند
 و بلند کنند درجات شما را در آخرت و احادیث را این باب
 بسیار است و ضرر هیچ طایفه ایمان و اهل ایمان مثل
 ضرر ارباب بدع و مذاهب باطله و عقاید فاسد نیست
 زیرا که کفار محبت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان
 اجتر از مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس اهل اسلام و علم
 و تقوی و بر پا خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان

فصل سیم از باب بیستم

میخورند پس بر علما و غیر ایشان لازم است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت متابعت ایشان نگذرد و نشوند ششمنی بیان خطای آنها را و مجتهدین است که اگر مجتهدی مرئی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا دانند جایز است که بینه خطای او را بکنند و دلایل بر بطلان رای او نماید چنانچه علما ای متقدمین و متاخرین بیان خطاء علماء سابقین و معاصرین مینمایند و این باعث نقص و هجیل از ایشان نیست و هر يك بسیجیل خود که در احیایین کرده اند مثاب و صاحبورند اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطائی در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان راه هلا حیلرهای بسیار دارد و هفتم بیان جرح را و بیان احادیث و اخبار است چنانچه علما ای امامیه در کتابهای رجال و معنی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است با این امر جایز دانسته اند هشتم آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بیان وصف فرمایند مثل فلان اعرج یا اعمی یا عور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند این عیوب ظاهره و بعضی تجویز کرده اند بر صورتیکه تمیز الشخص

مواردیکه از غیبت استثناء

منحصراً در ذکر انوصف باشد و احتیاط را باید از دست
 ندهند و از حضرت صادق ع مرویست که غیبت افست
 که در حق بنیاد در خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است
 اما امریکه در او ظاهر باشد مانند حدیث و غضب ع مباد
 در امور پس از غیبت نیست و بهمان آن است که چیزی
 بگوئی که در او نیست فهم غیبت جماعتیست که کناه
 را علانیه مرتکب باشند و تجاهر با آنها نمایند مانند ارتداد
 مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب
 آنها هستند پس اگر همان کناه را که علانیه میکنند و هر کس
 میداند و ایشان پر وائی هم از گفتن آنها ندارند بگویند البته
 غیبت نیست اما اگر عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کند
 خالی از اشکال نیست و اقوی و اولی اجتناب است و بسند
 معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که هر که در غایبان
 کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد مردم دانند او را
 غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت
 کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان
 نموده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که هر که
 فاسق متجاهر بفسق باشد و علانیه کناه کند او را حرم نیست
 و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام
 محمد باقر ع منقول است که سه کسند که ایشان را حرم نیست
 صاحب بدعتی که بخواند شر خود درین پیدا کرده باشد اما
 جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و هم نزد قات بسابق است که

فصل سیم از باب وید

هرگاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند و او را بایکدیگر
تکرار کنند بدو آنکه ثالثی مطلع شود و این خالی از اشکال
نیست و احوط اجتناب است و هم آنکه جمعی مطلع و آگاه
شوند بر گناهیکه موجب جلد و تعزیر شرعی باشد و علم
ایشان نفوذ بر باشد که بگوای ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود
چایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر
ناس و حکام جور و مطلب چهارم در حکم شنیدن غیبت
است مشهور ما بین علما این است که اگر تصدیق کند یا
کوش دهد از روی رضا و خواهش نیز در گناه مثل غیبت
کننده است چنانچه از حضرت امیر منقول است که شنونده
های غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از اتحاد
و جمعیت از علماء آن است که تا ممکن باشد میباید بر آن غیبت
بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را پاری کند و اگر نتواند
بر خیزد و اگر قدرت بر خواستن هم نداشته باشد بدو گناه
داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه پسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که برادر مؤمن
او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا
او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را پاری نکند
دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت
او داشته باشد خدا او را پیست کند در دنیا و آخرت و بعضی
از علماء گفته اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و مانند
که اشخص استحقاق دارد یا نه جایز نیست که گویند و انقی

در استماع کننده غیبت

نکته و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر
صحت است و گاه باشد که عرض صحیحی در این غیبت داشته باشد
و نهی کردن او این ای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او
میگوید فسق است ایدای او جایز نیست و بعضی تفصیلاً فایده
شدند که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد
که عرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلوات
و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدبیر باشد و محامل
صحیح در باره او بسیم باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسن او
را باز دارند که او از زده نشود باینکه توجیهی برای فعل
ان شخص غایب پیدا کنند یا بنحوی دیگر بکنند و الا سکت
شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب رعایت احتیاط
بر طرفین لازم است مطلب پنجم در کفاره غیبت است
و توبه از آن و شرایطی که در توبه معتبر است در اینجا نیز معتبر
است و چون حق الناس است باید که نزدیک هر کس که هتک عرض
او کرده است تا ممکن باشد او را بید کر جمیل یاد کند و از تعصبات
و از خفاها بپا بدارد و در باب طلب ابراء و عذر از او ایجاد
اختلاف دارد چنانچه از حضرت رسول ص منقول است که غیبت
بدتر از زنا است پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زنا کار
توبه میکند و خدا توبه اش قبول میکند و غیبت کننده توبه
اش را قبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و پسند
مقبول از حضرت صادق ع مروی است که از حضرت رسول ص
پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود ان است که

فصل سیم از باب دوم

استغفار کنی از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر
از حضرت رسول ص منقول است که کفار و غیبت ان است
که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کردی و جمعی از علما
با این نحو ما بین این احادیث جمع نموده اند که اگر صاحب حق
شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء خواستن میباید
طلبید و اگر شنیده باشد یا شنیده باشد و از او ابراء نماند
طلبیدن ممکن نباشد یا آنکه مرده باشد یا غایب باشد از
برای او استغفار باید کرد **فصل دهم** از جمله افات لیست
بهتان و متهم ساختن مؤمنان است و از سابق نیز بحالی
از آن معلوم شد و حضرت صادق افرمودند هر که مؤمنی
یا مؤمنه را بهتان زند بچیزیکه در او نباشد حقتعالی او را در
طینة خبال بدارد تا از عهده کفر خود بیرون آید پرسیدند که
طینة خبال چیست فرمود که چرک است که از فرجهای زناکان و
بیرون میاید و در حدیث مصطفوی فرمودند که هر که بهتان
زند بر مؤمنی یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزی که در او
نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهده
سخن خود بدر آید و از حضرت امیر پرسیدند که میان حق
و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود چهار انگشت
بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش
بعد از آن فرمود که هر چه را بچشم خود ببینی حق است و آنچه
را بگوش خود می شنوی اکثرش باطل است و در حدیث
دیگر فرمود که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان

در علاج غیبت و بهتان

زود لش میگرداند چنانچه نمک در آب میگذارد و در وقت علوی
 فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذر
 نیابی یا ز طلب کن شاید بیایی و در حدیث دیگر فرمود خوشحال
 کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و در
 حدیث صادق (ع) فرمود ندان که نزد بزرگان احوال آدمی بکفر است
 که با کسی برادر بکنند در دین عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ
 کند که پاک و زنی او را بر آنها ملامت کند فصل سی و یکم در بیان
 علاج غیبت و بهتان است بدانکه از برای ترک غیبت و بهتان
 دو علاج است یکی اجمالی و یکی تفصیلی اما اجمالی آنکه ناامید
 و عید بقتابی که بران وارد شده و بداند که غیبت که باعث اجابت
 حسنات خود میشود و انتقال سیئات دیگری بخودش و آنکه مستحق
 جهنم میشود اما تفصیلی آن است که نظر بکند با نسبی که باعث غیبت
 شده اگر غضب است معالجه اش آن است که در برابر غضب بیاید
 و آنکه فکر کند که مستوجب غضب جناب اقدس الهی میشود و اگر سببش
 موافقت با دیگران باشد باید فکر کند که هرگاه کسی پروردگار خود را
 بغضب خشم در آورد بسبب ضای مخلوق و رضای مخلوق و اینچنین
 خالق ترجیح دهد و احترام مردم مانع حقیر عصیان او است همانست بخلاف
 خود نماید عقوبتش چیست و لا اقل شرم و حیاء کند از خالق خود و اگر
 سببش تنزیه نفس خود از ان غیبت باشد باید فکر کند و بداند که در
 این امر منعرض بخط خالق شدن و تنزیه نفس در نزد خالق خود البتة
 است از مخلوق و هرگز منزه نخواهد شد در نزد مردم و این از تقوی
 و اقامه است یا آنکه علفش این است که عذری اثر برای خود پیدا نماید

فصل سیم از باب دوم

مثل آنکه از او سئوال میکنند که چرا فلان معصیت کرده اید و فلا
 قبح را مرتکب شده اید میگوید در جواب که فلا نکس کرده و فلا نکس کرد
 علاج آن اینست که بدانند این علم در دست بدتر از گناه بعثت آنکه عذر
 میاورد بمتابعت آنکسی که متابعتش جایز نیست آنکه هیچ مخالفت امر خدا
 و اولیاء خدا را مرتکب شده و متابعت اعداء الله کرده یا آنکه علم غیبت
 حسد اشخاص است علاجش اینست که فکر نماید که جمع کرده از برای
 خودش عذاب نبوی و اخروی و حسد و عذاب است در دنیا بفکر
 و غصه و غم و خاسر است در آخرت آنکه هیچ عجب تشفی کرده است
 که حسدنا خود را پیشکش دشمن خود کرده و سیئات او را متحمل شد
 یا آنکه علمش استمراء با و است پس فکر کند اولاً آنکه خدا میخواهد انرا
 عزیز کند کسی نمیتواند ذلیلش بکند و دوم آنکه مقصودش افشاح آن
 شخص بود و الحال خودش مضطرب شد در نزد خدا و انبیاء و ملائکه بلکه
 در نزد عقلا و عرفا یا آنکه سببش ترحم است بر آن مثل آنکه بگوید
 بیچاره فلا نکس بفلان چه مبتله شده علاجش اینست که فکر بکند که
 رجم و ترحم بنفس خود اولی بود که در معرض هلاکت اخروی در آورد
 باشد یا آنکه علم غیبت تعجب است مثل آنکه بگوید سبحان الله تعجب است
 از فلا نکس که چنین چیزی مرتکب شده و از خود تعجب بدو بهتر است بکند که
 بدتر از او معصیت مبتله شد و متحمل سیئات و معاصی او شده و فصل
 چهارم از جمله افات لسان دروغ است و اعظم انواع آن بهتان است
 که تحقیق آن مذکور شد دروغ از قبایح ذنوب و قواش غیوب است
 و در احادیث وارد شده که دروغ کوملعون است و بدترین حسرت
 حسرت خوردن در روز قیامت است و در حدیث علوی است که اعظم

در بیان مذمت و کثرت از آقا سنان

۳۵

که امان نزد جناب اقدس الهی زبان دروغ گو است و بسند صحیح از حضرت
 رسول منقول است که فرمود در شب عراج زنی دیدم که سرش مانند
 سر خوک بود و بدش مانند بکناخ و بفرار هزار نوع از عذاب معتذب
 بود صاحب پرسید ندانم عمل آن زن چه بود که مستحق عذاب باشد بود
 فرمود که سخن چینی دروغ گو بود و حضرت صادق فرمودند که هر کس
 زبانش راست گواست عملش پاکیزه و مقبول است در حدیث دیگر
 که حضرت امیر المؤمنین صاحب این مرتبه شد از حضرت رسول برآستی سخن
 واد کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسی که راست گو را تصدیق
 مینماید خداست بعد از آن خودش که میداند راست میگوید حضرت امیر
 فرمودند که زبانت سخن راست گو نیست در حدیث باقری فرمودند که حقیقتا
 برای پادشاهان مقرر فرموده است و شراب را کلیدان قفلهها گویند
 و دروغ بدتر است از شراب در حدیث علوی فرمودند که هیچ بنده
 مرده ایمان را نمیباید تا زنت تمامد دروغ را جلدش و هزارش را و حضرت
 فرمودند که هر که دروغ بسیار میگوید به او حسنش بر طرف میشو و در
 حدیث دیگر فرمود که حقیقتا دروغ گو با زنا و بفراموشی مبتلی کرده است که زنی
 رسوا شوند باید دانست که راست گوئی از اعظم صفات حمیده و اخلاق نسیبه
 بلکه جامع آن برای اکثر صفات حسنه زیرا که صدق در گفتار میباشد و در کردار
 میباشد صدق گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ مخفی دروغ نگوید
 و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که ترک طاعتا
 و ارتکاب معاصی و بیگانه نکرند زیرا که هر کس که اینها میکند که من بزرگ خدا
 میدانم و یقین بر اینست که دروغ را در هر راستی این سخن مقتضی آنست که
 معصیت نکنند زیرا که هر معصیت منافات دارد با یقین بزرگواری خداوند

فصل فی بیان سیر از بار و بیم

بر بهشت دوزخ و از جمله لوازم صدق آنست که مستحق بار و نیکند
و مکر و همی را بفعل نیاورد و نیز بر آنکه کسی نیست که دعوی این نکند که ما را
رضای الهی هستیم و از بدیها که برانیم و ایضا تصدیق بر بهشت و عظم
الهی و اطلاع او بر مقتضای امور مقتضی اینست که همچنانچه در حدیث
عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظم ایشان و توقع نفع قلیله از ایشان
مرتکب خلاف ادب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و
اعظم عظمای باید که مرتکب هیچ ترک اولی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل
شود و فواید منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد چنانچه آنکه معصیت
ان پروردگار نماید ایضا آنکه اتعای اسلام و ایمان میکند و نماز واجب
بجای آورد و در شبانه روزی ده دفعه میگوید یا ایها که بعد و یا اوست
نستعین یعنی تو را عبادت میکنم و بر استعانت تو میجویم و بر نفس
اگر بایست معصیت نکند که عبادت شیطان است یا در باب امر متوجع بر
خدا شود و یاری از غیر خدا جوید و بر اندک کار ذنب خواهد بود و از حق
ادعای توحید میکند که غیر از خدا را عبادت نمیکند و حال آنکه در
شبانه روزی هفتاد و معبود را عبادت میکند یا عبادت شیطان میکند
چنانچه حق تعالی میفرماید الم اعبد الیک یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انکم عدو مبین و کا هر عبادت هوا میکند چنانچه حق تعالی میفرماید انکم
من اتخذوا الههوا و کا هر عبادت نفس متار میکند کا هر عبادت
دنیا و کا هر عبادت هر و دینار و کا هر عبادت احباب و اصدا و کا هر
عبادت حکام و ظلم و کا هر عبادت هر و دیوار و کا هر عبادت زن و بچه
و قس علی ذلک پس بچاره خود که نمازی که بجای آورده که افضل طاعتان
و اعظم قربات است متون دین مبین است چندین دروغ و فریبش

در مذمت دروغ

که مستحق لعن و طرد از درگاه جناب احدیت میشود لاجل و لا حول و لا قوة الا بالله پس کسی که حسنا نش میثبات کبر و مہناسیاتش چگونہ میباشد چو خاک بر سرش ریگدازد گاہ هست صاها خوشحال میشود کہ الحمد لله رب العالمین نمازهای فریضہ در اول وقت با جماعت اقامہ نمایند و گاہی تنہا میکنند و سایر اعمال صالحہ بجای آورند دیگر عیب صاچہ چیز است و چرا بایست بچہ ہم برون و در پیشند و ہم و چون چشم بصیرت نیست باین فکر نمیافتم کہ این حسنا نش عن میثبات است و اگر جناب اقدس الهی بر این نماز و سایر اعمال کہ بجای میآورند عقوبات شدید نماید هرچند مستحق خواهیم بود بمضمون این شعر بفرما من خیرین لہ سوء عملہ فرما حسنا و اید و بگو قل هل انبؤکم بالاکسیر بن اعمال اللہین خلعت سبعین فی الحیوۃ الدنیا و ہم یحسبون انہم یحسنون صنعا و نامل ان یکنتم در اید دیگر کہ پشت آدم خاقل میشود کہ انما یتقبل اللہ من المتقین باشد و نیز باید دانست کہ اظهار و سرع نمودن بر با و عبادت را در حضور حق بشر ابطحا آوردن و در خلوت روش دیگر بودن و سایر افعال کہ اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلی است بزرگ کہ آدمی باین فعل اظهار حالتی از برای خود میکند کہ متصف بآن نیست اگر کسی از این ملاحظہ نماید میداند کہ جمیع اخلاق و افعال حسنہ بحد و راستی بر میگردد و حق تعالی مدح صادقان بسیار نموده است فرموده است کہ خدا با ی است کوپان است و از اینها معلوم میشود کہ کذب و دروغ اصلا اکثر صفات ذمہ است بدانکہ بعضی افراد صدق هست کہ بد است و بعضی افراد کذب است کہ خوب است بلکہ واجب میشود گاہ مانند راستی کہ باعث ضرر شود بمؤمنی یا موجب قتل نفس محترمه

فصول متعلقه بفصل پنجم

همیشه چنین راستی حرام است و دروغی که باعث نجات مؤمنی بشود
 از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجب است گفتن و هم چنین اگر مالی
 مؤمنی یا امانت سپرده یا خدمت ظالمی از ما میطلبد و ما واجب است که
 افکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از امر دزدانه نیست و در
 چنین جاهها اگر تو بگوئی که لازم است و همچنین جایز است دروغ
 گفتن در اصلاح میان برادران دینی مثل آنکه هر یک نقل میکنیم
 که دیگری حرف خبیث را میگوید تعریف شما میکرد هر چند او مذمت
 کرده باشد و دشمنان داده باشد و همچنین تجویز دروغ کرده اند در مخالفت
 کردن با زنان که توقعات زیاده از آنکس کنند هر چند اطلاق دروغ
 بر این صحت مجاز است بعلت آنکه راستی و دروغ در اخبارات میشود
 و بعضی از جمله انشاء است هر چند از اکثر اخبار ظاهر میشود که وفای بوعده
 لازم است و حضرت صادق فرمود که سخن برشته قسم است راست
 دروغ و اصلاح میان مردم را وی عرض کرد که کدام است اصلاح میان
 مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی بیگ در حق او گفته
 و از او زده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که او تو را بیهوشی یا د
 میکرد و خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست
 میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را
 از صاحبش سؤال خواهند کرد و در روز قیامت مکر دروغی که در
 یکی از سه چیز باشد کسی که در جهنم گاه خواهد که بادشمنان نمیکوی
 کند که برایشان غالب شود چون از برای عملی بدین است و او
 گداه نیست یا کسی که در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهتر است
 چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسی که وعده

در موار که دروغ جایز است

۳۹

با اهل خود میکنند و مصلحت نمیدانند و نمیخواهند که بان وفا کنند
 و در حدیث نبوی ۳۲ وارد شده است که سه مجلس است که دروغ گفتن
 در آنها محسن و نیکو است مگر یکی که در جنگ گفتن است و عده که با زن کنند
 یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه مجلس است که راست گفتن در آنها
 قبیح است سخن چینی که زن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال
 اهتش بچیزی خبر دادن که باعث از روی او شود و نکند بکس زن
 شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد فصل پنجم از جمله افات
 لسان نهمه است یعنی سخن چینی بآنکه سخن های مردم نزد دیگر نقل کند
 که در میان ایشان عداوت پیدا کند و در حدیث نبوی وارد شده است
 که سخن چینی داخل بهشت نمیشود و بسند صحیح از حضرت رسول
 منقول است که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شمارا به بدترین شما
 گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میرند در میان مردم سخن
 چینی و جدائی میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیب را برای
 جماعتی که از عیب بری اند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
 منقول است که بهشت حرام است بر سخن چینیان که در میان مردم
 نامی میکنند و حضرت صادق فرمود که چهار کس که داخل بهشت نمیشوند
 کاهن که خبر از حق میدهد و منافق و کسی که مد او نکند بر خود شتر
 و سخن چینی و بدانکه نیت عبارت است از افشا کردن سر و پروردادن چیزی
 که ابر او شمر و استماع از اینکه نقص و عیب باشد یا نه و اگر نقص و عیب
 جمع نمیشود نیک و عیب و هر کس نیک را می شنود لازم میشود بر او سخن چینی
 اول آنکه تصدیق او نکند بزرگه نام فاسق است چنانچه در ایه شریفه است
 الذین امنوا لکن فاسق نباء و قبیحون ان تصیبا و احوال علی لاله دوم آنکه

ست

فصل متعلقه فیصل سیم باری

لازم است که او را نمی‌توانست بکند از باب امر معروف و نهی از منکر
سیم آنکه او را بعضی ناید چون مبعوض خدا شده است چهارم آنکه کان بد
بان برادر پی نبرد چنانچه در آیه شریفه اجنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم یجزم آنکه باعث او بر تحسین و تفحص نشود از حال اشخاص که این
نقل حقیقت دارد و یکنه چنانچه در قرآن فرمودند لا تجسسوا ششم آنکه
این نقل از برای منقول عنه نکند که خودش تمام میشود فصل ششم
از جمله اوقات لسان آنکه انسان ذولسایتین باشد یعنی صاحب و مریبان و
مورد باشد که با مردم مریبان نیاید و روی خوش ملاقات نماید از اوقات
محبت کند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشد و مذمت ایشان
کند و این از قبایح صفات ذمیه است و دلیل بر فساد قلب که بر یکدیگر
و جوارح است و در حدیث نبوی و آمده است که هر که صاحب
مردود و مریبان باشد در دنیا پس از صاحب و مریبان باد و مریبان خواهد
بود در آخرت هم و حضرت باقر علیه السلام فرمودند که بد بنده است بنده
که صاحب و مردود و مریبان باشد که در حضور مبالغه کند در مدح
و در غیبت کوشش و را بخورد و اگر عطائی با و کنند حسد ببرد و اگر بگوید
مبتدا شود او را و اگر از مرد و باری او نکند و حضرت صادق علیه السلام فرمودند
که هر که ملاقات کند مسلمانان را بد و مردود و مریبان چون در محراب
محشر حاضر شود و مریبان از آتش داشته باشد از حضرت رسول
منقول است که آدم و نوح و در قیامت می‌آید یک زبان از پشت سر و یک زبان
از پیش رو و آنچنانکه که از هر دو زبان آتش شعله کشد تا از آتش در
بدنش افتد بعد از آن بکشد در محراب محشر این است که در دنیا بد و
مردود و مریبان داشت تا در روز قیامت این صفت معروف شود با سیم

باب پنجم در غضب و حقد حسد

در غضب حقد و حسد و تحقیق اینها در چندین فصل میشود
فصل اول در غضب حقد است بدانکه جناب القدس الهی انسان را
 مرکب کرده از عناصر اربع که یکی از آنها آتش که عبارت از حرارت است
 و از برای انسان که استیلا غضب و میدهد آن حرارت مشتعل در قلب و
 میشود و آن خوبی که در قلب است میجوشد و منتشر میشود در عروق و اعضا
 میشود در اعلای بدن با هر چه میرسد بصورت آسان و سرخ میشود
 و چشم او چونکه بشیر صورت صفای دارد و بمنزله شیشه میماند که در
 قوی او مینماید و این در صورتیست که غضب بر آذینای از خود بکند و
 بداند که بر او فاد در میباید میتواند تشفی بکند و اما اگر غضب نماید بر
 کسیکه اعلای از خود باشد و مایوس میشود از انتقام و تشفی از آن خود نمیداند
 و منقبض میشود از اظهار بدن تا بوقت قلبی با هر چه در دست میزند
 و اگر غضب بکند بر مثل خود و نظیر خود و شک بکند بر قدرتش و تشفی
 که ایا میتواند یا نه آن خون مرد میخورد و مابین انقباض و انبساط مضطرب
 میشود و با اینجهت گاهی سرخ و گاهی زرد میشود و شهنش این قوه غضب
 لذت در تشفی و انتقام است و اگر ممکن نشد باعث حقد میشود و کینه در دلش
 میماند و هر دو حالت از صفات فیه است چه غضب باشد و چه حقد سابقین
 مذکور شد که اصل غضب نفس مذموم نیست عظم و احتیاج بکنار
 نیاید بلکه باید انسان در وقت غضب اختیار زیاده و دستش را نشاند
 و یکی از علل آنهاست که بعد از این مذکور میشود معالجه نماید حضرت
 ایام زین العابدین فرمودند که هیچ جرعه نزد من محبوبتر نیست از ^{چشمه} چشمه
 که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات کنم و حضرت باقر فرمود که بپدرم
 میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم بدین توانیشود مانند جرعه

فصل اول از باب سیم

خشمی که عاقبتش صیرامت حضرت صادق فرمود که هیچ بنده خشم خود
 فرو نگیرد مگر آنکه حق تعالی عزت و ارادتها را خراب کرده و خشم خود را
 فرو نموده است در مقام مدح جماعتی که خشم خود را فرو میجویند و عفو میکنند
 از مردم که خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعالی او را زیاده
 بران عزت و ارادت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام
 محمد باقر منقولست که هر که خشمی را فرو بخورد و قدرش بران مقام بیشتر
 باشد حق تعالی در قیامت دل او را بزرگوار بفرماید و ایمان و خصال و خوشنودی
 و حضرت پیغمبر را فرمود که خوش بدار کسی که حلمش در هنگام غضب را بزرگوار
 و از حضرت رسول منقولست که حق تعالی هر که کسی را بداند که تند خوئی غریز
 نکرده است و هر که کسیر اعلم و بردباری زایل نکرده است حضرت صادق
 فرمود که چون در میان دو کس نزاع میشود و مملکت نازل میشود یکی
 که سفاک است و تند و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی گفتی و گفتی گفتی و او را
 آنچه را گفتی و عفو بجزای گفته های خود را خواهی یافت و باند بکر بکر حلم
 کرده میگویند که حلم کردی صبر کردی بزودی خدا تو را خواهد از بزرگوار
 اگر حلم خود را با تمام مرتبائی و اگر آن بکریم ترک حلم کرد و هرزه های
 او را جواب گفت اند و مملکت بیالایم و اند و ایشان را یکا تبان اعمال میکند
 و در حدیث نبوی وارد شده است که حضرت علی علیه السلام بجزای صبر
 فرمود که هرگاه مردم در حق تو بیگانه بگویند که در تو باشد بدانکه کناها را
 بیاد تو آورده اند از آنکه او را استغفار کن و اگر بیگانه گویند که در تو نیستند
 بدانکه در تعب تو اندر برای تو توانی نوشته شده و حضرت باقر فرمود که
 هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و در هنگام
 غضب حق تعالی بدن او را بر آتش چهارم حرام گرداند و در حدیث نبوی وارد شده

در مدح من غضب و حق است

که عفو کردن این مردم موجب بابتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی
 شمار عزت بزرگماند و در حدیث یک فرمود که هر که خشمش را فرو برد حق تعالی
 دلتش را بر اثر ایمان کند هر که از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید حق
 او را در دنیا و آخرت عزت بزرگماند از حضرت رسول منقول است که هر که
 توین مردم بعفو کردن کسی هست که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و
 دور اندیش توین مردم کسی است که خشم خود را پیش فر و خورد و بسند
 معتبر از حضرت امام رضا منقول است که حق تعالی بر پیغمبری از پیغمبران
 خود شوی فرمود که چون صبح بیرون میری اول چیزی که بنظر میاید
 انرا بخور و دهم را که میبینی انرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را
 مایوس از خود مکن و از پنجم بگره چون صبح شد بیرون آمد کوه عظمی
 را دید که از برایش پناه پاد استاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است
 که این انجورم و حیران ماند بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته
 حق تعالی مرا امر نمیکند چیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس چنانکه
 کوه روانه شد که انرا بخورد هر چند نزدیک تو میرفت آنکوه کوچکتر
 میشد تا بنزدان رسید انرا بقدر لقمه یافت و انرا خورد چون خورد انقدر
 لذت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر بار فروداه رفت طشت
 طلائی دید چون ها مور شده بود که انرا بپوشاند کوه را که و انرا درخت
 پنهان کرد در لانه شد چون بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون
 افتاده و ظاهر شده گفت ایچه خدا فرموده بود که دم دیگر مرا کاری نیست
 چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی میاید و متفکر
 ان مرغ نموده و مرغ باو پناه او را چون حق تعالی امر فرموده بود که انرا
 قبول کند استین خود را کشود تا مرغ داخل استین او شد پس باز ان عقب

فصل اول از باب سیم

سرمید و گفت شکار را از دست من گرفتی من چند روز است که از پی این
 شکا میروم چون حق تعالی امر فرموده بود که از اما یوسر نگر داند پاره
 از کوشش من خود را برید و نزد ان افکند چون پاره دیگر را رفت گوشت
 مرد را کردند که مرا افکند مرا دید چون امور شده بود که از ان بگویند
 گوشت و بر کشت شب خواب با و گفتند که آنچه ما میخواستیم بودی که
 دانستی که آنها چه بود گفتند گفتند که ان گوی صورت غضب بود بدست که
 آدمی که غضب ناله شد خود را نمی بیند از بس پای غضب که خود را نمی بیند
 و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را ندانست و غضبش ساکن شد عاقبت
 مثل ان لغه طیب که لذیذ است که خوردی و اما انطشت پس ان عمل صالحی است که
 چون بنده از اما میخواند و مخفی میکرد اند حق تعالی البتة ان را ظاهر میکرد و اند
 برای آنکه در دنیا او را زینت دهد بالغه از برای او ذخیره دنیا دید از ثواب آخرت
 و اما مرغ پس ان مثل شخصی است که تو را نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول
 نمائی و اما باز پس ان مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب نماید و اما میگویند
 و اما گوشت مردار کندیده ان غیبت است از ان بگویند و بداند که مرتکب
 فطرت در قوه غضبیه در اصل خلقت بر سر قهند فطرط است و فطرط
 واعتدال است اما فطرط در چنان اشخاص است که قوه منفعله ندارند و
 جزء کار در ایشان ضعیف است و حیت و غیرت ندارند و در وقت که منکر
 را مشاهده مینمایند مکتوب میکنند و متغیر نمیشوند و شاید بهر تبت
 که بر حلال و حرام خود غیرت ندارند و این از اقیح خصال است و
 مذهب است عقلا و شرعا و عرفا و جناب ائمت امر فرمود بسید انبیاء
 که یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و در این دیگر
 استدلال علی الکفار و شدت و غلظت از آثار قوه غضبی است و اما

در اینکه غضب بک سست است

۴۵

جانب افراط است که غالب شود قوه غضبیه بر عقل و دل و از سیاست طاعت ایشان بیرون رود چنانچه از برای اکثر مردم همدل و قوه اعتدالی نیست که گذشت که غضب کنند و اظهار آثار آن در جایگاه ملک است عقلا و شرعاً مانند جهاد و امر معروف و نهی از منکر و گمان کنند در عکس آن و بایست انسان معالجه خود نماید و مستخلص شود از هر دو طرف افراط و تفریط این حالت بقوه اعتدال که صراط مستقیم است و معالجه غضب و وصول آن در وقت هجران آن با موردی چند میشود بعضیش علمی و بعضیش عملی اما معالجه علمی آن پس امور پنجگانه است اول آنکه تفکر نماید در احادیثی که مذکور شد در فضیلت گناه عفو و عفو و حلم و تحمل و رغبت نماید بان ثوابهای بسیار و فزاینده کند باین تشقی جزئی حقیر و محروم شود از آن ثواب و مستحق عقاب عظیم شود دوم آنکه نظر کند باحوال پیغمبران و اوصیاء و اولیا که چه مشقنها کشیدند و چه از اسرها متحمل شدند از مردم و حلم فرمودند خصوصاً حضرت علی (ع) و اهل بیت طاهرین چنانچه روایت کرده است که حضرت خاتم الانبیا (ص) میفرمودند اعرابی آمد از پیش من و مرا ای اخضر ترا کوفت و کشید چند آنکه اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد عطا من بده حضرت رو بست و او گردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزئی نمودند مقارن اینحال حقیقتاً در نعمت انجذاب فرستاد که آنکه اعلی خلق عظم و حضرت امیر چهره مخنثها از صحابه و اولاد اصحاب خود کشیدند و در هنگام قتل عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل چه شمشیر بر او کشیدند و اصحابشرا کشیدند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه رضی الله عنها با نهایت حرمت بر او فرستاد و هفتاد زن

فصل اول از باب سی و ششم

همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن از راه که بان حضرت رسانید بود
 رها کرد و عبد الله بن الزبیر را با آن شدت عداوت و شر و از راه که بان
 جناب رسانید بود بعد از اسیر شدن رها کرد و بعد از ضرب زدن این
 ملجم لعین او را امر بکشتن فرمود و حضرت امام حسن را وصیت فرمود
 که او را بکشتن پیشتر نزنند و کوش و بینی او را ببرد و از طعام و شراب
 که من بخورم بیاوهم بد همد چندین هزار خارجی در میان اصحاب ایشان بودند
 و آن مفسد اهل ایمان را علانیه بکفر نسبت میدادند و کتایبهای کفند
 و عفو و مفرمود و متعرض ایشان نمیشدند و بدست که چون حضرت امیر
 بجناب عمر و بن عبد و رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر
 بر او زدند صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت
 رسول آخری که بسبب توقف تا آخر را بیان خواهد کرد از برای شما چون
 بار دیگر آنحضرت بر او ظفر یافتند و او را کشتند بر کشتن حضرت رسول
 از علت توقف تا آخر سوال فرمودند حضرت امیر فرمود که در اول کشتن
 گفت و ابدهان بر روی من انداخت تو سید که مباد آکشتن او از روی
 غضب باشد مراد نفس نه از برای خدا پس او را کذاشته تا غضب فرو
 نشست خالص از برای خدا او را کشتم ستمی آنکه متذکر شود غضب
 پروردگار و آنکه معاصی خودش بشمار و با وجود این امیدوار است
 و حلم پروردگار پس خودش بر غیر حلم کند و عفو نماید چهارم آنکه فکرنماید
 که شاید عقوبت این عیظ و غضب تشفی عقوبتهای دنیوی و عداوتها
 چند مصیبتی باشد میشود و خیر الدنیا و الاخره خواهد شد پنجم آنکه در
 اغلب اوقات سبب همچنان غضب این است که مباد در نظرهای مردم
 و ذلیل شود پس فکر کند اول آنکه انسان نزد جناب اقدس الهی باید عزیز شود

در مدّت غضب

غیر از مخلوق و ثانی آنکه جناب اقدس الهی در صورت تشقی غبط و غضب
بدن خود پلش می‌کند و می‌اندک بداند که فردای قیامت در محشر خلاص
مظلوم دست این ظالم خواهد گرفت و انواع انتقام‌ها را از او خواهند کشید
که افصاح و ذلت و حقارت آن بر اثباتی از امر و زبانش نیست و اما عمل
عملی پس است که پناه بخدا ببرد و بگوید یا عوذ بالله من الشیطان الرجیم اگر گناه
باشد پیشیند اگر نشسته باشد دراز شود و اگر باینها چاره نشد وضو
بگیرد و با غسل کند و این معالجه‌های عملی را حدیث نبوی و ارسطو است
و امیران معلوم است اما استعاذه چون این از شیطان بعین می‌شود
پس باید پناه از آن بخدا برد و اما نشستن و دراز شدن از برای آنست که
قدر خود را بداند که از زمین مخلوق شده است و این تعزین بان لا یست
و اما وضو و غسل پس بجهت آنست که غضب از اتش است و حرارت غیر
و اطفا‌ی حرارت و اتش باید میشود و فصلی و قی در معنای حقیقت کینه
و سببش و معالجه آن بدانکه حقیقت کینه از تالیف غضب است بعد از آنکه
غضب بکند بعد از اینها غضب و عجز از تشقی در حال بر می‌گردد و باطن
و در باطن محقق میشود و حقد میشود و معنای حقد آنست که این غضب
کننده از آن شخصی که غضب بر آن کرده بسیا بدش می‌آید و متنفر میشود
و همیشه این کینه در دلش می‌ماند و این از قیاس صفات نهمه است چنانچه
حضرت رسول فرمودند که مؤمن کینه را نمیشناسد و موحد چندان
از صفات نهمه مانند حسد که آن کینه که در دل طرد باعث میشود
بر آنکه ثمنای زوال نعمت از آن شخص نماید و اگر نعمتی با او برسد مهمو و
مغمو میشود و اگر مصیبتی با او برسد خوشحال میشود و باعث هجران
و طغیان او و غیبت کردن او و سخره و استهزاء با او و سایر اذیت‌ها

فصل دهم از باب بیستم

و علاج این است که بهمان طور یکی را با آن شخص سلوک میگرد قبل از این
 از دنیا داشت و تواضع و اختلاط و غیره بهما وضع رفقا نمائید و اگر توان
 که علاوه بر این اکرام و احسان را در باره او زیاد نمائید بجهت صفا و
 و شیطان فهو نور علی نور و این مقام حد یقین است و در حد یقین
 نبوی وارد شده است که فرمودند خبر بدیم شماها را بر بهترین
 اخلاق اصل دنیا و آخرت و آن اینست که عفو نمائید از آنکسی که بر شما
 ستم کرده است و نیکی نمائید با آنکسی که شما بد کرده است و صله تمام
 آنکسی که تو را قطع کرده است و چیزی بدید با آنکسی که تو چیزی بدید
 و در حد یقین باقری فرمودند که پشمانی بر عفو کردن بهتر و آسان تر از
 پشمانی بر عقوبت است و در حد یقین معتبر وارد شده است که رسول
 گزینی اب بر دست حضرت امام زین العابدین میریخت بر توبه از دست
 افتاد و سر مبارک آنحضرت را محروح کرد حضرت سر بالا کردند کبریا
 گفت که حق تعالی میفرماید الكاظمين الغيظ فرمود خشم خود را فرو خوردم
 باز گفت که والعاقرون الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که عفو
 کردم باز گفت والله يحب المحسنين فرمود برو که تو را از آدمی از
 برای خدا و بر وایت دیگر منقول است که کثیری از کثیری آنحضرت کاش
 داشت که در آن کاسه طعامی بود و از ترس بر نکش نزد شد
 حضرت فرمود برو که تو را از آدمی از برای خدا و در هر روایت
 دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت
 قصد او کردند حضرت فرمود که بکن از پایش که آنچه از بد پنهانی
 پوشیده است بیاوه از آنست که با فسبست میدهند پس روایت
 شخص کردند و فرمودند که آیا تو را حاجتی هست از مردی بخل شد

در تعریف عالم و کلام غیب

حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا کردند آن مرد در آن
 و بر کشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی
 و در روایت دیگر منقول است که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت
 فرمود که ای جوان عقیده بسیار دشواری را از پیش داریم اگر من از آن
 عقیده خواهم گذشت از فتنه تو پروا ندارم و اگر در آن عقیده چنان خواهم
 ماند من بدترم از آنچه تو میکوشی و نیز مردی هست که شخصی با اینها
 میکشید و حضرت ملاقات او نمیشدند تا معلوم گفت که تو را میگویم حضرت فرمود
 که منم از تو عفو میکنم و میگذرانم و نیز مردی است که روزی جمعی در
 خانه آنحضرت معلمان بودند غلام بر بالای که در تنور بود بیرون آورد
 خواست که بتجیل بر سر سفره او بگذارد و دستش افتاد و بر سر طفل
 صغیر آنحضرت خورد و آن طفل کشته شد و مرد غلام متحیر و مضطرب
 شد آن امام هماء چون اضطراب غلام را دید ندانستند نوعی این
 علمو انکروی مضطرب میباش و متحیر مشو تو را ازاد کردم و از روی
 بشاشت طعام را بخصار خورانید بعد از آن بدین طفل مشغول شد
 و در روایت دیگر آنحضرت نیز کواری جماعت کشته شدند و شنیدند که
 غیبت آنحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اگر مراست میکوشید
 خدا مرا بپامزد و اگر دروغ میکوشید خدا شمارا بپامزد و بدستگیر
 مردی است که حضرت صادق علیه السلام از غلامان خود را یکی فرستاد
 دیو پر کشت حضرت از عقبش بیرون آمدند و گفتند که خوابیده است و آن
 پسر نشنستند و برباد رفتی که در دست داشتند و مراد از دند قاپه را
 شد فرمودند که ای فلان والله که تو را نیستی که شبی روزی هر دو
 خوابی شبی برای تو و روزی برای ما با هیچ هراس در میان

باب چهارم در بیان حسد

حسد است که از نتیجه های حقد است چنانچه حقد از نتیجه های غضب است و در این دو فصل است فصل اول بدانکه حسد بدترین صفات ذمیه نفسا نیست و اول مصیبتی که حق تعالی را کردند مصیبت شیطان بود که باعث حسد بود و اباب و اخباریکه در حدیث آن وارد شده است بسیار است و در احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده از حضرت پیغمبر ص و ائمه اطهار که حسد ایمان را میفورد چنان اتش هم را میفورد و بسند معتبر از حضرت رسول مر و بسند معتبر از حضرت موسی و صبت فرمود که ای پسر عمران حسد بد مردم بگردد اینچه عطا کرده ام ایشان از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از بی آنها مفرقت بدین تکه که کسیکه حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسیکه چنین باشد من از او بیستم و او از من بیست و از حضرت صادق مر و بسند که حضرت لقمان پیر خود را وصیت فرمود که حسد را سر علامت است چون غایت شد غیبت میکند و چون حاضر شد قتل میکند و چون مصیبتی بهم رسیده است میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نباشد و معنای حسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته یا این غبطه است که گاهی منافسه گویند چنانچه حق تعالی میفرماید و فی ذلک للنافس للنافسون و غبطه و منافسه اگر در امور دنیا باشد مباح است اگر در امور دینی و در صفات حسنه باشد مملوح و مستحب است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که

بیان مذمت حسد است

مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میریزد و غبطه
نمیکند و باید دانست که حسد از امراض عظیمه است که باعث بر خست
دنیا و آخرت میشود و چون صاحب حسد در این نعمت را از محسوب
هر کس را که در نعمتی میباشد از رده است از این که این نعمت را او چاره دارد
و این ممکن نیست که نعمت خدا را از هر کس بر طرف شود لهذا او همیشه از
خلق بد خو و در شکنجه و محنت است و هم چنین صاحب حرصی که میخواهد
جمع مالها علی الملک و باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا
پسوسته در عالم است و صاحب این خلق بد پیوسته با خلق در عداوت
است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا پیوسته
در تعب است و خسران دنیا و الآخرة و بدانکه آنچه مستفاد میشود از
انخبار این است که اصل حسد داخل معاصی نیست و امکان ندارد
که از آن مستغفار شود و آنچه مذموم است و باید اجتناب نمود
اظهار آن بزبان یا سایر اعضا است چنانچه در حدیث نبوی وارد شد
است که سر چهره است که احدی از آنها نجاستی نماید گمان بردن یعنی
گمان بد و تطهیر کردن و حسد کردن و خواهم خبر دهم از طریق استخوان
از ریز و وبال این هماره گناهان برده اید بان گمان اعتماد ممکن
و اگر تطهیر میکنی بکن و التفات نکن و اگر حسد میکنی ظلم نکن خلاصه
از برای حسود مگر حالت هست اول آنکه از آدم موزی بدشمنی
بالطبع و خوشش میباشد که بدی بان برسد و لیکن بمقتضای عقل
که رجوع میکند بدشمن میباشد از نفس امتیاز خودش که چرخش میباشد
از رسیدن الم و بیک و از بیت بان موزی و ملامت میکند نفس
خودش را و این حالت قطعاً داخل معاصی و گناهان نیست و بر

فصل اول از باجها

ان معاقبت نمیشود و داخل قدرت و اختیار نیست و میماند که اذیت
 خوشحالی بنگردد بآن رسیده و اظهار میکند بدی سبب آن نعمتی که بآن رسیده
 در زبان یاد در سایر جوارح و اعضاء و این قطعا محظور است و حرام است
 و از جمله کبائر خواهد بود سیم آن است که در دل خود حسد میکند و متعلق
 نمیکند خود را بر این حالت اتمامی افظ میکند جوارح و اعضای خود را
 از اطاعت کردن حسد و اظهار نمیکند از این زبان یا دست یا مانند آن
 و این قسم خالی از اشکال نیست و آنچه معلوم میشود از بعضی اخبار که
 عقلی بر آن نیست و احوط و اولی آنست که مجاهده با نفس امتاره خود میکند
 تا بتوفیق الهی مستخلص شود **فصل دوم در هفت استباحه حسد**
 آن بدانکه استباحه یا عداوت است بر آنکه خوشش غماید که دشمن خود
 در نعمت و رفاهیت بدر بندد خوشش میاید که او را در مصیبت و بیگانه بندد
 یا آنکه سببش نکیر است یا نفعی که میداند هرگاه بفلاون کس این نعمت
 و خودش بفلاون مرتبه برسد تکبر و تفاخر غرض خواهد کرد آن محسوس بر حاشه
 و این باب غیاء و دین یا نیت قمتای زوال نعمت آن میکند یا آنکه حاسد
 میشود که این محسوس بعد از آنکه بفلاون مرتبه برسد مزاحمت میکند بر امور
 من و باعث تقویت منافع و اغراض من میشود یا آنکه حاسد ظاهر یا پنهان
 و خوشش غماید که کسی مرتبه خودش برسد یا آنکه سبب حسد محسوس خیاثت نفس
 است و علاج حسد و امر است یکی علمی و یکی عملی اما علمی پس آنست که بداند
 حسد عین ضرر است بر حاسد و در دنیا و در آخرت و ضرر بر محسوس ندارد
 نه بحسب دنیا و نه بحسب آخرت بلکه شاید نفع او باشد پس این پیچاره حاشه
 دشمن نفس خود را بداند و منت دشمن خود و این جامد در دنیا همیشه
 و مهموم و دلگیر میباشد بعلت آنکه نعمتهای جناب قدر الهی غریب

در معالجه حسد است

مثلاً هی است و در آخرت معلوم پس خسر الدنیا والاخره خواهد بود
 و اگر مکش کند اول زمین و آسمان و بخوانند نعمتیکه خدا بقای آن
 بر محسود بخوانند از ایل بکنند نمیتوانند و از برای محسود که دشمن خودش
 است منفعت دینی دارد بعزت آنکه مظلوم است و منفعت دنیوی که
 دشمن خودش همیشه در غصه و الم می باشد و اما معالجه عملی پس آنست که بر
 ببند تقاضای حسد خودش چه چیز است از اقوال و افعال پس بگفت کند
 نفس خود را که خندان بعل و یاورد مثلاً اگر باعثش میشود حسد بر آنکه خوش
 و شتم و بهتان و غیبت نماید و او دارد نفس خود را که مدح و ثنا و تعریف
 و توصیف او کند و اگر حسد باعث میشود بر تکبر بر او نفس خود را و اداری
 بر تواضع و اگر او را و اگر باعث میشود بر قطع احسان و انعام بر او و از سر
 نماید بر خود که انعام و احسان باید بر او نماید هم چنین محسود وقتیکه مثلاً
 این امور را حسد نماید خلوص کیش او و پیشی و انوفا حامد و شکر میکند
 محبت و دوستی که ثوابین از این حسد بر طرف میشود از مابین **باب**
 پنجم در ربا و مذهب آن و سبب و علاج و اقسام و افراد آن و تحقیق
 این امر و در چندین فصل میشود **فصل اول** در رفع و مدح و مدح و یا حق
 صادق از حد بن بر کوار خود حضرت رسول ص و این که ربه که انحضرت فرمود که
 اجتناب کنید از ربا باید در تنبکه آن شریعت است بخدا و مرائی نادر و ز قیامت
 بجهان نام میخورد اندای کافر ای بد کردار ای مکار ای زبان کار ثواب عجله تو را
 شد مزد تو باطل شد تو را در این روز بضرر نیست بر و مز خود را بطلد
 از که کسیکه از برای او کار کرد و بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر
 مرویست که حضرت در سال پنجاه فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق
 امر میفرماید که بجهنم روند پس خطاب فرماید بالآل که بگو با تش که قدمهای

باب پنجم و فصل اول در بیان

ایشان از آنسو زانکه ایشان بپای خود بمساجد می رفتند و روی ایشان را نشو و نما
که وضو می نام و کامل می نمودند و دستهای ایشان را نشو و نما می دادند
بدین گاه من بر میید ایستادم و زبان ایشان را نشو و نما می دادم که شپش قران می خوانند
این سخن از من به ایشان گوید که ای اشقیای چه کرده اید با این اعمال مستحق
جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا
می کردیم در این روزگار با کفشتند که من خود را از کسی بگردانم که کار از من برای
او کرده اید و آنحضرت صادق مرید است که لفافه فرزند خود را و صیبت
کرده که بر پا کنند و مرا مشرک علامت است چون آنها امثال در عهد انبیا کمال
و مهمتی بنمایند و در نزد مردم بجای می آید و هر کار که میکنند توقع
دارند که او را بران گذر سنا بش کنند و حضرت امام محمد باقر فرمود
که کسی که بر پای مردم نماز گذارد او مشرک است و کسی که زکوة
بر پای مردم دهد مشرک است و کسی که روزی بر پای مردم بگذرد
مشرک است و کسی که حج بر پای مردم کند مشرک است و هر که در
خدا را برای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل را با کنند
و آنحضرت صادق فرمود که هر دینی مشرک است بدینستیکه هر که
از برای مردم کار کند نزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند
نزدش بر خدا است و نیز از آنحضرت مروی است که فرمودند هر بنده
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نیک در روز قیامت
مگر آنکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر کرد داند و در نزد دیگر فرمود که هر
اندرکی از عمل خود را از برای خدا بگذرد خدا را بگذرد از آن بر خلق ظاهر
سازد و کسی که بسیار از اعمال را با تعب بکند و بیداری شبها بقصد
بر پا کند البته عمل او را در نظر انجمن است که ایشان را منظور دانسته اند

فصل در افسار باورد جان

۵۵

و اندک نماید فصل و وقت در اقسام سر با و در جایان بدانکه اقسام
 سر با بسیار است و در اینجا اشاره به بعضی از افرادش میشود اول آنکه
 ربا با اصل ایمان و اسلام کند و صاحب این از منافقین است و شاید
 از کفایت تر باشد و در جهنم مخلد است و هم سر با در اصول عبادت است
 مانند صلوة و زکوة و حج و روزه و جهاد که این اعمال از برای خدا بجا آید
 و اگر غلی بطبع بود و کسی بر او مبالغ نمیشد و خوف از خلق و عذر نیست
 نداشت بعمل نیامورد و این نزدیک است به قسم اول و صاحب آن قریب است
 به شیء کفر و از سابق اسان تر است و سیم ربا کردن در نوافل و مستحب
 و جماعت و این نیز از جمله محرمات است اما از سابق اسان تر است چهارم
 ربا کردن در وصف عبادت مانند طول دادن رکوع و سجود و قرائت و
 قنوت و از این قسم و گاهی ربا در اقوال میشود مانند ربا بوعظ و کلام نصیح
 بلیغ و حفظ احادیث و قصص و حکایات از برای جلب قلوب مردم و گاهی
 در افعال میشود و افعال گاه هست بنوی میشود مانند ربا بلباس خوب
 و استعمال بوی خوش و نکاه داشتن خدام و غلام و کنیز و امثال آن و
 اینها اگر بقصد اظهار تعفف از خلق و اظهار غنا و اظهار نعمت خدا و مانند
 آن باشد خوب است و ممدوح است و اگر بقصد تکبر و تجبر و تفاخر و نکاه
 و علو منزلت باشد حرام و مذموم و گاهی قصد مرئی از بد یا تمکین از
 است مثل آنکه اظهار صلاح و تقدس و ورع میکند تا آنکه مردم بر
 او اعتماد نمایند و امانت نزد او سپارند یا ولایت بر اموال و اوقاف
 و ایام با و او اکن از غرض او اکل اموال مردم باشد و گاهی قصد او
 بر باریافت است که عزیز و مکرم و محترم باشد نزد خلایق و گاه هست
 زبانی باشد مثل آنکه باعث او بر عمل غیر رضای الهی باشد و گاه

خف

فصل در نماز باب پنجم

خفی میشود و آن چند قسم است اول آنست که عمل را در خلوت و ملامت
بعل میباید و اما آنکه در ملائع خوشه شرب میباید و نشاطی و رغبتی بهم
میرساند و در خلوت مست میشود و دوم آنست که عمل را در خلوت
میکند اما خوشش میباید که مردم بر عالش مطلع شوند و خوشحال بشود
و این اگر در ابتدای عمل قصدش محض رضای خدا باشد و بعد از ظهور
آن عمل نزد مردم خوشش آمده افشا الله ضرر ندارد و گاه هست خود
اظهار عمل خود نماید بقول صریح بعد از وقوع ان عمل در خلوت مثل آنکه
بگوید فلا فعل را کردم و گاه هست اظهار عمل بکنایه و افعال میباید
مثل آنکه اظهار صفت کند و هو ارحم فرزند و چرت زنند آنکه معلوم
شود که این تبحر کرده و بخوابی کشیده و روزگرفته و گاهی با خفی از
سابق میشود که عمل را در خلوت میکند و کسیر بر او مطلع نمیکند و اما
آن نمیکند و خوشش نباید از اظهار آن و لیکن خوشش میباید که مردم
سبقت بسلام بر او نمایند و منتهای اعزاز و اکرام باو نمایند و سعی در
خدمتگذاری او نمایند و اگر خلاف آن ببینند بسیار بر او شاق میشود و
باینجه معلوم میشود که عمل او ناقص است و در نظر او بود از انطاعاتیکه
بعل آورد این امور و اگر انطاعات از اوصاف غیبی این توفعات از
صردم مضمود و گاهی افسان ترجیح خلوت بر ملا میکند و عمل و بعضی
این قسم را از یاد افسته اند زیرا که اگر عمل او خالص بود و از برای محض
رضای خدا بود چرا میبایست بر او تفاوت کند خلوت و ملا و گاهی میباید
میشود آن برای عمل خیر و متنبیه میشود که قصد او خالص نیست و قصد
او بر بالاست و میگوید چرا از حمت بکشم و متجمل قصد بجم و مشقت بشوم
و عمل من باطل و عاقل نشود و علاوه بر آن معاقبت بشوم و ترک میکند

در اقسام اعمال برپا است

عمل را و این نیز از اقسام برپا دانسته اند زیرا که شیطان منتهای سعی میکند که عمل را فاسد کند و بعد از آنکه اصل عمل ترک شد شیطان خوشحال میشود و میگوید مرا از زحمت خلاص کرده ای فصل استیمنه استیمنه را و علاج آن بدانکه استیمنه را لذت بردن از تعریف مردمان و فرار نمودن از آلام مذمت مردم و طمع داشتن در آنچه بیکه در دست مردم است پس علاج مرئی این است که تفکر نماید در عقوبت برپا و آنچه فوت میشود از او در دنیا از صلاح قلب و توفیق و اضطراب حال بسبب ملاطفت کردن رضای مخلوق و آنچه متعرض آن میشود از عقوبت آخرت و رسوائی در محشر و آن اغراض فاسده و مطالب بیهوده که در نفس او مستقر گردیده قانع نماید بتوسل چنان اقدس الهی و تفکر در قنای این نشأ فانی و بی اعتباری دنیا و مال و جوار آنکه هیچکس بدون اعانت الهی قادر بر نفع آنکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و ثوابات الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل و آسان و حقارتش بر او متکشف گردد و آنکه خود را عادت دهد بمحنتی کردن عبادات و طاعات و اگر اینها همه فایده نکرده علاج او منصوص است همچون اعظم و فاروق اقوام که ترک حرمه نیا است و الا با وجود حرمه نیا در قلب انسان و انهماء که بشهوان و لذات اخلاص در عمل میسر نیست و مثال او مثال شخصی است که در پای درختی خسته بود و میخواست مشغول شود و با حضور قلب عبادت نماید و در این اثناء طیوس چند بر روی او خیزیدند و او از آنها بلند نکردند و این شخص از حضور قلب بازماند و در وقت و متوجه دفع ایشان شد و بچو مشغول شد باز جمع شدند و چند آنکه ایشان را میبردند فایده نمیکرد شخص ببرد و با و گفت ای برادر! این درخت قبل

فصل ستم از باب پنجم

است از اینجا نور از خلاصی ممکن نیست اگر خلاصی و نجاتی درخت بگون
چنین کرد و فارغ شد و همچنین ای نفس اگر خواهی عمل توان شوائب با
و متجاه و غرت خالص باشد سعی ناکه درخت محبت و نهار بشه در
مرغان خواش و خیالات از دل خود بکن فان حب الدنيا من كل حظير
پايش شتم در تکرر و ذم و قبح ان و انواع و اقسام و سبب و علاج ان
و تحقیق این امور در چند فصل واقع میشود **فصل اول** در قبح و مذم
تکبر است بدانکه تکبر از بدترین صفات فیهما است و موجودی است
دنيا و اخرت میشود و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده
است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد
از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد و از حضرت صادق پیر مصلحت
از انانای مرافق الحاد فرمود که تکبر انانای مرافق الحاد است و در
حدیث دیگر فرمود که کبر ردای خدا است یعنی مخصوص اوست هر که
با خدا منازعه کند ردای او خدا زیاد کند بستی او را و از حضرت
امام محمد باقر منقول است که عزت ردای خدا است و کبر از خدا است
هر که چیزی از این دو صفت را بر خود بپندد خدا او را سرنگون در جهنم
افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل بهشت نمیشود که در دل
او بقدر سبکبختی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق منقول است
که در جهنم وادی هست برای متکبران که از اسقیر میگویند و گستا
خیزد حق تعالی از سبای کرمی خود و سؤال کرده در خصی نفس کشیدند
پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سبخت و در حدیث دیگر فرمود که
حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه های ریزه
خواهد کرد که یا مال حرامی باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود

در تکبر است

۵۹

در سر و است دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در هر شریاهی
 هست و ملکی او را در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملات پرده
 میزند که پست شو خدا تو را پست کند پس بوی متبر نزد خود از هر کس عظم تر
 و در دیده مردم از هر کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او
 بلند میکند و آن ملات باو میگوید که بلند شو خدا ترا بلند گرداند پس او بگوید
 حقیر ترین مردم است نفس خود و رفیع ترین خلق است و دیده های
 فصل دوم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن
 و اظهار کبر باو عظمت کردن و بزرگ را بر خود دستن است و این انواع و اقسام
 دارد یک نوعش تکبر بر جناب اقدس الهی است چنانکه فرعون و غرور بودند
 و سایر آنها اینکه از بنده خدا آنکه می نمایند و بکنوش تکبر از تابع شدن انبیا و اوصیا
 و علما و اهل حق و تکبر از انقباد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعت
 که حق تعالی ایشان را تفصیل داده است مثل آنها که متابعت انبیا و اوصیا و
 اهل حق را نکردند و گاهی تکبر بر مردم و سایر خلق نماید و مردم را حقیر می شمارد
 و خود را از دیگران بهتر بداند و این قسم گاهی بعلم میشود و گاهی بحسن و کمال
 بحسن تقوی و کمالی بعبادت و ورع و گاهی بحسب و نسب و گاهی بحال و مال
 و گاهی بقوت و شوکت و انصار و اتباع مثل خانهای رفیع ساختن بر
 اظهار زبایدی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن
 و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقربا و فقرا
 و مساکن و مثل آنها که از مردم توقع تواضع و شکستند نمایند خود نسبت
 بانبیا و اهل حق توقع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خوا
 عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکتها
 و سکناات تکبر و وقار بر خود بینند و گردن کشی کنند و در مجالس بالا نشینند

فصل دهم از باب ششم

طلبند و از اعمال چیز بیکه منافی و قار ایشان است با نمانند و اکثر این امور را
 اخبار اهل بیت مستفاد میشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام و بیست که اعظم
 افراد کبران است که سفاهت شماری حقرا و حقیر شماری مردم را پسندند
 که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که آن است که جاهل یا شیخ و طعن
 کنی اهل حق را و در حدیث دیگر شخصی با شخص عرض نمود که من طعام بگو
 میخورم و روی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام از پیش خود ببرم
 ایادری اینها که در حقیر هستند حضرت فرمود که جبار ملعون است که مردم را
 حقیر داند و حقیر احوال شمارد و راستی گفت که من حقیر احوال شمارم و احوال
 حقیر مردم را نمیدانم فرمود که سپید که مردم را سهل شمارد و تجبر و نراستی برایشان
 گذارد و سنگ جبار و در روایت دیگر حضرت رسول فرمودند که در حقیر که
 است من تجبر راه روند و دستها را در راه رفق دراز کشند و غلامان را
 و روح خدمت ایشان کنند و جنگ و نزاع در میان ایشان بزم خواهند کرد
 و بدفع بکد بگو مشغول خواهند شد و بینند بگو و بیست از آن حضرت است که هر که
 بنا کند بنایی از برای سحر و سحر یا حق تعالی در روز قیامت آن خانه را ناله
 طبقه زمین طوف کند از آتش و در کمرین او افکند و بعد از آن او را در جهنم
 اندازد صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بر پا و سحر
 فرمود که آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباحات و مفاخرت و بگو
 و نگو فرمود از آنکه کسی از روی جهل و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد
 و در اینجا تکبر کند خدا او را از کائنات جهنم فرو برد و قرین فارون باشد در جهنم
 که او کمبست که تکبر و غیلا کرد و بسبب آن خدا او را در خانه آتش را بر زمین
 فرو برد و هر که انشغال میکند با خدا منازعه کرده است در جهنم و خدا و فرمود که
 هر که بخی و طاول کند بر فقری یا او را حقیر شمارد و حق تعالی او را حشر نماید در روز

در علاج تکبر است

قیامت بقدر هو هر هکارت بپوشد اندام ناداخل جهنم شوق فصل بیستم
 اسباب تکبر و علاج تکبر است بدانکه اسباب تکبر دو قسم است دینی و دنیوی و
 دینی دو قسم است علم است و عمل و دنیوی پنج چیز است نسب است و مال
 و قوت و مال و کثرت اعوان و انصار است پس اگر سبب تکبر او علم است بدان
 که علم از برای عمل است و هر کس عمل را علم خود نکند شیطان است و مقتضای
 علم او اینست که تکبر نکند و اگر سبب تکبر عمل باشد باید است بدانکه عمل
 بدون حسن عاقبت و خاتمه کار نماید و شاید آنکس آنیکه بر ایشان تکبر بعمل
 نموده عاقبتشان خیر باشد و عاقبت خودش بد باشد پس عالم عامل همیشه خود
 و تشویش از عاقبت و سوخا نه باید داشته باشد و هر کس احتمال بدهد که
 بهر از خودش باشد و اگر تکبر او بنسب باشد باید فکر بکند که تکبر کردن بحال
 غیر عین حق است و اگر آنکه حسن نسب را خودش زایل باشد که چه فایده بجای
 او کرده است بودن او از فضل و فضله غیر باز بیل بودن خودش و باید بداند
 وجد حقیقی خود بشناسد که والد ماجد نزد پاک و نطفه منی نجس نجس و جد نجس
 اعلامی او خالت ذلیل چنانچه در این شریفه بدین خلق انسان من طین نجس جعل
 نسله من سلالة من ماء مهین و اگر تکبر او بحال باشد پس علاج او انستیکه
 بکمالی ناقص فرماید در قبح باطن خود از بول و غایط و خون و قبح و رطوبت
 فضلی که اگر خودش مشاهده کند متغیر میشود و آنکه شبانه روزی چند دفعه با
 بهیبت الخا و شریف ببرد و فکر نماید که آنجا بیرون آمدن از مجرای قاذورات
 و در آن مکان غذای او چه بود و بعد از این چه خواهد شد و بجای خواهد رسید
 و یکس از اجاب او متحمل رویت و نمیتواند شد و اگر او را بدن طریقت
 مشرکتند باید غسل کنند و اگر تکبر او بقوت باشد باید تا ممل نماید در آن
 جلال و امراض و آفات و عاهاتیکه بر او مسلط شدند و آنکه خودش

فصل هفتم از باب ششم

ضعیف تر از هر ضعیفی و اگر مکس از او چیزی بردارد نمیتواند مستخلص نماید و اگر پسته داخل دماغ او بشود یا مورچه داخل گوش او بشود عاجز میشود و اگر خار در پای او برود عاجز میشود و اگر بکر و زرب بکند قوت یکسال از او میرود و هر قوتی که داشته باشد زیاده از قوت خرد و فیاض و شرف و کرامت نباشد و اگر قوه منفعله داشته باشد بصغات بهائم فخر نمیکند و اگر تکبر او بغنا و مال باشد یا با انصاف باشد باید بداند که این تکبر نیست بچیز که خارج از ذات انسانی است و این افعی انواع تکبر است که تکبر بکند بچیز که بهیچ وجه و کتار دامنزد و بچیز که در زمین برش و بداند از چیزها عاریه است و هر قدر از دست کسی میگیرند و بدست دیگری میدهند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام میگویند که فرمودند عجب دایره از متکبران فخر کنند و حال آنکه از نطفه خلق شده است و در آخر جبهه و مردان کندیده میشود و در میان این و حال آنکه که با او چه میکنند و چه بر سر او میآید و حضرت امام فرمودند که عجب دایره از فرزندان آدم که اولش نطفه است و آخرش مردان کندیده است و در میان این و حال آنکه ظریف و غایب است و با اینحال تکبر میکنند و باید متکبران نیز خود را نمایند و بامری چند که موجب عکس است مثل دست نشاندن بر مجالس و صحبت داشتن با فقر و مساکین و ترک صحبت اغنیاء و متکبران هائی مثل که منافق تکبر است چنانچه منقول است که کسی که از کبر تو مدد بخادم خود بخورد و گو سفند را بدست خود بد و شد حضرت صادق فرمودند که هر کس با خود را پسته کند و بر بنعلین خود پسته زند و چیزی که از باز او بر خود بخاند بر او کبر است میشود و باید متکبران بر این فکر نمایند که تکبر نتیجه خلاف مقصود او میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخت مجرب صادق و وجدان معلوم شرع است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خلفند و متواضعان عزیزترین

در معجزاتی اسباب و علاج آن

خلفند باید تفکر نماید در اطوار و رفتار پیشوایان دین که چه گونه توفیق
و شکستی میهنند با وجود آنکه جامع اخلاق و جهل و صفات پسندیده بودند
و اگر تکبر بر بنده لایق بود باینها البت و اونی بود **باب هفتم** در رفع عجب
و مذمت آن و اسباب و علاج آن و تحقیق این امور در چندین فصل
میشود **فصل اول** در مذمت و قبح آن بدانکه بدترین صفات نصیر
عجایب و عمل خود را خوبانستن و خود را مقصّر ندانستن از حضرت امام
موسوی مرویست که بیک از فرزندان خود فرمود که ای فرزندی بر تو یاد بجد
و اهتمام و عبادت و پیروی من هرگز نفس خود را از حد تقصیر در
عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان
بدستیکه خدا را نمیتوان عبادت کرد بخوبیکه او سر او را عبادت است حضرت
امام محمد باقر عیبا فرمود که ای جابر خدا هرگز تو را از نقص و تقصیر
نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصّر و ناقصی و از حضرت امام غیا
ث منقول است که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد
از آن قربانی کرد قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی اینست
آن بود که آتش مهیامد و از او میسخت چون که قربانیش مقبول نشد **فصل**
خود خطاب کرد که تقصیر همه از تو است و نقص از تو است و ناقصی
عمل از تقصیر و گناه تو است پس خدا وصی صبی او فرستاد که مذمتیکه
نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو حضرت
امام موسوی فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت در
پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدستیکه بدان در هر عملها شکست
در همان خود و خدا مقصّرند مگر کسیکه خدا او را معصوم گردانید **باب**
و از حضرت صادق منقول است که خدا امید آنست که گناه از برای مؤمنانی

فصل اول از باب هفتم

عجبت هست است و اگر نه این بود نمیکذاشت که هیچ مؤمنی بکنایه مبتذل
 و از آنحضرت منقول است که گاه هست آدمی گناه میبکند و از آن گناه
 و پشیمان میباشد و بعد از آن عمل خیری میکند و سرور و خوشحال شود
 و از آن ندامت و پشیمانی باز میبندد پس اگر بر آنحال اول میبندد برای آن
 بهتر بود از خوشحالی که آخر بهتر میباشد حضرت صادق فرمود که عالمی
 بنزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چنان است گفت کمی مثل من از نماز
 او پرسند و حال آنکه من سالها است که عبادت میکنم پرسید که هر روز
 چنان است گفت انقدر میکنم که اشک از روی من جاری میشود انعام گفت
 که اگر خنده میکردی تو به آن بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد و
 اعتقاد تو بعبادت شده است بدینستیکه عبادت که بر آن اعتماد داشته باشد
 بالا میبرد و از امام محمد باقر منقول است که دو کس در داخل مسجد
 شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و
 فاسق صدق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده
 بود و خود را از نیکار میداشت و این عجب در خاطر او بود و فاسق
 در فکر که او خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان
 خود و از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول فرمود که شیطانی
 روزی نزد حضرت موسی آمد و کلاه بی رنگهای مختلف بر سر داشت
 چون نزد حضرت رسید کلاه از سر برداشت و در برابر پستاد و سلام
 کرد حضرت موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه تو
 از همه کس دور کرد اندک گفت اصدام تو را سلام کنم برای قرینگی
 که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری
 گفت باین میبندم باین دلای بی ادب را فرمود که بگو کدام گناه است که

در مدح عجب است

چون فرزندانم مرتکب آن شود تو بر او مسلط و غالب بشوی گفتی
و قتی که از خود سراضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش را
در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق علیه السلام بدو در خطاب نمود که ای داود
بشارت ده گناهکاران را و تبرسان صدیقان را بشارت ده گناهکاران را
که توبه ایشان را قبول بنمایم و گناه ایشان را عفو و مفرمایم و تبرسان
صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده را که من او را
بمقام حسد او بر دم و بعد از آن حساب و کتب هلاک میشود و فصلی
در معنای عجب و لغت های آن بدانکه عجب عبارت است از خوب
دانستن عمل و از اعظم دانستن و اعتماد بر آن نمودن و از جمله اقا
ان بابن است که باعث بزرگتر میشود و باعث بر فراوانی گناهان و
حقیر شمردن گناهان میشود و بدو جهت در تلاقی گناه ها نمیکند و
کام نمیکند که امر زپده شد و طاعات خود را عظم بشمارد و منت
برپاورد و کار خود میکند از فکر و دقت نمیکند در اوقات طاعات خود از
سر با عجب و مانند آن و هر کس تفقد و تفحص نمیکند از اوقات طاعات خود
عمل آن ضایع و باطل است و عمل خالص اکبر است باعث میشود عجب بر خاطر
از عذاب و عقاب اجتناب اقدار الهی و این مدح و استخوان چنانچه فرمود و لا باس
مکر الله الا القوم الخاسرون و باعث میشود عجب بر آنکه تعریف خود را بکند
و این از جمله خصایص و باعث میشود بر تولد استفاده و استسار و فزود
در عبادات و طاعات است و فصلی دیگر در استیلا و علاج عجب این بدانکه
گاه سبب عجب همان اسبابی که در بزرگتر مذکور شد میشود و علاج آن همان
علاجی است که در بزرگتر مذکور شد و گاه است عجب باقوال و افعال و
اعمال و احوال خود نماید و اسباب این عجب جهل محض و محض جهل است

فصل سیم از باب هفتم

و علاج ان بعلم است مثلاً انسان یا عجب میکند یا فعال خود که اختیار
 او نباشد یا با فعال خود که اختیار او باشد و قسم اول واضح الفساد و
 بدیهی القبح است زیرا که چیزی که اختیاری او نباشد معنی ندارد که عجب یا و
 بکند مثل صحت اعضا و ملامت جوارح و مانند آن ها و قسم ثانی که اختیار
 او باشد مثل صرع و تقوی و عبادت و سایر اعمال صالحه است پس باید
 فکر کند و تأمل نماید که سبب عجب باین مراتب اگر از حیثیت است که معلوم او
 شد که این افعال از قوت و قدرت خود بدن ملک و اعانت جناب اقدس
 الهی صادر شده پس این چهل محض است زیرا که مجموع این اعضا و جوارح
 آلات و قدرت مخلوق خداست و نعمهای جناب اقدس الهی است پس چگونه
 عجب میکند چیزی که از خودش نباشد و اگر عجب از این راه است که
 خودش سبب قریب شده و محل از برای طاعات شده باید فکر نماید که این
 قوت و آلات و اعضا و جوارح و سایر اسباب که با آنها این اعمال را بعمل
 آورد از کجاست و بعد از آنکه دانست که اینها از جمله نعمتهای جناب اقدس
 الهی است پس او را از تفضلات پروردگار پر او بدون و سپیده و استحقاق
 پس میبایست عجب نکند بخود و تفضل جناب اقدس الهی که چگونه بر او
 انعام فرمود بدون استحقاق و اگر گمان کند که چون من محبت جناب اقدس
 الهی را داشته باشم سبب مرا توفیق عبادت و طاعت داد بایست فکر
 بکند که این محبتی که ادعا میکند نیز از جمله نعمتهای الهی است که تفضل بر
 او کرده بدون استحقاق پس تعجب نکند از کرم وجود او پس هیچ معنی ندارد
 که عابد بعبادت خود و عالم بعلم خود و صالح بصلاح خود و مال دار مال خود
 و قوی بقوت خود نماید بعلت آنکه مجموع این امور از تفضلات الهی است
 مشغول بشود در ذکر و شکر او و باز بداند که این شکر نعمت اخیری است که شکر

در علاج عجب است

شکرت بگو میباشند هکذا انا انکه بدانند که خودش عاجز و فاضل است در این دنیا
 باب هفتم در قیام و مذمت دنیا و معنای دنیا و آخرت و اسباب عجب دنیا
 و علاج آن و بعضی تمیلات در این باب و این امور در چندین فصل متصاع
 میشود فصل اول در بیان مذمت دنیا است بدانکه قیام و مذمت دنیا
 از برای هر کس که اندک عقل و شعور داشته باشد ظاهر و هویدا است لیکن
 چون شیطان و نفس اماره و هوس و امراضین ساخته در قطرها و عقل و
 مشاء را از ملاحظه قیام آن حرف غفوده لهذا عقلا محتاج شد به تنبیها
 و مواظط و نصایح سیما مواظط و نصایحی که از مقرران رب الارباب و
 مطلقان دنیا طافا لا رجوع فيه وارد شده است حضرت صادق فرمودند
 که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه
 را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما چندان
 شرفی از لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر فرمود که هیچ
 خلقی معین و ناصر برین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود
 که علامت رغبت بتوابع ترک دنیا و دنیا است بدستیکه زهد
 در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای اینکس قسمت فرموده است پس کسی بن
 دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق فرمود
 که روزی حضرت رسول مجزون از خانه بیرون آمدند ملکی بر آنحضرت نازل
 شد و کلیدهای خزاین و کنجهای زمین را برای آنحضرت آورد و گفت
 ای محمد این کلید کنجهای دنیا است پروردگار بدیفر ماید که بکشایند
 های دنیا را و آنچه خواهی بردارد از مرتبه تو نوزدها چیزی کم نمیشود حضرت
 فرمود دنیا خانه کسیست که در آخرت خانه نداشته باشد و از برای
 دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت که بحق خداوندی

فصل اول از باب هشتم در معرفت

که تو را راستی فرستاده است که همین سخن را از ملک شنیدی که در این
چهارم میگفت در هنگامیکه کلیدها را بمن میداد و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول اکرم ششصد و بیست و نه مرتبه گفته که در دنیا
افتاده بود پس با صحابه خود فرمود که این ترغاله بچند از من بگویند که از دنیا
بود بیکدیگر هم سخن از دنیا بگویند حضرت فرمود که حقان پروردگار است که جان
من در دست او است که دنیا خواستار من است و خدا از این ترغاله فرود
صاحبش و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس طلب حق از راه نکرده است
بجز از راه ترک دنیا و فرمود که من ایمان را بنیاید شما و حرام است که از
ایمان بر شما نازد و در دنیا نوزید و فرمود که هرگاه مؤمن خود را از
محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی
الهی را میباید و او نزد اهل دنیا چنان است که کو باد پوانه شده است
و عقلش محلول شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرین محبت الهی
با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغير خدا مشغول نمیشود و فرمود
که دلی که از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین پران
دل تنگ میشود تا میل بایمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و
از حضرت صادق منقول است که حقیقتا علی حضرت موسی و حمی نمود
که ای موسی دل خود را بدینا مایل مگردان مثل مایل کردن ظالمان
و دوستداران دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را از پدر و مادر
خود اخذ کند ای موسی اگر تو را بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی و توبه
خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی بپشتی بگر در خیر است و
طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و
دید خود را میفکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است که او را

در مدنّت دنیا

بگوید گذاشته اند و بدان بدستیکه هر فتنه ابتدای آن محبت دنیا است
 و از روی مکر و حال کسیر که مال بسیار دارد که با بسیار مال و بسیار کلاه
 میباشد بسبب حقوق و اجور که خدا بر مال دارد و از روی مکر و حال کسیر
 که مردمان از او را ضعیف و نادانی که خدا از آن را ضعیف است و از روی مکر و حال
 کسیر که مردم اطاعت او مینمایند بدستیکه اطاعت کردن مردم او را
 و متابعت او نمودن بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعت آنست و
 حضرت امام رضا فرمود که عیسوی مرگم بجای یون فرمود که ای نواسر^{شیر}
 از رده میباشد بر آنچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا از
 نمیشناسند از فوت بدین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر
 فرمود که چه گویم در وصف خانه که او لش مشقت و عنا است و آخر
 نیستی و فنا است و در حالش حشا است و در حالش عقاب است و هر که
 غنی میشود در آن مفتون است و هر که محتاج میشود محزون است و هر که
 از برای او سعی میکند بدش نمیدانند و هر که ترکش میکند رویا و
 میاورد و هر که خواهد از احوال او خبر بد کرد و بدینا شود او را عیوب
 خود بدینا میکرد اند و کسیکه بر غیبت بسوی آن نظر نماید گوش میکند
 شیخ صدوق روایت کرده است که چون حضرت رسول از سفری^{جمع} بر میگشت
 میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه تشریف میبردند و متوجه میماندند
 و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت
 حضرت فاطمه دو دست نرنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند
 و پرده بر در خانه او میبندیدند چون حضرت مرا جمعت فرمودند بخانه فاطمه
 داخل شدند و حجاب بر در خانه توقیف نمودند و آنحال را مشاهده^{دیدند} نمودند
 غضبناک پیروان رفتند و بسجده را آمدند و نیزه منبر نشستند حضرت

فصل اول از باب هشتم

فاطمه گمان بردند که برای آنها حضرت رسول ^ص چنین غضبناکند پس کردند
بند و دست مرغها و گوشوارها را کردند و پرده را کشیدند و همه را بزرگ
حضرت فرستادند و با شخصیکه آنها را برد گفتند که بگو که دخترش
سلام میرساند و میگوید که آنها را در راه خدا بدید چون نزد آنحضرت
آوردند شرمه و تیره فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد و فاطمه از
محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا بر این پیشتر میبوی خدا
دنیا کا فر را شریقی از این نهاد پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمه
داخل شدند و بنزد و پیوسته که روزی حضرت امیر ^ع در بعضی از اینهای
بیلی در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند تاگاه مرغی پیدا
شد در غایت حسن و جمال و گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمایی
تو را غنی میکنم از این مشغفت و تو را دلالت میکنم بکجهای زمین
و تا زنده باشی پادشاه خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت
نام من دنیا حضرت فرمود که بر کرد و شوهری غیر از من طلب کن که تو را
در من بهر حق نیست باز مشغول ببل رفتن شدند و در جد ^{مصلحت}
وارد شده است که حفته عالی و حی فرمودید بنا که بتعب اندازد کسیر که تو را
خدمت کند و خدمت کن کسیر که تو را اترات کند و فرمود که رغبت در
دنیا موجب بسیار حزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب راحت است
و بداند است حضرت امام محمد باقر ^ع فرمود که مثل کسیر که در این جمع دنیا مثل
کمر این شمش است که هر چند بخود این شمش بیشتر میکنند راه در پیش ^{میشود}
و خلاصیتش مشکلتر است تا بعد بکه در این میان از غم ^{میشود} و حضرت ^{میشود}
فرمود که حضرت لقمان فرزند را چندی خود فرمود که ای فرزند من مرا
اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند تا همانندند و ^{نشدند}

در مدقت دنیا است

که برای ایشان جمع میکردند و بدستیکه بنده مشروطی که بیکایچند
 قور امر کرده اند و مزدی برانها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را
 تمام کن و مزد خود را بکبر و مباحش درانند و بنا از بابت کوفسند که در وقت
 سبزی بهفتد و بخورد تا فریه شود و او را بکشند و هلاکش در فرجه آن باشد
 و لکن دنیا بمنزله پلی بدان که برنجی بسته باشند که از آن پل گذری و از آن
 گذاری و هرگز بسوی آن برنگردی چهار اخطار بیکدار و عارثان منکن
 بدستیکه قور امر با بادانی آن نکرده اند و بدانکه فرجه چون نزد حقیقتا
 میایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوایت که در چه چیز
 انرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی و از مال که انرا
 کسب کردی و در کجا خرج کردی پس بپاسخ او برای جواب و محزون
 مباحش برانچه از تو فوت میشود از دنیا بدستیکه اندک دنیا بقا نماند
 و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس قهقهه آخرت خود را بیکرمی کن
 در بندگی و پرده غفلت را از روی بکشا و خود را در معرض نیک و
 احسانهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را ناز کن و تا
 فارغی در عمل و عبادت معنی کن پیش از آنکه اجل رویت و او بر و
 قضا های الهی بر تو ظاهر شود و مرگت همان تو و آنچه ابراهه داری
 حایل گردد و حضرت امام رضا فرمودند که مثل دنیا مثل آب شور در پاست
 که هر چند آدمی بیشتر بخورد تشنه تر میشود تا هنگامیکه او را بکشد
 و حضرت صادق فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین نوشته است
 که مثل دنیا مثل مار کشنده است که پیشش در نهایت نوری و ملائمت
 و شکش پراست از هر کشنده عاقل از هر شر خدیه نماید و طفل
 نادان بزمی خط و خالش میل میکند و بان بازی میکند و حضرت

فصل اول از باب هشتم

امام موسی کاظم فرمود که دنیا از برای حضرت عیسیٰ امتثال شد در صورتی
 زن ازرق حضرت از آن پرسید که چند شوهر گرفته گفت بسیار پرسید که هر
 تو اطلاق کنند گفت نه هر را کشته فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی
 مانده آن چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده آن و در آخر
 دیگر فرمود که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند من در این دنیا
 عجب و کرده بسیار در این دریا غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دنیا تقو
 و پر هیز کاری باشد و آنچه در این کشتی بر کنی از تو شوه و متاع ایمان اعمال
 صالحه باشد و بادیان آن تو گل باشد که بدون تو گل بر خدا آن کشتی بر آید و
 و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد و آن حضرت
 رسول مروری است که فرمود مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی
 تناول نماید که در هنگام خوردن لذیذ است و بوی معده رسیده متذکر شود
 میشود و هر چند طعام لذیذ و چرب و شیرین تراست بعد از عیش بدو توفیق
 تو است و از آن و مفسد خوردنش بدشتر است و در دلم و آلم بر آتش بدشتر است
 میشود همچنین اگر دنیا هر چند بدشتر و بدتر از تو است و مصرف میشود در هنگام
 مردن که وقت دفع آنست بیک و ضررش بدشتر ظاهر میشود با مانند خانه
 که در نزد بران زنند هر چند متاع آن خانه بدشتر و نفیس تر است حسرت حاصل
 بدشتر است و همچنین در دزدان که بر خانه مال میزنند هر چند از دنیا بدشتر
 جمع کرده است الم مفارقتش شد بد تر و صعب تر است و لا فو الا بالله
فصل دوم در بیان معنای دنیا است و فرق مابین دنیا و آخرت بدانکه
 اکثر خلق معنای دنیا و آخرت را نفهمیده اند و بعضی اموریکه مذکور نیست
 مثل مال و جاه و خدم و حشم و مانند آن خیال کردند که از دنیا است و میدانستند
 کردند و حال آنکه چنان نیست و گمان کردند که بدو بر نرسد و بدو پوشیدند و در

فصل دوم در معنای دنیا است

جای بد نشستن آخرت است و حال آنکه گاه است عین دنیا باشد و بعضی گاه
چنین دانسته اند که دنیا عبارت از نشأ دنیوی که ماقبل از موت است
و آخرت عبارت از نشأ الخروی که ما بعد از موت باشد و این محض اشتباه
و اشتباه محض است زیرا که طاعات و عبادات و اعمال حسنه و محاسن
اخلاق در این نشأ دنیوی تحصیل میشود و باین جهت حضرت فرمودند نعم
العون علی الآخرة الذی بآلکة دنیای مدغم عبارت است از هر چیزی که
باعث بعد و دوری از خدا میشود هر چند که نماز و روزه و جهاد و حج و
انفاق و نسیئت باشد و مانند آن هرگاه مقصودش از این امور رستگاری
الهی نباشد و هر چیزی که باعث قرب رضای الهی میشود آن عین آخرت است
هر چند که مال و خدم و حشم و خانه‌های وسیع و زلفای خوب باشد اگر مقصودش
از اینها رضای الهی باشد خلاصه مدار بر نیت است و مراد است که حضرت میفرماید
المؤمنین یشتدین فی شغور مدغم دنیا میگردند که ای مذمت کننده دنیا
که فریفته او گردیده و بازی از خورده ایا فریفته را میبخش و بعد از آن مدغم
میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بران جور اشیاء
کردی تو را غافل گردانید از احوال خود و پی چیز تو را فریب داد و چگونه
تو را فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان
بتو غرور و بخواهگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود و چه بسیار
بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی و بدین خود بیمار داری ایشان گریه
و برای ایشان شفا طلب می نمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی
و اشفاق و مهرتانی تو هیچ نفع با ایشان بخشید و چند آنکه حیل کردی و عی طلب
خود فرمودی و چند آنکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رساند و انستی کردی
پس دنیا چون تو را فریب داده است و حال آنکه حال آن بیمار را مثل تو

فصل دهم و بیستم باب هشتم

حال تو که دانی که توان حال او بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره
و تدبیر تو بر حال خود بیند که بی مردن و مردن خود را بیاید او تری بیک
دنیا نیکو خانه است برای کسی که پند های انرا بپوشد و خانه عاقبت
برای کسی که در احوال تدبیر نماید و بفهمد و خانه توانگری است برای کسی که
توشه آخرت خود را از آن بالا ببرد و محل تنبیه و آگاهی است برای
کسی که از اوضاع آن پند برد و دنیا محل بیغیران خداست و وحی های
الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکه حق تعالی در این خانه عبادت کرده اند
و دوستان خدا در این نشا خدا را پرستید اند و بر تبه محبت یافتند و در راه
و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگریها کرده اند و باعمال خود در جهنم
خریده اند و بهشت را بسوداگریهای خود برده اند پس کی مذمت
دنیا میتوان کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جذباتی خود خبر میدهند و
با او از بلند ندای نیستی و فانی خود در میان مردم میزنند و بدیهای
خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکنند و بیلاها و دریاها
و مشقتهای خود بلای آخرت را برای مردم مثل میزنند و بلذتها و شادیهها
خود عیشها و مراحلهای آخرت را برای مردم میشناسانند و ایشانرا مشتاقانها
میکرد اند پس هر کسی را بعافیت میدارند و با ممداد بصیرت و محنت
میاندازند و گاه امید و ابر میگردانند و گاه میترسانند و گاهی خوف میباید
و گاهی جذبه میفرماید پس جمعی که پند های انرا شنیده اند و از موعظه
ان آگاه نگردیده اند در روز ندامت و حسرت انرا مذمت خواهند کرد
و گروهی که از آن پند ها گرفته اند و از آن توشه ها برداشته اند در روز
قیامت انرا مدح خواهند کرد زیرا که آنچه دنیا بپاد ایشان آورد از آن
متذکر و آگاه شدند و آنچه از فنا و نیستی و بدیهای خود بایشان گشت

در معنادنیا و غنا و فقر است

با و سر کردند و تصدیق او نمودند و از موعظه های او پند گرفتند و فایده
 ها بردند و حضرت سید الساجدین در صحیفه میفرماید که خداوند امرا
 عمرده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان
 کرد و متابعت او نمایم بزودت قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق
 غضب و عقاب تو گردم و دعا های حضرت پیغمبر و ائمه در طلب برکت
 عمر و رزق بسیار است **فصل سیم** در حال مال و غنا و فقر است بد آنکه
 قاعده کلی و میزان اصلی همان است که سابقاً ذکر شد که هر چیزی که با
 قرب بخدا میشود از عین آخرت است هر چند که مال و غنا باشد و
 و چیزی که باعث بُعد از خدا و غافل شدن از خدا میشود از عین پنا است
 و مذموم هر چند که فقر و بیچارگی باشد و این میزان کلی است در هاست این
 امور حق و باطل و دنیا و آخرت باین تمایز میشود و مال دو جنبه دارد
 آخرت و دنیا و در بسیاری اوقات مشتبه بهم دیگر میشوند و گاه است
 مال باعث بر خیزدن دنیا و آخرت میشود و گاه است باعث خسارت دنیا و
 آخرت میشود و باین دو جهت است این اخبار در مدح مال و در مذمت
 آن وارد شده است و این مدح که در آیات و اخبار بر حج و تصدق و انفاق
 و بذل و کرم و جهاد وارد شده است مجموع مدح مال است و این است
 و اخباری که بر مذمت بخل و تحامد و تکاثر و تفاخر و عداوت حق
 و خمس و زکوة وارد شده است با لاطره بر میگردد بدلت مال و حضرت
 رسول ص میفرماید که چه نیکو باور است بر هر کاری خدا توانگر است
 غنا و حضرت صادق فرمود که چیزی نیست در کسی که نخواهد که مال از
 حلال جمع نماید که روی خود را از منزلت متوال نگاه دارد و قرض خود را
 ادا نماید و ارجام و خویشان خود را اعانت کند و فرمود که چه نیکو باور

فصل سیم از باب هشتم

است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود
 محمد بن اسکندر روزی پدیدم بر خورد در بعضی اطراف مدینه
 در ساعت شب یکا گرمی و آنحضرت ص مرطوب و منکبش بودند و تکیه بر دو
 غلام سینا کرده بودند و در خاطر گذرانید که سبحان الله مردی پیر از پیر
 قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلبت بنام میکند میروم که در
 موعظه کنم پس گفت نزدیک آمد و سلام کردم جواب فرمود عرق
 از آنحضرت ص بر بخت گفتم تو پیر از پیران قریش در چنین وقتی با چنین
 حالی بطلب دنیا بیرون آمدی اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد
 حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود
 که بطاعتی از طاعت الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از
 تو و از دیگران مستغنی میکنم من وقتی باید از مرگ بترسم که در محبت
 الهی باشم پس گفت راست میفرمائی من خواستم تو را موعظه کنم تو عظم
 کردی و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع به بیگانه میگفت
 و زمینها آباد میکرد و رسول خدا ص هسته خرم را از دهان مبرد و تر
 میکرد و در زمین میکشید همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین ع
 هزار بنده از گدایان خود را زاد فرمود و حضرت رسول ص فرمودند که عبادت
 هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب جلال است و حضرت امام محمد
 باقر ع فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسؤال نباشد
 و بر اهل خود تو معده نماید و مهربانی بهمساکین بکند در روز قیامت
 که مبعوث شود در کوه مانند شب چهارده باشد و حضرت صادق ع از
 احوال شخصی سؤال فرمود گفتند پدیشان است فرمود که در چه کاری
 مشغول است گفتند که در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از

در حال مال و غنا و فقر است

کجاست گفتند که برادران مؤمنش با و میسرسانند فرمود که آنها نیکو او
 را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت
 میکند و از اسبابین سالم مردیست که گفت بخدایت حضرت صادق ع
 و آنحضرت از احوال عمر بن مسلم استوال فرمودی گفت صالح است و خوب است
 اما اثرات تجارت کرده است حضرت سر مرتبه فرمودند که کارش بطلان است
 مگر نمیدانند که حضرت رسول تجارت فرمودی قافله از شام آمده بود
 متاع ایشانرا خرید و انقدر رفع بهره میداد که قرض خود را داده فرمود بود
 خودیشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانیکه غافل نمیکردند ایشانرا
 تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلو و ادای زکوة و اخبار در این باب
 بسیار است و همچنین در هزمت حال حق تعالی میفرماید اما اموالکم
 و اولادکم فتنه و در برابر دیگر فرمودند یا ایها الذین امنوا لا تلهکم
 اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم
 الخاسرون یعنی اگر در مؤمنان باز ندارند شماها را اموال و اولاد خود
 از ذکر خدا که هر کس را باز میدارد از ذکر خدا خاسر خواهد بود و حضرت
 رسول ص فرمودند که محبت داشتن مال و شرف و بزرگواری و نفوذ
 میر و پادشاه و بزرگواری و خلاصه کلام که گاه است مال و میل مقصودهای
 صحیح میشود و گاه است بعکس و مانند آن مانند افعی است که سم فانی
 دارد و تریاق نافع و بایست از سم و اجتناب کرد تریاق و اورا طلبید
 فواید مال منقسم بدنیوی و اخروی میشود و فواید دنیوی معلوم است
 و فواید اخروی آن بر سه قسم است قسم اول آنست که بمصرف خود برساند
 و بدان استعانت بخوبی بر عبادات و طاعات و حج و زیارت و مانند
 آن و قسم ثانی که بمصرف غنی برساند مانند تو معبر بر اهل و عیال و

فصل سیم از باب هشتم

مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین و در هر باب باید حد و سطر را رعایت
 کرد که انقدر بفقرا ندهد که خود محتاج بشود و زیاده از قدر ضرورت
 و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد
 و روز بخورد را منحصر بان نداند و آنچه از برای خود صرف کند بر عیال
 تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ نخورد و بخوراند بمؤمنان و جامه ها
 نفیس بنوشد و بپوشاند اما بقدریکه بجد اسراف نرشد و اگر قدری از
 مال داشته باشد که بان طعام لذیذ میتواند بخورد و فقرا را محتاج باشد
 و خود بتعلیل قناعت کند و زیادتی را با دحام خود و فقرا بدهد ایشار
 کرده است و ایشار از درجه مقربان است و در این مقام نفس و شیطان
 کولهای پستی امیزند مثلا کسی که همیشه خود را با این نحو عادت داده است
 که بخوراک جزئی و ملبوس جزئی قناعت کرده است و زیادتی ایشار کرده است
 و بذل نموده است گاه است اگر او را دعوت نمایند بطعام گاه لذیذ و طعمها
 خوب بامی کند و گاه است اب را بر میدارد و بر طبخ میریزد که ضایع شود
 و لذت نداشته باشد و گاه است کسی لباس فاخران برای او هدیه بیاورد
 که بپوشد از این بپوشد و اگر بپوشد از ضایع میکند برب و مانند آن و بسیار
 شاق بر او هست که آن طعام را بخورد و آن لباس را بپوشد و رقی عادت خود را
 خالصی و تسویلات نفس امّاره و شیطان لعین است و زیاده در انجام
 این است که مجاهده نفس امّاره نماید و آن خوراک و لقمه های لذیذ نخورد
 و اظهار خوشحالی و شکر نماید و آن لباس را بپوشد و رقی عادت خود را
 و متابعت هوای و نفس و شیطان نکند و قسم ثالث از فواید اخروی
 انیست که مال را صرف بخیرات عامه نماید مانند بنای مساجد و مدارس
 و پل و سراط و حفر یار و انهار و اوقاف و خیرات و مانند آن و اینچنین

دین با غنا و فقر است

۷۹

شیطان راهها دارد و کوله‌ها می‌زند سعی نماید که عمل خود را خالص بگرداند
و مشوب بر پا و سمع نباشد و حذر نماید که از قبیل الذین ظلموا
فی الحیوة الدنیا و هم محسبون انهم یحسنون صنعا و از قبیل انهم یزینون
سوء عملهم فراه حسنا نباشد میزان آن نیست که اگر او شاق باشد ضرر
مال در امور چیزیکه مخفی باشد و بعد از آن انتشار و آشکارا نرود مانند
اغاثه نمودن مالموفی و دادن فقری و قضای بن مدیونی و مخفی بپند
طبع خود عایل است بسایر خبرات که مابین الملائ و بر سر زبانها شهرت
دارد بداند که مرض دارد و عمل او خالص نیست و المستعان بالله و اما
افات مال پس آن بن برد و قسم است افات دینی و دینی است اما افات
دینی مال پس صاحب مال همیشه خائف از تلف است و از سلطان
و ظلم و همیشه حزین و مهموم و در حفظ آن و حمایت و اکساب
آن و در فکر نفع و ضرر آن و همیشه محسوس است و دشمن پیدا دارد و اما
افات دینی آن پس بر سه قسم است قسم اول این است که متوصل بشود
بمال با انواع معاصی و شتم و امانت ظلم و حکام و استیلای بر
مردم و ارتکاب فسق و فجور و اگر مال نداشت از آن معاصی عاجز می‌بود
و از او صادر نمیشد قسم دوم این است که تنعم و تلافی بمباحات و لذایط
و اشراف و لباسهای فاخر و خانه‌های رفیع میکند و کسیکه اقدام بر این
مینماید لا محاله متلاطم باشد و بی‌سواد مال و سعی در بسیار آن و متلاطم
بر بلوغ و دامن و در دنیا و غایت و سایر اخلاق رذیله تا آنکه امور خود را
منتظم نگرداند و بشمارد و نگاه است خسرت الدنیا و الاخره
میشود و قسم سوم این است که در امور اصلاح حال و اشتغال
با آن است و فقر است و این فقری که بازمی‌دارد افسانرا از

فصل بیست و نهم از باب هشتم

خدا پس آن خسران است چنانچه مضمون آیه شریفه لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون شاهد بر این است و آن حضرت عیسی مرتد است که فرمودند در مال ستر افت هست تحصیل نمودن آن از غیر مگر حلال عرض کردند که اگر از غیر حلال تحصیل نماید فرمودند که هر وقت عیش شود در غیر موقع عرض کردند که اگر در موقع خود صرف شود فرمودند که باز میدار و بر آن خدا و این کلام شریف جامع و نافع است و هر کس از این تفرقه افت خاطر جمع است از افات مال خلاص شد خلاصه باید صاحب الی محافظت بر امور چند نماید اول آنکه بداند که مقصود از مال رفع حاجت و کار سازی است پس مقصد از آن باشد رفع احتیاج و کار سازی دقیق آنکه مراعات نماید راه حلال آن و اجتناب نماید از محرمات و از شبهات متهم آنکه مراعات نماید جهت خرج و بجد و سطر خرج نماید و اسراف و تقطیر نماید چنانچه حق میفرماید و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قوام چهارم آنکه مالیکه از راه حلال تحصیل نمود در موقع خود صرف نماید و به موقع صرف نماید و نیجه اینست که ثبوت خود را در تحصیل و خرج و انفاق آن خالص نماید و غرض او صحیح باشد **فصل چهارم** در بیان مدح و مذمت فقر است بدانکه در مدح و ذم فقر احادیث چند وارد شده است و از باب سابق نیز فی الجمله معلوم شد و در حدیث بنوی وارد شده است الفقر سواد الوجه فی الدار یعنی فقر باعث روی ماهی میشود در دنیا و دنیا آخرت و در حدیث دیگر فرمود که لا بد الفقر ان یکون کفر یعنی نزد است آنکه فقر بجد کفر بوساند و در حدیث دیگر فرمود الفقر فخری یعنی فقر فخر من است پس مبیایست آنست

در بیان مدح و مذمت فقر است

۸۱

فقر مدح و فقر مذموم کدام است و خلاصه کلام این است که فقر بر سه قسم است
قسم اول آنست که فقر بخدا داشته باشد و بکسوی دیگر اظهار احتیاج و فقر
و فاقه نکند بلکه همیشه اظهار غنی و تعفف از مردم مینماید بحال تعالی
بحسبهم الجاهل لخباء من التعفف لا یستلون الناس و این فقر مدح
است و بر این معنی منطبق میشود حدیث فقر فخری و دویم فقری که بر مردم
دارد و همیشه اظهار احتیاج خود بر مردم میکند و دایم در شکایت حال خود
بر مردم مینماید و از خدا غافل و بی خبر است و بر این منطبق میشود فقر
سواد الوجه فی الدارین که صاحب این حالت روی خود را میپا کرده است
در دنیا و در آخرت و در نزد خلق خوار و ذلیل میشود و از او منتظر میشوند
و نزد خدا خاسر است که جناب اقدس الهی را کنا و کدشته و مردم را مرجوع کرده
و اگر قطع طمع از خلق مینماید و بخدا متوسل میشود جناب اقدس الهی او را
معطل نمیکند است میسر است که کاهی شکایت حال خود را بجای میکند و کاهی
مخلوق و بر این معنی منطبق است حدیث کاد الفقر ان یکون کفر از بر آنکه
کافه شریک از برای خدا قرا کرده است فصل پنجم در بیان تجمل
و زینت و ملبومات فاخره و خوانهای نفیس و خدم و حشم و مانند اینها
است بدانکه اینها نیز مانند مال میباشند و دو جنبه دنیا و آخرت دارند
از حیثیت صحیح مقصد و نیت و صفای طوبت و اگر اینها را استعمال
نمایند بر جاده شریعت و باعث توصل بر ضای خدا بشود عین آخرت است
و اگر بکس باشد عین دنیا است و میران همان است که سابق بر این مذکور شد
و چنان نیست که اینها عین دنیا باشند مطمئن و ترک اینها عین آخرت باشد مطمئن
و پادشاهی حضرت مله ان بحسب ظاهرن دنیا مینماید و عین آخرت و عبادت
بر زهد را باب بدیع و ضلالت و مرآتیان آخرت مینماید و حال آنکه عین

فصل پنجم از باب هفتم

دینا است و حضرت امیر فرمودند که خداوند عالمیان جمیل و نیکو است
و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بند
ظاهر باشد و حضرت صادق فرمودند که هرگاه خدا انعمی که است فرماید بده
پس این نعمت را ظاهر گردانند و خود را باین بیارایند ملائکه میگویند که
دوست خداست و بهمان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند
دشمن خدا است و تذکره نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا
فرمود که حضرت علی ابن الحسین دو جامه میپوشیدند در تابستان که پند
در همه قیمت آنها بود و پسند معتبر مروی است که سفیان ثوری که از
رؤسای طوائف صوفیه است در مسجد الحرام میکند نش حضرت
امام جعفر صادق را دید که جامه های نفیس با قیمت پوشیده اند گفت
والله که مبروم و او را بر پوشیدن این جامه ها سز نش میگویم پس نش
حضرت آمد و گفت والله یا بن رسول الله که پیغمبر مثل این جامه ها پوشید
و علی ابن ابی طالب همیشه از پدرانش چنین لباسی پوشیدند حضرت
فرمود که حضرت رسول در نهانی بودند که در میان مسلمانان نشی
بود لهذا بر خود تنگ میکردند و بعد از آن و منشی بر سر پدرش میزدند
تر بن اهل دنیا بصره کمین نعمت های خدا نیکو کار اند پس این ابر را خوانند
قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبان من الزرق يعني يكو
ایمجد کی حرام کرده زینت خدا را که برای بندها و پیران او برده و خلق
فرموده است چیزهای پاکیزه و حلال از روی واپس ما سزاوارتریم
از دیگران باین ها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامه ها که میبینی این
برای لذت نفس پوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن ستم
سفیان را گرفتند و نیزه خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند

در بیان تجمل و زینت و طبع

دو سر کردند و با و نمودند جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامه پسر
 کنده بود و فرمودند که این جامه کنده را از برای خود پوشید ام و آن جامه پسر
 برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامه کنده را که سفیدان بر
 بالای جامه ها پوشیده بود دو سر کردند جامه ملاصق بدنش جامه پسر
 نوحی بود فرمود که این جامه بالاسرا تو برای برای مردم پوشیده و جامه پسر
 برای لایق نفس در زین پوشیده و از محمد بن عثمان مرویست که نزد حضرت
 صادق بودم شخصی با حضرت عرض کرد که شما فرمودید که عت بن ابی طالب
 جامه های درشت می پوشیدند و پراهنی می نهادند هم می پوشیدند و می بینیم
 شما جامه های نیکو می پوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در زمانی بودند
 که آن جامه بدنی غدا کرد در چنین زمانی می پوشیدند بان جامه مشهور
 میشدند پس بهتر بن لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است اما چون
 حضرت صاحب الامر ظهور خواهد کرد جامه را بر او ش حضرت امیر خواهد
 پوشید و بیشتر آن حضرت عمل خواهد فرمود و حضرت صادق ع فرمودند
 که سر چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حاشا نمیکند طعامی که می خورد و
 جامه که می پوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از
 حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت مراد و ش
 میدارد و از بد حالی و اظهار فقر که اهت دارد و دوست میدارد که
 از نعمت خود بر این بنده بپند کسی برسد که چگونه نعمت را ظاهر کرد اند
 فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بریزد و خانه خود نیکو
 کند و صاحب خانه را جار و بکند حتی آنکه جار اقبل از غروب افتاد افتد
 فقیر با بر طرف میکنند و روزی از باده میگردانند و جمعی از اصحاب روایت
 نموده اند که در روزی که جمیع این باده شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین ع

فصل پنجم از باب هشتم

حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامه های نرم ملایم را ترک
 کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندان را پس بپایب این دنیا معصوم و محزون
 حضرت ابراهیم را طلبیدند چون آمد حضرت بر و توش کردند که ای دشمن نفس
 شیطان نبیست تو را حیران کرده است ایاحیا از اهل خود نگرودی با حرم
 بر فرزندان خود نگرودی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را
 بر تو خلل کرده است که اوست در امر که تو از آنها برداری و مستغنی شوی
 تو نزد خدا نیست تویی که چنین تکلیفی نسبت به تو بکند مگر خدا نفرموده است
 که و الارض وضعها للانام فیها فاکتروا الخلق ذات الاکام یعنی زمین
 خلق فرمود و مقرر کرد ایند از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع
 میوه ها هست و خرهاها که شکوفه شان در میان غلها حاصل میشود
 ایانفرموده است که مرج العرین یلتقیان بینهما بریخ لایبقیان و فرموده
 که خیرج منها اللؤلؤ والمرجان دین اول میوه ها و خلق آنها بر خلایق نیست
 نهاده است و در ثانی بد را و مرد را برید و جواهر که از دریا بر و دریا
 منت نهاد پس حضرت فرمود که بخدا اسو کند که نعمت خدا را بفعل اظهار
 کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از زبان کردن بقول و حال
 آنکه امر فرموده است اما انعمت ربک فحدث یعنی حدیث کن ب نعمت
 پروردگار و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که با امیرالمؤمنین
 تو حرام در خورشها گفتا کرده بطعامهای ناگوار و در پوشش بر جامه ها
 کنده حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است
 امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان
 سلوک نمایند تا بر فقیران فقر و زاری آورد و چون امام خود را بمثل
 حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عباد را انداخت و جامه

در بیان تجمل و زینتها و ملبوسا

نوم پوشیده و تلف کوید که از این حد پیش شریف و مانند آن میتوان
استنباط نمود که اولی حق البق مجال علما و فضلا و پیشوایان دین میهن و
مقننایان است که با این طریق رفتار نمایند تا از برای سایر فقرا امر است
شوق بشرطیکه بجد لباس شهرت نرسد خلاصه باید در این امور محض نظر و
قصد رضای الهی باشد هر نوع که باشد و اما آنهاست که حیدر اند و ترک این
امور عین آخرت است عظم و با ثبات و اخبار اهل بیت ص منقبت غیشوند
فقد خسر الدنیا والاخره و ذلك هو الخسران البین و شاید آنها ترک
دنیا از برای دنیا کرده اند و حضرت پیغمبر ص خبر از حال ایشان دادند بگوید
و فرمودند ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی هم خواهند رسید که در زیست
و تابستان بشم پوشند و با این سبب خود را افضل از دیگران دانند و بپوشانند
لعنت میکند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین با این طعنه در میان نهادن
بدانکه معتاز هد ترک نمودن دنیا و رغب نمودن با آخرت است و چون معنا
دنیا و آخرت معلوم شد نیز معنای زهد معلوم شد و معلوم شد آنکه شخصی که
مال بسیار دارد و خانه های رفیع و زینهای چهل و خند و حشم و لباسها
فاخر ممکن است که زاهد باشد و کسی که لباس پستی پوشیده باشد و در اکل
و شرب ملبوس و مسکن و غیره منهای تنگی بر خود گرفته و آن زاهد است
و در عین طلب دنیا باشد و از حضرت صادق مرویست که زهد در دنیا آن نیست
که مال خود را ضایع کنی و نه آنکه حلالی را بر خود حرام گردانی بلکه زهد
و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد
تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که فرمود زهد در دنیا آن است
که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از عمر متعال
الهی بهره گیری و از حضرت صادق مرویست که زهد در دنیا آنست که

بانیچه در بیان زهد است

که افست که اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفت پس چیزی از دنیا
که او را حاصل شود شاد غمیشود و هر چیزی از دنیا که از او فوت شود
ناشف غمیشود و محزون نمیشود و از انجام معلوم میشود که ماکول لذت
و لباس نیک و مسکن خوب و پاکیزه منافات با زهد ندارد چنانچه گفت
و حضرت امام المؤمنین فرمود که خود را باید پاکیزه کنید از بوهایی دیگر
مردم با آنها متاثر میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود
باشید و باحوال خود بدین زهد بدینست که خدا دشمن میدارد از نیکو
ان قانوده کیف بدیوی را که در پهلوی هر کس بنشینند از او منادی شود
و حضرت امام رضا فرمود که من و او را این است که آدمی هر دو را استعمال
بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد بیکری بکند و بیکری بکند و اگر قادر
نباشد در هر چه بکبار بکند و انوار البیضاء ترک نکند و حضرت رسول فرمود
که ماکروه انبیا کوشش را دوست میداریم و بسپایم میبریم و از حضرت صادق
مروست که حضرت رسول فرمود که هر که چهل روز را کوشش میشود
قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا نمائید و در حدیث دیگر فرمودند
کسی که چهل روز کوشش را ترک کند کج خلق میشود و هر که کج خلق شود
اذان در کوشش بگوید و بر وایت دیگر در کوشش استنش بگوید یا
و هم در متابعت نفس اماره و هوای نفسانی بدانکه نفس اماره است
خردش زایل و از شیطان است و حق تعالی مقرر ماید که حضرت پیر
فرمود ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربی یعنی بدستیکه نفس امر
کنند است بیک مکر آنکه را خدا رحم نماید و در این بود که فرمود یا
خاف مقام ربی و نهی النفس عن الهوان الجنة هی المای یعنی هر که از خدا
عالیان و ایستادن در محاسبه نزد او ترسد و نای کند نفس را از خوا

باب هفتم در منابع نفس اماره

او پس بدرستی که همیشه اوای او مت و در جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بکر امان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بجز آنکه شما را خواندم و اجابت من کرد پس مرا اسلامت نکند نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه از جمله ثمرهای مجاهد نفس با کفایت است و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده از مجاهده نفس حاصل میشود و مجاهده نفس آنست که بهر چیزی که خواهش و میل داشته باشد که مخالف شرع باشد جهاد کند و مخالفت نماید با ستعانت الهی و تذکرات و احادیث و مواظبت و منقاد بعقل و شرع بشود و حضرت امام موسی کاظم فرمود که حضرت رسول لشکر و مجاهد فرستادند چون بزرگ شدند فرمودند که مرا بجای اعنی که جهاد کو بجا آورده اند جهاد بزرگتر بر ایشان باقی است پرسیدند که باز رسول الله جهاد بزرگتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهتر است جهاد جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پیکر او است و حضرت صادق فرمود که حذر نمایند از هوا و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنند از دشمنان خود بدرستی که هیچ چیز دشمن تر نیست از برای من از متابعت هواهای خودشان و دیگر و کرده های زبانشان و حضرت امام محمد باقر فرمودند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دیندار او را مشتبه میگردانم و دل او را بدینا مشغول میگردانم و نمیرسانم با و مگر آنچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را حفظ او موکل میگردانم

باب هفتم

واسما آنها و زینها را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر بر او
 بستو او میفرستم و حضرت صادق فرمود که نفس را بنحو آهسته بخود میگذرانند
 بدستیکه خواهش نفس در هلاکی این است و نفس را با هوای آشتی موجب
 اید و اضرا در نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن در او و در
 دردهای نفس است و بدانکه نفس عبارت از جوهر لطیف ملکوتی است که استغناء
 میکند این بدن جسمانی را در او امر و حوائج خود عبارت از حقیقت انسان
 و ذات او است که علم دارد بمعلومات و از برای این نفس در بدن قشون
 جسم است مانند اعضا و جوارح و قشون روحانی مانند قوی مثلاً قوه
 غضب و شمت و مانند اینها و این جوهر ملکوتی را گاهی نفس مینامند و گاهی
 بقلب مینامند بجهت تقلبات و تنقلاتی که در خاطر بهم میرساند و گاهی
 بعقل مینامند از جهت کسب علوم و معارف و گاه است این چهار لفظ
 بر چهار معنی مختلف اطلاق مینمایند و تحقیق این امری در این رساله کمال
 ندارد و از برای نفس اوصاف مختلف هست بحسب اختلاف احوال و پس
 اگر نفس مطمئن میشود در پیر او امر و خواهی جناب الله تعالی باضطرار
 بسبب شهوات از او ابل میشود از این نفس مطمئن مینامند چنانچه حضرت
 میفرماید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک برازیده مرضیه و اگر
 مطمئن نشود و در خلد باشد یا شهوت و غضب و در بحث و اعتراض
 بر آنها باشد نفس لوامه مینامند چنانچه حق تعالی میفرماید ولا اقسم
 بالنفس اللوامة و اگر ترک نماید بحث و اعتراض و ادعان و انقیاد نماید از
 برای شهوات و دواعی شیطانیة نفس اماره مینامند چنانچه در کتب
 ان النفس لا تمارة بالسوء الا ما رحم ربی باب یازدهم در غرور است
 بدانکه غرور عبارت از است از متابعت کردن نفس هوا را و میل طبع را

باب یازدهم در غرور است

معتقد شود که خودش خوب کسی است و برخیزد در عاجل اجل حق
میفرماید لا تغررنکم الحیوة الدنیا ولا تغررنکم بالله الغرور و در این ذکر
فرمودند و لکنکم فتنتم انفسکم و ترصنتم و غرتکم الا ما فی حق جاء
امر الله و غرتکم بالله الغرور و بدانکه غرور اقسام دارد قسم اول غرور
بدینا مانند غرور کافران و منافقان و عاصیان است که ترجیح دادند
دنیا را بر آخرت و استدلال نمودند بر این مطلب بد و دلیل اول آنکه
نقد بر این نسبیست است و دنیا نقد است و آخرت نسبیست است پس دنیا به از
آخرت است و دومی آنکه دنیا یقین است و آخرت شک است و یقین بر این
شک است پس دنیا به از آخرت است و اینها قیاساتی است فاسد مانند قیاس
ابلیس لعین که گفت انا خیر منه خلقنی من نار و خلقته من طین و در شان
مانند ایشان در این شریفه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة
فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم یبصرون و علاج این غرور با بیان بخدا
رسول و تأمل در این شریفه ما عندکم نینفد و اما عند الله باقی و این شریفه
و ما عند الله خیر و ابقی و این شریفه و ما الحیوة الدنیا الا استعاع الغرور
یا برهان عقلی که دلالته میکند بر فساد این قیاس زیرا که بودن نقد بر
این نسبیست است مطلقا در محل منع است بعلت آنکه وجه ادعاست که عقلا
تجارت و مانند آنها یکدیگر را میزنند و نه اینها را برای تحصیل و در هر نسبیست و
نمیگویند نقد بر این نسبیست است و مریض ترک نمائید لذایذ اطعمه و اشراف قول
طبییب نقد از برای و اهر از حصول مرض فها بعد و حال آنکه قوت لذتها
نقد بود و توقع مرض نسبیست است و میبینیم عقلا مرتکب سر ما و کرها و اسفار
بمعهد در تروجر میشوند و بذل اموال خود میکنند در خرج و اخراجات
این برای احتمال نفع نسبیست و اما مغالطه ثانی که گفتند پس هر دو شوق واضح

باب یازدهم

البتلوان است اما آنکه میگویند یقین به اثر شک است این در هر
 صورتی که شک مثل یقین باشد با کثر و اتماد در صورتیکه زیاد تر باشد
 در محل منع است زیرا که تاجر از معی و زحمت و مشقت خود بر یقین
 و از نفع بردن بر شک است و طلب علم از زحمت و تصدیق
 خودشان بر یقین و از وصول عطلت بر شکند و بهر از محمل مشقت
 و تلخی و بر یقین است و از حصول شفا بر شک است و صباد از زحمت
 و تعب صید بر یقین و از حصول صید بر شک است و با وجود این هر محمل
 محتمل زحمتهای نقد میشوند از برای نفع محتمل و کسیکه یقین در آخرت
 ندارد باید چنین بگوید که محتمل شدن مشقت عبادات و طاعات در
 دنیا چند روزی قلیلی سهل است و آسان است بالتسبیح باخیر میگویند
 از عذابهای اخروی پس اگر دروغ باشد چیزی از منافعت نشده است
 مگر لذات فانی مشوب بالام در اقام قلایل و اگر راست باشد که این
 عذاب اخروی خلاص شده ایم و اما جزو ثانی که ادعا کرده که انحراف شک است
 اینهم خطا است زیرا که آخرت یقین باخبار جناب قدس الهی و انبیاء
 و مرسل و اولیا و صلحا و قسم دوم غرور بخدا مثل آنهاست که میگویند اگر
 از برای خدا معادی و ثوابی و بهشتی باشد ما اولایم با آنها از دیگران
 و اگر قریب نزد خدا داشتیم نعمتهای دنیوی بهمان میسایند و اگر اراده
 عقاب ما در آخرت داشت در این دنیا عقاب میکرد و اگر این صلی و اخیار
 و اهل ایمان و اسلام نزد خدا قریب باشند و منزلت و ثواب داشته باشند
 با این حقارت و مدلت در دنیا نمیکند اینند چنانچه جناب قدس
 الهی در قرآن از ایشان حکایت فرمودند **أَهْوَلُوا مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنَ**
بَيْنَهُمْ وَبِقَوْلِهِمْ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِمْ وَفَعَلُوا كَمَا كَانَ لَدُنَّ

در غرور است

۹۱۱

دنیوی عین مهلک اند و سمو فانی اند و وز رو و بالند بر آخرت در دنیا
 دشمن خداست پس بدشمنان خود میدهد و اگر دنیا از خدا قریب است بکن
 خود شرم از ارباب عباد و قاتل نمیکند و فرموده جناب اقدس الهی در قرآن
 اِیْحَسِبُونَ اِنَّمَا اَعَدَّ لَهُمْ مِنْ هَالِکٍ وِیْنِیْنِ سَاعٍ لَّهُمْ فِی الْخَبْرَاتِ بَلْ لَا
 یَشْعُرُونَ و در این امر دیگر فرمودند مستند در مقام من چیست که یعلمون
 قسم سیم آنهاست که بر اعمال خود مغرور شدند و آنها چند قسم است قسم اول
 آنهاست که معاصی در نظر قاصد خودشان طاعت مینمایند مانند حکام و ظلمه که
 از مال مردم تعمیر مساجد و بر وضاعت و عتبات مینمایند و دویم آنهاست که
 عمل را در نظر قاصد خودشان همچو مینمایند که از برای خدا کردند مانند
 آنهاست که وعظ و نصیحت میکنند و عرض ایشان جلب قلوب مردم و حصول
 رفعت منزلت در نزد ایشان است و کان میکنند که عملشان از برای خداست
 و قسم سیم آنهاست که ترک میکنند فرایض را و مشغول میشوند بواف و قسم
 چهارم آنهاست که زهد و تصدیع میکنند در غیر مهمه لازم و غافل
 میشوند از مهمه لازم مانند آنهاست که سعی میکنند در تصحیح نیت که
 با عنقاد خودشان عبارت از الفاظ است که در خاطر خود میکنند مانند
 که داعی دیگر داشته باشند و نهایت تدقیق میکنند در خارج حرف
 و در قایق علم قرآن و در بند حضور قلب که روح عبادت است و حصول
 جمعه و جماعات نیستند و مانند آنهاست که بسیار قرآن میخوانند
 تا قلم و فکر و اگر کم میخوانند تا قلم و فکر بهتر میبود و قسم پنجم آنهاست که
 مغرورند بر روزی و روزی و در اغلب اوقات روزی میکنند و کاه است
 در هر روزی میکنند و زبان خودشان را از غیبت نگاه میدارند
 و مضایقه نمیکند از افطار بر محرمات و قسم ششم آنهاست که مداومت

باب یازدهم

بر پنج مستحب بنمایند و در بند این نیستند که از مظالم خلاص شود و آداب
 حقوق مردم نمایند و قضای بپوش خود کنند و سعی نمایند در تحصیل رزق
 حلال و در بند نماز و چهار روزه و بپوش و بدین در طریق بنمایند و قسم هشتم
 آنهاست که امامت در مساجد میکنند با اذان میگویند و با اعتقاد خودشان
 که مواظبت بر جنات و حال آنکه اگر اتفاق بیفتد که حاضر نباشند و مطلع
 شوند که دیگر در امر امکان امامت کرد با اذان گفت از غصه و حسد نزدیک
 میشود که خود را هلاک نمایند هر چند که آن دیگری اعلم و اصلح و اوریع باشد
 و قسم هشتم آنهاست که متصدی شدند از برای امر معروف و نهی از منکر و
 فراموش نمودند خود را بمغفرت اید شریفه انما امر من الناس بالبر و النشون
 انفسکم و ایدر با ائمه الذین امنوا لم یفعلون ما لا یفعلون و اگر احدی
 او را امر معروف و نهی از منکر نماید متغیر میشود و غضب میکند و بدش
 میاید از آنکه دیگری او را امر و نهی کند و قسم نهم آنهاست که منهای تحقیق
 نمودند در علوم شرعیه و کثرت تفریحات و مسائل فضول و غلبه داخل
 شبهاتند و حجاب قدس الهی امر فرمود بعد خوض در آنها و احوال غافل
 تحصیل اخلاق حسنه و مجاهده نفس امّاره و تجسس از اخلاق زجر و صفات
 مذموم مانند حسد و ربا و عجب و تکبر و حب دنیا و مانند اینها که واجب
 عینی میباشد و قسم دهم طایفه مضلّه مبدعه فرقه صوفیه اند که ادعا میکنند
 احکام علم باطن کردیم و اخلاق جمیده و صفات پسندیده را تحصیل نمودیم
 و از صفات ذمیه خلاص شدیم و بدعت های چند در شرح مبیین دید
 شریعت حنیف المرسلین قرار دادند و مخالفی چند با شریعت مطهره نبوی
 نمودند و از امور واجبات ظاهر عارضیند و شکایات آنان نمیدانند
 قسم چهارم از مغفرتین را با احوال اند و آنها چندین فرقه میباشد

در غرور است

بعضی بسیار حرص میباشند بر بنیای مساجد و مدرّس و قنات و سرطبا
و مانند این امور بیک ظاهر میشود از برای مردم و اگر ارباب شریعت
منتهای حث و التماس نمایند که این اموال را بفقیری یا محتاجی در سر بدهند
نمیکنند با وجود آنکه صرف نمودن بفقرا ولی میباشد و اگر کسی تکلیفش را
نماید که در آن امور شرّ صرف نماید که احدی نفهمد از کجاست نمیکنند
و گاه است صله رحم را که اثم و الزوم است ترک میکنند و مرتکب این
امور میشوند و بعضی منتهای رغبت دارند با عانت فقر و مساکین
و بذل اموال و در بندهای نیستند که از حلال یا از حرام با از شبهات
تحصیل نمایند و بعضی از اینها رغبت بطاعات و عبادات بدین دارند
و مدائمت بنمایند بر بارش و نوافل و قیام و قرائت قرآن و تعقیبات
و از طاعات و عبادات صالحه منتهای تنفر دارند و جان دادن اسان
نزد ایشان از بذل یک دینار در راه خدا و کجا بخود میکنند که از جلا خیزان
وصلها میباشد و نمیدانند که جناب اقدس الهی غنی است از عباد و اطاعا
ایشان و تکلیف مشفق از کلفت است و میباشد امری که شاق است بر
نفس خبیثه خودشان بعمل بیاورند فقد ضلّ سبعین هم فی الحیوة الدنیا
و هم محسبون انهم یحسنون صنعا و بعضی صرف اموال خودشان بظلم
و حکام و ارباب جناح میکنند و چیز جزئی بفقیر دادن منتهای صنوع
نزد ایشان دارد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا تأکلوا اموالکم بینکم
بالباطل و نذلوها الی الحکام و بعضی چنین میدانند که اموال خود را
از حلال آتشاب نمودند و بموقع خرج نمودند بفقرا و علما و صنیع
و اینها میدهند و لیکن شیطان لعین و نفس ابیّاره از راه دیگر کوشا
نزد ایشان نذر اگر چیزی نذیرند مگر با نهایت که شهرت دارند و با ایشان

باب دوازدهم در مکار اخلاق

بحالست مصاحبت مینمایند و تودد مینمایند و آنکه اظهار تملق و بیشاپ
 در نزد ایشان بکنند و آن فقرائیکه منتهای عزت نفس دارند و تعفف از
 ایشان مینمایند و تملق از ایشان نمیکند چنانچه نهند و اعتنا نمیکند
 اعاذنا الله و سایر المؤمنین عن متابعة النفس الامارة و الشيطان اللعين
 باب دوازدهم در مکار اخلاق و کیفیت تحصیل آن و در این باب
 چند مقاله است مقاله اول در صبر و تحقیق آن در چند فصل میشود
 فصل اول بدانکه صبر سرآمد اخلاق حسنه است و او عبارت از ثبات
 ماندن بر امر از امور است بعلت باعث دینی و کاهی صبر بر طاعات و
 عبادات میشود و کاهی بر مشقت طاعات میشود و صبر از جمله فروغ رضا
 بقضای الهی و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و بختی از افراد
 صبر بر مشقت قوت کناهان است که بر نفس بسیار دشوار و کران است
 و بعد از آن صبر بر مشقت طاعات است و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبت
 است چنانچه از حضرت رسول منقول است که صبر بر سه قسم است صبر بر
 و صبر بر طاعت و صبر از عصیت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه
 بطریق بنکوا الم ان مصیبت را از خود دور کند حق تعالی برای او پسر
 درجه بنویسد که از هر درجه نادرجه مانند مابین آسمان و زمین باشد
 و کسی که صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی از برای او شصت و چهار
 بنویسد که از هر درجه نادرجه مانند مابین زمین و آسمان باشد تا ابتدای عرش
 و کسی که صبر کند بر تواتر عصیت حق تعالی از برای او نصد درجه بنویسد
 که از هر درجه نادرجه مانند مابین زمین و آسمان باشد تا منتهای عرش
 و حضرت صادق فرمود که هر که از مؤمنان بیلانی مبتلی شود در صبر
 کند حق تعالی او مثل ثواب هزار شهید گرامت فرماید و از حضرت رسول

فصل اول در صبر است

۹۵

مروست که حق تعالی در روز قیامت جمیع خلائق را در بزرگوارترین جمیع کند
 منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلائق بشنوند که باینده اهل
 صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استغفار کنند ایشانرا گروهی از ملائکه
 و بایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما
 نفسهای خود را بر مشقت طاعات الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت
 معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من
 راست میگویند بگذارید ایشانرا که بحساب برده بشنوند و فرمود حضرت
 صادق علیه السلام که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه جدائی سر
 بدن بر طرف میشود و بجان میگذرد همچنان بر رفتن صبر ایمان بر طرف
 وضایع میشود و از حضرت صادق علیه السلام مروست که چون مؤمن را داخل
 قبر میکنند نماز از جانب راستش میایستد و زکوة از جانب چپش
 و نیکی و احسان بر پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود و باینکه
 سرش و صبر در کناری میایستد پس چون منکر و نکبر داخل قبر میشوند
 که از او استخوان کنند صبر نماز و زکوة و نیکی میگوید که شما همدرد صبر
 خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را در میانم و اعانت او مینمایم و
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که هر کس صبر را نکند صبر را از برای
 مصیبتهای روزگار عاجز خواهد شد فصل دوم بدانکه آنچه از
 انسان میباید در دنیا یا مخالف طبع او باشد یا موافق او در هر
 قسم بصبر محتاج است اما در موافق طبع خود مانند صحت و سقام
 بدن و حصول مال و جاه و کثرت اعوان و اتباع و انصار و دوست
 زدن بگانی پس صبر بر این امور است و اشق است بعلت آنکه میبایست
 منتهای سعی نماید در ضبط نمودن نفس خود در این امور و الا اگر نفس

فصل در بیان فضائل و کمالات و آثار و احوال و عیال و اولاد و احوال

خود را برها کند و ضبط نماید بمهمات دنیوی و آخروی صیافند و
خسر الدنیا و الاخره میشود و اما اموریکه مخالف طبع و خواش او باشد
پس آن بر سه قسم است قسم اول اموریکه در تحت اختیار او باشد
مانند طاعات و معاصی و صبر بر طاعت امر نیست مشکل زیرا که نفس
متنفر است از مرتبه عبودیت و خواش بر هویت دارد و از بعض
طاعات متنفر است بسبب کسالت مانند نماز و از بعض دیگر
بسیب بخل مانند زکوة و از بعض دیگر بسبب هردو امر مانند حج و جهاد
است و صبر بر طاعت در همه حالات میشود قبل از شروع در عمل
طاعت و در اثنای آن و بعد از فراغ آن از آن زیرا که قبل از شروع
باید صبر نماید بر تصحیح نیت و انداختن عمل از دنیا و از سایر اوقات و
در اثنای عمل که آنرا با تمام برسانند و غافل نشود از مبادلات آن و بعد
از عمل که آنرا افشا نکند و عجب بان نکند و آنرا باطل نکند و اما
صبر بر معاصی پس اشیق انواع آن صبر از معاصی است که الفتنه آنها
داشته بحسب عادت زیرا که دوداعی از جانب شیطان دارد و شهوت
و عادت و ترک عادت موجب مرض است قسم دوم اموریکه در دست
خود آنها با اختیار و نه بود اقامه دفع آنها اختیار دارد چنانچه کسی او را
اذیت کند قولاً یا فعلاً یا جنابتی بر او بکند در مهال یا در نفس و صبر
بکند که در صدد مکافات او نباید چنانچه حضرت رسول ص فرمود صلح
کن هر کس تو را قطع کند و بدو بانگ سیکه بنویسد و محو و مازد
و عفو کن از آنکسی که بر تو ستم کرده است و قسم سیم صبر بر اسرار
چند که اختیار نداشته اند در ابتدای و نه در انتهای آنها مانند مرگ بیک
و مادر و فرزندان و خویش و قوم و دوست و تلف شدن اموال

در تحصیل صبر است

و بیاور و مانند این امور فصل سیم بدانکه علاج تحصیل صبر این است که
فکر دنیا نماند در فضیلت صبر و ثواب آن و آنچه جناب اقدس الهی وعده نموده
بصابرین از ثوابهای نامتناهی و آنکه عاقبت صبر مدح است و خوب است
در دنیا و در آخرت و آنکه خرج و هلع فایده بحال او نمی بخشد و آنکه اگر صبر کرد
ما جوهریش و اگر صبر نکرد ما کرم خواهد شد و آنچه شد در عقاب او دید
رضا بدانکه رضا عباد است از ترک نمودن اعتراض بر جناب اقدس الهی و ترک
خشم است و جناب اقدس الهی مدح نموده است آنها را که رضا مند از خالق خود
دارند بدانکه جناب اقدس الهی از ایشان مراضی است چنانچه فرمودند فری الله
عنهم و رضوانه و حضرت امام محمد باقر فرمودند که سزاوارترین خلق بقیله
بقضای الهی آنهاست که خدا را شناخته و هر کس راضی بقضای الهی میشود قطعا
الهی بر او میکند ارد و اجر او عظیم است و هر کس که خشم میکند قضای الهی را
قضا بر او میکند ارد و اجر او ضایع میشود و حضرت سید الساجدین فرمودند
که صبر و رضا بقضای الهی سرآمد طاعات الهی است و در حدیث قدسی وارد
شده است که هر کس راضی بقضای من نشود و صبر بر بلاها من نماید و شکر
نعمهای من نکند پس برود کافر غیر از من از برای خود قرار دهد از
اسمان و زمین من بیرون رود و فواید رضا بقضا اطمینان قلب و فراغ البال
و استراحت نفس از هم و غم و تحصیل رضای الهی و نجات از غضب او
و طریق تحصیل رضا اینست که بدانند که هر چیزی که جناب اقدس الهی بر او
قضا کند اصلاح است بحال او در دنیا و در آخرت هر چند که حکمت او را در آن
نماند و آنکه هم غم و غصه باعث تغییر و تبدل قضا نمیشود و آنکه هر چه
صفت شده است لا محاله میشد هر چند که غصه بخورد و مهمو و غمو
نشد و هر چه صفت نشده است نخواهد شد و در وقتیکه چیزی که مخالف

مقاله در فضیلت شکر

طبع او رود و محط نظر او اجر و ثواب ان باشد نه الم حالی و تنقل کردند
 که نرفی پای او زخم شد خون بیرون آمد و ان زن میخندید انرا و
 سوال نمود که منالم نشده اید گفت لذت اجر ان مرا فراموش کرده
 ام مرا و هم چنین کسیکه بقصد و محامه احتیاج دارد و منتهای رضا و غنم
 بالم فصد و محامه بهم میرساند بعلت علم بحسن عاقبت است بالنسبه
 بقضا الله فی نیز بایست باین طریق باشد مقاله میم در شکر است
 و تحقیق ان در چند فصل است **فصل اول** در مدح ان بدانکه شکر
 از بهتر بن صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و ضد ان که کفر است
 انرا اثمات صفات ذمیه است و شکر هر نعمتی موجب عزیزان نعمت است
 و کفر انش مورث حرمان است چنانچه حق تعالی میفرماید و لئن شکرت لآزید
 و لئن کفرت لآخذبن عذابی اشد یعنی اگر شکر نعمت کنی نعمت از زیاد میگردد
 و اگر کفران نمائید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق فرمود
 که هر که راجعاً چیزی دادند محروم نکرد اند و او را از چهار چیز کسیر که
 راه دعا دادند و او را از اجابت محروم نکردند و کسیر که راه استغفار
 دادند توبه او را قبول کردند و کسی را که شکر دادند او را از زیادت
 نعمت محروم نکرد اند و کسیر که صبر کردند او را از اجر
 و ثواب محروم نمیکرد اند و در حدیث دیگر فرمود سچیز است که بانهما
 هیچ ضرر نمی رساند دعا کردن در هنگام شداید و الم ها و استغفار نزد
 گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول فرمود که طعام خوشمزه شکر
 کننده ثوابش مثل ثواب روزه است که از برای خدا روزه داشته باشد
 و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسیست که بربلا مبتلای
 و صبر کند و مالداریکه شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد

فصل فی انشا و تحقیق شکر است

فصل فی تحقیق شکر و ارکان آن بدانکه شکر عبارت است از آنکه
 منع خود را بشناسد بدانکه این نعمت از جانب کیست و اظهار آن نعمت
 کند و ثنای کند بر آن و نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منع در
 آنست هر گاه اول آنکه منع خود را بشناسد و چیزی که لایق او باشد در ثبات
 و صفات با و نسبت نهد و انکار وجود او ننماید و هر چه مقابل این معنی
 کفران است چنانچه حق تعالی در سبهای از آیات کافر از آن نعمت
 فرموده است که انکار وجود منع خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده
 و میگویند بدانکه این نعمت از جانب کیست و نعمت های خدا را از جانب دیگران
 ندانند و حضرت صادق فرمود که هر که خدا با و نعمتی که او فرماید و آن نعمت را
 بداند و بداند که از خدا با و رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده است
 سیم آنکه اظهار این نعمت بکند و ثنای منع بر آن بجا آورد چنانچه از حضرت
 صادق مرویست که فرمود هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد
 خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم
 آنکه آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منع در آن است و تحقیق
 خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل آنکه نعمت زبان شکر
 آن است که چیزهایی که خدا گفته او را بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید
 و آنرا از چیزهایی که خدا نمی فرموده یا مکروه ساختن باز دارد و هم چنین
 شکر چشم و گوش و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال
 آن است که آن را در مصرفی صرف کند که منع با و راضی باشد و حق تعالی خدا
 در هر حال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم است که او را بطل کند
 بطل بالباش و عمل بآن بکند و وسیله باطل نگیرد و در هر یک از اینها
 اینها هر چند که صرف میکند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده

فصل دوازدهم در مقایسه ابواب ازین هنر

کرامت میفرماید از جمله افراد شکر منعم است که تفکر نماید در نعمهای او
و اقرار نماید بآنکه احصای آنها را نمیتواند نمود چنانچه اگر کسی تفکر نماید که
خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمها بر او هست از اموریکه سبب
ساختن از برای حصول این لقمه نان که باین حد می رسد است که میتوان خورد
و بعد از خوردن چه نعمها دارد بر او از اسبابیکه در بدن برانگیخته ناخود
بدن او بشود از دست و دهان و دندانها و زبان و معد و قوتها
و ماسکه و دافع و جاذبه و تدبیر و تکیه در حالتی از حالات غذا میفرماید
و قسمها باینکه با خلط اربعه منقسم میگردد و هر یک از راه عروق و
شراین محل خود میفرستد و جزو آن عضو میگردد اندا اعتراف میکند که
علل نعمهای الهی کردن محال است چنانچه جناب اقدس الهی فرمودند و آن
تعد و انعم الله لا تحصوها بلکه اگر کسی نیکو تفکر نماید میداند که نعمتی
که خدا بر هر فردی از افراد خلق داده بر آنکس نیز انعام نیست است زیرا که اگر
مستطاع الطبع است و هر را بیکدیگر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر هر فردی
از افراد خلق دارد بر تو نیز انعام نیست بلکه هر نعمتی که خدا بر آن بخواهد
هدی داده از اعضا و جوارح و تغذیه و تنبیه و سایر نعم همه بر تو نعمت
نیز بر آنکه اگر این نعمتها نسبت باو نمیشدند یا هر چه را نمیبافت که تو با جماعتی
تو بایشان محتاجی منتفع شوی و هر نعمتی که بر پدران آن بخواهد کرده اند
هم در وجود آن بخواهد دخیل است پس انما فی بر تو نعمت است و از این راه
که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان ادم تا زمان تو شده است
هم در وجود و بقا و کالات تو مدخلیت دارند و کسیکه در گلستان انعام
و رحمت الهی تفکر نماید الوان کلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته
میشود و باین فکر که انسان میافند میداند که خودش عاجز است از شکر خدا

در شکر است

بیکفر از افراد نعمت الهی زیرا که شکر بران نعمت باز نعمت است و محتاج
 است بشکر و شکند و باین مرحله که رسید انوقت او را در دیوان شکر
 کننده ها مینویسند تفضلاً و احساناً لا عدلاً و استحقاقاً و این است که
 سید الساجدین میفرماید و ما قدر اسانی فی جنب شکرک و ما قدر علی
 فی جنب نعماتک پس باید انسان بعد از تفکر در نعمتهای الهی و مشغول شدن
 او بشکر تفکر نماید که این اوقات و الاوقات چه موقوف علیه این شکر است
 همه از خدا است و نوفیو شکر هم از او است انوقت میدانند که هر شکر
 چندین هزار شکر دیگر بر او لازم میشود و اقرار مینمایند که از همه شکر
 بهره یمن نمیتوانند از چنانچه از عنایت صادق امر و دست که فرمود حق تعالی
 و حق نمود بجز حضرت موسی که او موسی را شکر کن چنانچه حق شکر من است
 عرض کرد خداوند از اینگونه تورا شکر کن چنانچه حق شکر تو است و حال آنکه
 که تورا کنم ان شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال
 شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است و از شکر باجری از حضرت
 امام محمد تقی امر و دست که سلمان رفتی بودی را بخانه خود طلبید و دو کوزه
 نان غرذا و حاضر کردانید بودی را نهادند سینه گرفت و میگردانید نگاه میکرد
 سلمان گفت که ای ابوذر برای چه ملاحظه ان نانها میکنی گفت میخواستم
 ملاحظه کنم که خوب بخند است سلمان بسیار در غصه شد و گفت بسیار
 جرئت مینمائی که نعمت الهی را بسبب همیشه مرا و الله که در این نان عمل
 کرده است ای که در زیر پرش است ملاحظه عمل کرده اند تا ان ابرو پیدا
 داده اند و باد او را در این بخند و ابر در ان کار کرده تا او را بر زمین
 با بریده و سرحد و ملائکه در ان عمل کرده اند تا بجا های خود قطره های باران
 گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و اشیاء و هر چه

فصل پنجم در مقام بیان زیاده و کمبودها

بکار گرفته و در آن عمل کرده و آنچه در آن دخل دارد احصا نمیتوان نمود پس چگونه توان شکر را میتوان کرد با بود در گفتن از نعم خود توبه کردیم و استغفار مینمایم و عنقریب از این میخوابیم و بدانکه نعمتهای الهی بر انسان بادهنوی است مانند استواء خلقت و صحت اعضا و سلامتی جوارح یا دینی است مانند اسلام و ایمان و ولایت اهل بیت و توفیق طاعات و اجتناب از معاصی است و نعمتهای دینی اعظم است از نعمتهای دنیوی زیرا که باعث بر حصول سعادت ابدی و نجات از عقاب سرمدی و طریقه تحصیل شکر است که با و اشاره شده است از معرفت و تفکر در نعمتهای الهی و باید در نعمتهای دنیوی بهر دست قرآن خود نظر کند و شکر نماید در نعمتهای دینی با علی از خود نظر کند و از خدا توفیق خواهد که با و برسد و اگر مصیبتی با و رود بدهد شکر نماید که بهر دست از آن مبتلا نشده زیرا که هر بدی بدتر دارد و آنکه جناب اقدس الهی تعجیل عقوبت آن در دنیا کرده و از برای او در آخرت خیره نکرده بلکه موافق تحقیق جمیع صفات دنیوی نعمت اند زیرا که باعث گفاده کاهان یا رفع درجه میشود یا بسیر در هم در جا و خوف است و تحقیق آن در چند فصل است فصل اول در معنای رجاء بدانکه رجاء عبارت است از امید داشتن بر رحمت الهی و طالبان بودن و استیانت از تحصیل فوائد از طاعات و اعمال نیک پس اگر این امور جمع شود صدق میکند اسم رجاء که اگر جمیع صفات حمید و اخلاق پسندیده است و مانند آن کسی باشد که تخم پاکیزه در زمین خوب پاشیده باشد و ابر با و برساند و امید دارد در وداشته باشد و اگر جامع این شرایط نباشد این را غرر و برکوبند که از بدترین صفات ذمیه است مانند آن کسی که تخم پاشد در زمین شود اگر بلند که آب با و نرمد یا آنکه هیچ تخم نباشد و توقع و امید در وداشته باشد

باب پنجم در رجاء است

که عین حق و جهالت است و از این معلوم میشود که اکثر مردم که ادعای
 رجاء و امید واری میکنند با عدم استعداد از برای تطهیر قلب و اعمال
 صالحه مغرور و جاهل میباشند و ذرا غنهای مغوی ^{باین} چنانچه حضرت فرمود
 که الذین یزعمون الآخرة ذیبر که هر کس ادعای امید وارش بر حمت الهی نماید بپست
 از همین دل خود در انزخوارهای اخلاق رذیله و صفات مملکه پالشتاید
 و تخم ایمان را در او پیاشد و ابیهای طاعات و عبادات و کمر از ترس خدا و او را
 سستایت نماید و با این امور بر عل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امید وارش پاید
 او را صاحب رجاء میگویند و رجاء و امید واری او صدق است و اگر نه همین دل
 او مملو است از اخلاق رذیله و صفات مملکه و ترک اعمال خیر و طاعات نماید
 و منهیات باشد بر طلب دنیا و با وجود این مراحل بگوید امید وارش این امر
 است و غرور حق تعالی بر فرمان میفرماید ان الذین امنوا و الذین هاجروا
 و جاہدوا فی سبیل الله اولئک یحیی روح الله که آنها نیکه ایمان آورده اند
 بخدا و رسول و ائمه و هجران کردند معاصی و میثاق و جهل کردند در
 راه خدا مال و نفس آنها اینند که امید وارش بر حمت الهی و عجز حضرت
 صادق ^ع فرمودند که هر که در چند از شیعیان و موالیان شما معاصی مرتکب
 میشوند و میگویند ما امید واری داریم بر حمت الهی حضرت فرمودند
 که در روغ کشند آنها موالیان ما نیستند باز روهای نفس خود را بپوشانند
 و کمان میکشند که امید وارش هر که امید چیزی دارد از برای تحصیل آن
 کار میکند و هر که از چیزی بترسد از آن گریزان میباشد فصل فی
 بیان معنای خوف است بدانکه خوف عبارت است از متام شدن قلب
 سقوت آن بسبب توقع بدی و مکر و هجر زمان آینده و اسباب این
 خوف یا از خوف از عدل خدا و انتقام و عقاب آن یا از خوف معاصی خود

فصل دوم از باب سیم

و این خوف علامات چند از مردم مانند گریه کردن و غمیل و ضعف شدن
و باز داشتن خود را از معاصی و گناهان و بطاعات و عبادات اهتمام نمودن
این خوف میگویند و مدوح است زیرا که هر که از چیزی خائف و ترسان
است البته از آن کمربزان است و اگر مشغول بمعاصی و منہیات بلدان
باشد اهتمام بطاعات نماید و ادعا بکند که من از خدا خوف دارم و در غلو
خواهد بود و در غلو ملعون است و مانند کسی میباشد که نزد شهری است
بماند و دست در درها نوا کرده است و گوید من از او میترسم پس کسی که در
کوبیدن از عذاب الهی میترسم چرا میترسم که چیزی چند میشود که موجب عذاب است
و قائل در احوال خائفان از خدا از انبیا و اوصیا و اولیائا نماید تا بداند خوف کدام
چنانچه شیخ صدوق روایت کرده است که روزی حضرت رسول^ص در ساری
درختی نشسته بودند در روزیست که ناکاه شخصی آمد و جامه های
خود را کند و در زمین گریه میغلطید و گاهی پشت خود و گاهی شکم خود و گاهی
پیشانی خود را بر زمین کرم میمالید و میگفت این نفس بخش که عذاب الهی از
این عظیم تر است و حضرت رسول^ص باو نظر میفرمود پس آن جامه های
خود را پوشید حضرت را و مرا طلبیدند و فرمودند که ای بنده خدا کاری
از تو دیدم که نزد یکی ندیده ام چه چیز تو را باعث این شد گفت توس الهی
را باعث این شد که بنفسم خود این گریه را چشایندم که بدانند که عذاب
الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا تو میترسی
آنچه شرط رسیدن است و بدستیکه پروردگار تو مباحات کنی تو با
ملائکة سموات پس یا صاحب خود فرمود که بنزدیک اینتر برو و بد تا برای
شما هادعا کند چون بنویسند و آمدند گفت خداوند جامع کن امر هر را بر
هدایت و تقوی را توشه ما گردان و باز گشت ما را بسوی بهشت گردان

در خوف از خدا است

و بداند کسی که خایف باشد از اعمال بد خود بایست شهوات نفسانی را از
خود برطرف کند و معاصی که منتهای میل و خواهش بانها داشته و مکره طبع
باشد مانند کسی که بجای محقر دارد و عسلی که منتهای خواهش و رغبت باشد مانند
مکره طبع او میشود و نیز اگر میداند که از برای او ستم فانی است پس شهوات
و لذات و باش خوف سوخته میشود و اخلاط تکبر و حقد و بغل و حسد
مانند اینها تحقیف میشود و از حضرت رسول و دست که نزد حضرت یحیی
در این مرتبه بود که بر بیت المقدس آمد و نظر کرد بعبادان و راهبان و لجن
که پراهن ها از مو پوشیده اند و کلاهها از ششم بر سر نهاده اند و زنجیرها در
کردن کرده اند و برستونهای مسجد بسته اند چون بر جماعت راه می
نمودند مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پراهنی از مو و کلاه
پشم بیاف تا بروم بر بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عباد و راهبان مادر
گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت نزد
آمد سخن یحیی را نقل نمود نزد کتای فرزندان چه چیز تو را باعث شده است
که این امراده غائی و حال آنکه تو هنوز طفل صغیر یحیی گفت ای پدر مکن زان
از من کوچک تر مرا چاشیده اند گفت بل پس نزد کتای مادر یحیی گفت که آنچه
میگو بد چنان کن پس مادر یحیی کلاه پشم و پراهن و زنجیرهای او یافت و پوشید
و رفت بر بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پراهن و بدن
شرفش از خوردن پس روزی نظر کرد بدین خود دید که بدنش ضعیف و خفیف
شده بر پست پس خطاب الاهی با او رسید که ای یحیی آیا کردی چه کنی از این که بدنت
کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم بکنی پس
اهنی خواهی پوشید و عجز پلاس پس حضرت یحیی که نسبت تا آنکه از هیبت
کره و بر دوش جروح شد و گوشت او منجمد شد بخندید که دندانهایش پدید

فصل و چهارم در باب سیزدهم

شد چون انجمن با درش رسید با حضرت ذکر را بنزد او آمدند و عجبانی اثر
بگرداو بردند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهید شده است
گفت من با خبر شد که ذکر تا کفایت فرزند چنان میکنم من از خدا فرزند
طلبید که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا با این امر کردی گفتی که
در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیکند زندان از عقبه هر که چاشنی
که بسیار بیکند از خوف الهی گفت بل ای فرزند من چنین گفت جهاد و سعی کن
در بند که خدا که تو را یار دیگر امر فرموده اند پس مادر می باو گفت که ای
فرزند من رخصت میدهمی که دوباره نماز برای تو بسازم که بدو طرف رو بخورد
بکدامی که دندانهایت را پیوشاند و آب چشمه را جذب نماید گفت تو اختیار
داری پس این پاره نماز برای او ساخت و بر رویش گذاشت و استغفار
فشر از اشک چنان تو شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت
ذکر را این حال را مشاهده نمود که بان شد و بر وی اسکان کرد و گفته شد
این فرزند من است این ابی بده او است و تواز هر رحم کند کان رحم تو
پس هرگاه که ذکر را میخوانی است که بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب
راست و چپ نظر میفرمود پس اگر می حاضر بود نام بهشت و دوزخ
نمیداد پس روزی می حاضر نبود شروع بموعظه کرد می سر خود را در
عبادت پیچیده آمد در میان مردم نشست و حضرت زکریا و ادریس فرمود
که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی
که از اسکران مینامند و یا بن کوه وادی هست که از اغضبیلان بگو
نزد که از غضب الهی فروخته شده است و در آن وادی چاهی هست
که صد ساله را عمیق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن
تابوتها صندلها و جواهرها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون می

در خوف از خدا است

۱۰۷

اینرا بشنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلتاه چه بسیا غافلیم
از سکران برخواست و بچهرانه متوجّه پیدایان شد پس ذکر تا آن مجلس
برخواست و بنزد مادر محبی رفت و فرمود که محبی را طلب نما که میترا سم
که او را زنبینی مکر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت محبی بیرون آمد
تا بجای از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر محبی بگیا
میروی گفت بطلب فرزندم محبی میروم که نام اش چشم شنید و بنزد
رفته است پس رفت تا شبانی رسید از او سؤال نمود که ای مادر این
صفت و هیئت دیدگفت بلکه محبی را میگوئی گفت بلی گفت الحال او را
در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب دایه اش فروخته بود و سر
با سمان بلند کرده میگفت که بعزیز تو ای مولای من که آب سرد نخوهم
چشید تا منزلت و مکان خود مرا نزد تو بدیسم چون مادر محبی آمد
نظرش بر او افتاد بنزد پات او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت
و او را بخدا سوگند داد که او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او
الناس نمود که ای فرزند الناس را مرا که پراهن مو را یکی و پراهن چشم
پوشی که آن نوم تراست محبی قبول فرمود و پراهن چشم پوشید و مادر از
برای او عدسی بخت و آنحضرت تناول نمود و خواب او را بود تا هنگام نماز
شد پس در خواب ندا با او رسید که ای محبی خانه را بخانه من بخواه و
همسایه را از من بطلب چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست
و گفت خداوند از لغزش من مرا گذر بعزیز تو سوگند که دیگر نشانه انطام
بغیر از سایه بیت المقدس و مادرش گفت ای مادر پراهن مو را بپا
مادر پراهن مو را بود و در آن بخت که مانع رفتن نشود حضرت ذکر تا
با و گفت ای مادر محبی او را بگذار که پرده دلش را کشوده اند و بعش دنیا

فصل پنجم از باب سیزدهم

منافع نمیشود پس برخواستن و پیراهن پوشیدن و کلاه پوشیدن را پوشیدن
و بیدیت المقدس رفتن و الحاق و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد و
از حضرت صادق مرویست که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی همچنان
او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او نزو و سر میاورد و با انگشت
از انگشتان خود را با تش میداشت تا انجیال از نفس او بیرون میرفت
و پیوسته در آن کار بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت که بیرون رو
که بدیدیم شما بودی تو از برای ما فصل میی بدانی که خوف از خدا عباد
تا آنکه محمد یاس و نا امید بودن از رحمت الهی بود که آن ضلالت و کفر
چنانچه حق تعالی میفرماید و من یقظ من رحمة صبه الا الضالون و لا یبطل
من روح الله الا القوم الکافرون و مرجا خوب است تا بعد از این بود
از عذاب الهی فرمید چنانچه حق تعالی میفرماید و لا یامن مکر الله الا القوم
الفا سرون و آنچه از کلام انبیا و اوصیا و حکما مستفاد میشود آنست که
باید انسان متصف باین دو خصلت باشد و میباشد در دل مؤمن خوف
سراجا هر دو بر وجه کامل بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و رجا
زیاده بر خوف نباشد و خوف زیاده بر رجا نباشد چنانچه از حضرت صادق
مرویست که فرمود لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان
بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی تو را عذاب خواهد کرد و از
او چنان امید بدار که اگر با کناه جن و انس بدگاه او روی تو را رحم خواهد
کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدر من میگفت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه
در دل او دو نور هستند یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک را که بانی
بسنند بر آن زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار مرویست که حق تعالی
صادق فرمود که ای اسحق چندان از خدا ترس که کو با او را میبینی اگر

در خوف و حیا است

۱۰۹

تو او را می بینی و تو را می بیند پس اگر کمان می کنی که او تو را نمی بیند کافر می شود
و اگر میدانی که در هر حال تو را می بیند و احوال تو را میداند و در حق تو
او معصیت او می کنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهیل تر شمرده و در حدیث
دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا هر چه را از او میترساند و هر که از خدا
نترسد خدا او را از هر چه میترساند و بداند که انسان باید طیب نفس خود
باشد و معالجه در خود را بصدق نماید پس اگر خوف بر او غالب باشد و بیشتر
که مبادا عباد باس و قنوط بسد معالجه نماید خود را بتفکر و تدبیر و رعایت
رحمت الهی و با آثار و اخبار بکده باعث امید و آری میشود چنانچه از حضرت
امام محمد باقر مرویست که حضرت رسول فرمود که حق تعالی میفرماید که اغما
نکنید عمل کنید گمان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من می کنند بدرستی که
اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من
هر این مقدار مقصّر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق
نخواهند بود آنچه را طلب نمایند از کرماتها و ثوابهای من و مستحق هشتاد
درجه از عالیان نخواهند بود لیکن باید که اغما و ایشان بر رحمت من باشد
و امیدوار فضل من باشند و بیکان نیکی که به من دارند مطمئن شوند که
در اینحال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان بهتر
و امرزش من جامه عفو بر ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار
بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی نوشتند است
که حضرت رسول بفرمود که بحق خدا و ندیکه بخیر او خداوندی نیست که
بمؤمن خیر دهد و آخرت نبرد مگر حسن ظن و گمان نیکی که بخداوند خود دارد
و امید بکده از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک
غیبت مؤمنان کردن و بحق خدا و ندیکه بخیر او خداوندی نیست که خداوند

فصل بیست و نهم در فضیلت

نمیکنند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گناه بد یکی بر پروردگار
خود داشته باشد و در آئین بند خدا تقصیر نماید و به بد خلقی یا مردم غیبت
مؤمنان گرداند بحق خدا و بند یکی میزد او خداوند نیست که هیچ بند
کائنات بند آنیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق کان او باو عمل نماید زیرا که
حق تعالی کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها و جها
میکند و شرم میدهد از آنکه بند مؤمن باو گناه داشته باشد
و بخلاف ظن او باو عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس خداوند خود
کان بنیکو بداند و ثوابهای او و بطاعات و عبادات رغبت نماید و
اگر کسی بجای او غالب باشد چنانچه در اکثر خلق بجای کاذب که در حقیقت
غیر است میباشد میباشد معالجه خود را بتفکر در عقوبات الهی
و تذکرات و احادیث خوف و تهدید و وعید نماید و در حالت انحصار
و نزدیکی اجل بایست رجاء و امید و اثر و کان بنیکو بر رحمت الهی غالب
باشد زیرا که خوف مدوح است بعلت آنکه باعث بر عمل میشود و در این
حال عمل منقطع شد و بایست حسن ظن بخدا داشته باشد تا آنکه محبت
برساند و شوق داشته باشد با اقدام بر جناب اقدس الهی و مناجات
لقاء الله احب الله لقاءه باب چهاردهم در یقین و توکل است و در
این دو مقاله هست مقاله اول در یقین است بدانکه یقین عبارت از
است که مجموع اشیاء را بداند که از مستبک اسباب است و مطلق و قطعی
نشد بلکه بدانکه جمیع اسباب مستعد از برای او و حکمی از برای او میباشد
و بدانکه آنچه از برای او مقدر شده است خواهد شد و آنچه مقدر نشده
است نخواهد شد و بداند که جناب اقدس الهی مطلع است بر احوال و ظاهر
و باطن او پس در جمیع حالات بایست منتهای ادب و حرمت پرور را که خود

باجهار هم در یقین و توکل است

۱۱۱

را منظور دارد و مبالغه نماید در تعجب باطن خود از پادشاه و یقین
اعلائی در جرات ایمان است و یقین بر چند معنی اطلاق میشود اول یقین
بقضا و قدر است بحدی که بران اتم تر تب شود و موثر است انقطاع بخدا و
توکل و تفویض و رضا و تسلیم کرد چنانچه از حضرت صادق منقول است
که هر چیزی را اندازه و حدی هست راوی عرض کرد فدای تو شوم کدام است
حد توکل فرمود که اندازه حد توکل یقین است و حد یقین آنست که از
غیر حق تعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از حد یقین ادعی آنست که
راضی نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم
بر چیزی که خدا بآورداده است بدستیکه رزق با نمیکشاند موصوفی
و مرتبه نمیکند روزی را که کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد
چنانچه از مرتبه میکند روزی را که میگذرد و روزی او را در باید چنانکه مرگ او را در
میاید بعد از آن فرمود که بدستیکه حق تعالی بعد از آن خود روح و راحت
و شاد ببرد یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزین را در شکت و
انزردگی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل آنست که
بر آن مداومت نمایند و بایقین باشد بهتر است از عمل بسیار بیکه بر غیر حق
یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هیچ پادشاه از شما نره ایمان را نمیدان
مگر آنکه بداند که آنچه با او میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده است
البته از او در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد و با او نمیرد چون مقدر شده
ممکن نیست که سعی او بآید بکسان با و برسد و ضرر رساننده و دفع رساننده
خدا است و از حضرت صادق منقول است که حضرت امیر المؤمنین در روزی
دیوار شکسته خم شده نشستند و در میان مردم حکم میفرمودند
یا حکم گفت که این دیوار شکسته است در روزی این میشینید حضرت فرمود

مقاله اول از باب چهارم

که هر کس را جلش حفظ میکنند پس چون حضرت برخاستند و از نزد پادشاه
 بیرون آمدند پادشاه فرمود آمد بعد از آن حضرت صادق فرمودند که حضرت
 امیر المؤمنین از این باب کارها بسیار میکردند و این است مرتبه یقین و از
 سعد بن قیس منقول است که در جنگ کاه نظر کردم که شخصی هست دو جامه
 پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش مرا ندیدم دیدم که حضرت
 امیر المؤمنین است گفتم یا امیر المؤمنین بچند معرکه با این قدر دشمن بکنی
 پیراهن امد فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته حق تعالی چقدر ملک
 بر او موکل فرموده است که اعمالش را مینویسند و دو ملک با او هستند
 که او را محافظت نمایند از آنکه از کوهی نزد بر افتد یا بیاچی در افتد و از
 سایر بلاها کاشند پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را
 بهر ملائکه و امیکند از نزد و از حضرت صادق منقول است که قبر غلام الله
 انحضرت را بسیار دوست میداشت و هرگاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند
 شمشیر بر میداشت و از پی انحضرت میرفت که مباد اضری از دشمنان
 بان حضرت برسد در شب مهتابی انحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند
 قبر را دیدند پس سپیدند که چه کاری گفت امیر المؤمنین که از پشت سر شما
 بیایم که مباد اسبی شما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل اسمان حرام است
 میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین میخواهم که تو را حرام است
 تا می فرمود که اهل زمین ضعیف نمیتوانند رسانند تا مقدر اسمانی نباشد
 پس که در پیش قبر بر گشت دو نیم یقین بنواب و عقاب از پشت این بجهت بکه
 اثرش بر وجع کمال در اعضا و جوارح ظاهر کرد چنانچه از حضرت صادق
 مرویست که روزی رسول خدا ص در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کردند
 بسوی جوانی که او را حارث بن مالک می گفتند دیدند که سرش از پستان

در یقین و توکل است

پنجوایی بزیر مبادید و رنگ رویش زمره شده و بدنش نجف کشته و چشمش
 در سرش فرو رفته حضرت از او پرسید ندکه بر چه حال صبح کرده و چه حال است
 ای جادوگر گفت صبح کردم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که و هر چه
 دعوی کنند حقیقی و علامتی و کواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت
 حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا عز و نغمه
 دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای کرم مرا بر وزه میدارد و دل
 من از دنیا دور گردانده و آنچه در دنیا مکره و دل من گردیده و یقین بر حق
 رسیده که کو با مبینم عرض خداوند مرا که برای حساب در محشر نصب کرده
 و خلاق هر محشر شده اند و کو با من در میان ایشانم و کو با مبینم اهل
 بهشت مرا که تنم منما آیند و بهشت و در کرم بهشتند و یکدیگر را
 میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و کو با مبینم اهل جهنم را که
 در میان جهنم معدنند و استغاثه و فریاد میکنند و کو با زهر و او را جهنم
 در گوش من است پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده است که خدا
 دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود که بر این حال که داری
 باش انخوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت مرا در روزی من
 گرداند حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد
 فرستاد و بعد از آن نفر او شهید شد میثم یقین در جمیع امور دست که
 بانها ایمان مپساید آورد و ایمان در هر چیز که محکال برسد و اثرش
 بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب فاسد خالص شد انرا یقین
 میگویند چنانچه از حضرت امام رضا ع مرویست که هر دو ایمان افضل
 است از اسلام بیکدر چه و تقوی افضل است از ایمان بیکدر چه و
 یقین افضل است از تقوی بیکدر چه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین

مقاله دوم از باب چهارم

قسمت نشده است و در دواپت بکر حضرت رسول ص تفسیر یقین را
 از جبر ثبیل پرسیدند جبر ثبیل عرض کرد که یقین آنست که مؤمن از برای
 خدا چنان عبادت کند که گویا او را میبیند پس اگر او خدا را نمیبیند خدا او را
 میبیند و آنست که یقین بدانند که آنچه باو میسر شد البته از او و در نمیکند و در
 و آنچه از او و در نمیکند و البته باو میسر شد و از حضرت امام رضا ع سؤال نمودند
 از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد
 شدن از برای خداست و راضی شدن بقضا خداست و تفویض کردن
 امورات بسوی خداست مقاله دوم در توکل است بدانکه توکل
 از اعظم منازل دین مبین و از افضل مقامات از باب یقین و لکن شستن
 آن و عمل نمودن خالی از غموزی و اشکالی نیست مگر آنکه اگر کسی ملاحظه
 نماید اسباب را و اعتماد بر آنها نماید بمرتبه شرک خفی در توحید میسر شد
 و اگر قطع علایق قلبیه از استیلا بکند و از آنها بالمرة بپا عذر نماید مخالف
 دین مبین و شریعت سید المرسلین خواهد کرد مگر آنکه ترک تدبیر امور و
 عدم سعی در تحصیل رزق و افتادن بر زمین مانند سنگی افتاده حرام است
 در شرع و انسان مکلف است بطالب و سعی و تحصیل رزق و جلب منافع
 و دفع مضار و چنانچه مکلف است نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد پس
 معنی توکل در شرع مبین این است که تحصیل اسباب و سعی در رفع مضار
 نماید و اعتماد او بر اسباب و فکر و تدبیر خود نباشد بلکه اعتماد او بر
 پروردگار خود باشد و امور خود را باو گذارد و بداند که ضار و نافع
 و رازق و مانع او است و پس اگر خدا نفع کسی بخواند هیچکس نمیتواند ممانع
 کند و اگر ضرر کسی بخواند هیچکس نمیتواند رفع کند و اعتماد او بر اسباب
 و وسایط نباشد و بداند که شاید جناب اقدس الهی مطلب او را از غیر این

در توکل است

اسباب با و برسانند هر چند که او مکلف است بتحصیل اسباب و این مثل
آنکه جناب اقدس الهی تکلیف فرمودند بطاعات و عبادات و آنکه کسی
اعتماد بر طاعات و عبادات خود ننماید بلکه اعتماد او بر فضل الهی باشد
و لا زمة توکل آنکه باید انسان از خلق مایوس شود و رضای ایشان را بر
رضای خدا اختیار نماید و در جمیع امور بر خود و دیگران اعتماد نکند
و همگی اعتمادش بر خدا باشد اعتماد نمودن بر وسایط و اسباب و بر
خود و دیگران نوعی است از شرک چنانچه نسبت معتبر از حضرت صادق
مر و بست که فرمودند شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه
الجله شرک است که انکشر خود را از انکشت با نکشت دیگر بگرداند
برای آنکه امری در یاد او ماند و مثل این از چیزهای دیگر مؤلف گوید
که سبب اطلاق شرک بر این معنی نیست که چون این شخص اعتماد او در
خاطر ماندن بر پروردگار خود ننوده است و بر او توکل نکرده است
بلکه اعتماد کرده است بر گردانیدن انکشر خود است لهذا اطلاق شرک
بر این معنی شده است و از اینجا معلوم میشود که هر دو گردانیدن از خدا
و اعتماد نمودن بر غیر او مرتبه است از مراتب شرک و مر و بست که حضرت
رسول ص از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که
توکل آنست که بداند که مخلوق ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع
مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند پس چون بنده چنین شد
از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد از غیر او و غمتر سدا از غیر او
و طمع از غیر او نمیکند این است معنای توکل و از حضرت امام موسی کاظم
سؤال نمودند از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود
که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جمله درجه های توکل آنست که

مقاله پنجم از باطنی و در توکل

در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی
که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی
که این امر بکرم و فرمان او واقع شده است پس تو گوی بر خدا کن و تقوی
امر خود را و کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و بدانی که تو گوی
در کسی که کامل شد از خلق مایوس میشود و شاید با نسیب ترا اکثر
معاصی مینماید زیرا که اکثر معاصی از راه امید بخلاقین بهم میرسد و از
برای خوشنودی بخلاق غیبت میکنند و می شنوند و دروغ میگویند
و مدهنده درین میکنند و مانند اینها و اگر از خلق مایوس باشد و بداند
که ضائق و نافع خداست معصیت او را اختیار ننماید بر رضای مخلوق و
مدهنده درین نمیکند و احکام الهی را جاری میکند و از خوف بر طرف
شدن نفع مخلوق ترک امر معروف و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمد
ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روز بر از خدا داشت در تحصیل آن
مرکب مرام نمیشود و در سهو و غفلت و شکایت حال خود از خلق لطمه زایل
نمیکند و در فتنه رفتن خدا در نظرش عظم میشود و مخلوق سهل میشود و حق
خدا را معطل میداند و بوسه سبب هر نعمتی که با او میرسد محبت خدا را ترک
نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارند و با مردم دشمن نمیشود
که چه امر عطا نکردند یا دیگری از من پیشتر دادند و محبت مردم مفتوی
نمیشود بسبب عطای حقیر که با او نمایند و خالق خود را فراموش کند و حسد
مردم را نهد که چرا از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور
دنیا نمیکند و با هر مصافحت و محبت خدائی و حب فی الله بهم میرسانند و
عبادت او را بر پا خالص میشود و از تغییرات و تبدلات احوال روزگار
دکیر نمیشود و فقنا الله و جمیع المؤمنین للتوکل علیہ و الاعتماد و تقوی

باب پانزدهم در اسرار عبادت

الامور الیه و منقول است که از بطلول پرسیدند که چه حال داشت گفت
 چه حال داشته باشد که سبک اسما نه برضای او میکردند و زمین برضای او
 ساکن باشد و هر چه در اسما نه و زمینها واقع شود هر چه بخواهند و هر چه
 او شود گفتند خوش دعوی بلند میکنی گفت مادر روز اول
 دانستیم که آنچه خداوند قادر حکیم میکند همه خبر و نیت و صلاح است
 و باین سبب رضای خود را بر رضای او موافق کردم و زهرام امور خود
 را با او گذاشتیم و اراده خود را با اراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضای او
 خواهش ما میشود **باب پانزدهم در اسرار عبادات** و اسباب قبول آن
 و معالجه تحصیل اخلاص و حضور قلب و دفع وساوس شیطانی از آنها
 و تنقیح این امورات در چند مقاله میشود **مقاله اول در نیت و اخلاص**
 و ابضاح آن در چند فصل است **فصل اول در نیت** است بدانکه نیت از جمله
 ارواح عبادت است و بسبب نیت عبادات از عادات اعتیاز بهم میرسانند
 و در حدیث نبوی که اصحاب حدیث از از جمله متواترات شمرده اند اما
 الاعمال بالنیات و خلافتی نیست ما بین علما که عمل بدون نیت لغو است
 و باطل و لیکن تحقیق معنی نیت خالی از غموز و اشکال نیست پس بدانند که
 نیت بر چندین معنی اطلاق میشود اول آنست که بعضی از اهل سنت و جماعت
 میدانند که عبارت از آن لفظیست که بان تلفظ مینمایند و در هنگام
 شروع بوضو و صلوٰه و غیر آن و در وقت شروع بنماز بزیان میگویند تو
 اصلي الظهر لو چوبه قره الی الله و کاه است در خاطر او معنی نیت بناشد
 و این باجماع علمای اهل نیت لغو است و باطل و بی فایده و بجا اعتقاد
 جمعی است که از این جهت ترقی نمودند و نیت را عبارت از ذکر رسانیدن
 این الفاظ و تعقل معانی آنها بخاطر دانستند و این معنی بی خطاست زیرا که

فصل اول از معانی اذان باب نهم

عمل بسبب نیت از با و شرک و مانند آن خالص و ممتاز میشود و معلوم
است که این معنی باعث اخلاص نمیشود مگر اگر کسی که باعث عمل او یا و
سمیع باشد و این الفاظ و معانی بخاطر خود بگذرانند که من این عمل را
قریبی الی الله تعالی بعمل میآورم و حال آنکه باعث او یا و سمیع باشد
عمل او باطل و عاقل و لایق ریش خودش است و اگر شخصی که تارک الصلوة
باشد و هرگز نکرده است و روزی بشنود که بزرگی مسجد آمد و روزی
بصلی اقامت مینماید و باین علت وضو سازد و مسجد برود و در برابر
این بزرگ ایستد و باین قصد نماز بکند و در خاطر خود بگذرانند که این نماز
را میکنم قریب الی الله تعالی عمل او باطل و عاقل و خود را ثم خواهد بود پس
معلوم است که مجرد این خطرات و وساوس شیطانی و تسویبات نفسانی
نیاست سیم عبارت از قصدیست که مقارن فعل است که انفعلاً از روی
سهو و غفلت صادر نمیشود هر چند بلفظ در برابر و معانی آن بخاطر او نکند
و این معنی خوب است اما کسی است که از آن خالی باشد چنانچه بعضی محققین گفته اند
که اگر ما را تکلیف میگرداند که افعالی را نیت کنیم تکلیف ما لا یتعلق بود
چهارم عبارت است از غرض و علت و باعث که آدمی را محرک و داعی بر فعل
است و افعال اختیاریه عقلاً از این خالی نمیشد و هر عاقلی که فعل از او صادر
میشود البته یک داعی بر آن فعل دارد یا رضای خدا در آن باشد یا رضای
شیطان و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت
صعوبت است و این نیت اختیار می نیست زیرا که آن عبارت است از داعی و
داعی عبارت است از توجه نفس بسو کمالی که از برای او ظاهر شود و
بدانکه غرضی و منفعتی در آن دارد یا در عاجل یا در اجل یا در نوبی یا آخر
و اما امیکه انسان معتقد شود که غرضی و منفعتی در فعلی از افعال ندارد این

در نیت است

۱۱۹

فعل از اوصاف در نیت شود با قصد اختیار و اگر داعی او بر فعل چیزی باشد
و در وقت عمل چیزی دیگر احضار بخاطر خود بکند آن تغییر فایده بحال او نمیکند
و بر آن داعی مثلاً یا معاقب میشود و مجرد احضار اعتبار ندارد مثلاً
اگر بشوق و شهوت نکاح بر آن غالب میشود لا محاله با قدری و رفع
مانع اقدام بر نکاح مینماید و نیت او در این فعل مجرد همان داعی و
اگر در چنین شروع بخاطر خود قصد کند و احضار نماید که بر این تزویج
اقدام میکنم از برای رضای الهی بجهت تکثیر نوالد و تناسل و امثال
او امر الهی مثلاً بر این معنی نخواهد بود و نیت این نیت نیست همان
که باعث وداعی او بر فعل نشده و اگر نخواهد چنین نیت صحیحی از اوصاف
شود باینست اولاً سعی نماید که ایمان خود را بشروع مبین تقویت نماید
و نظر نماید در ثواب آن کسی که سعی مینماید در تکثیر امت رسول ص و
نوالد و تناسل و رفع نماید از نفس خود چیزهایی که باعث میشود تنفس
از اولاد مانند زبادی مؤنث و تعب و مشقت و در تربیت و فساد
آنوقت شاید مصلی و باعثی بهم میرساند از اینجهت بر تحصیل ولد از برای
این ثوابهای غیر متناهی و انمیل و رغبت محرم او میشود بر تزویج حلال
بایست دانست سعی نماید که باعث و غرض صحیح داشته باشد و اگر غرض صحیح
که بالنسبه بعبادات و طاعات میشود چند قسم است قسم اول عبادت
عارفان و مقرران است که باعث وداعی ایشان بر عبادت و بندگی
کمال معبود است و آنکه او سزاوار است بعبادت چنانچه سید القادر
و امیر المؤمنین و اما المتقین فرمودند که ما عبدك خوفاً من نارك
ولا طمعاً في جناتك وليكن وجدك اهلاً للعبادة فعبدك بغية عباد
نكردم تو را بجهت ترس از آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو ولیکن

تورا

فصل اول از باب پانزدهم

تو را سزاوار عبادت و بندگی یافتیم پس تو را عبادت کردم و این درجه
 اعلی درجات مهربان است و اگر غیر بنیید که بعضی حقا و جهال ادعای
 این مرتبه نمایند بدانند که از حق و جهالت است زیرا کسی که با دعای
 این مرتبه بنماید باست تا مثل نماید که اگر نام بهشت و ایش نشنید
 باشد و ثواب و عقاب بکوش او نخورده باشد یا عبادت و بندگی بکند
 یا نه بلکه العینا بالله بر فرض محال که اگر جناب قدس الهی وعده میفرمود که
 هر کس عبادت کند بهجتم میرود و تارک بهشت میرود باست مدعی
 این مرتبه ترک عبادت نکند چون معبود خود را سزاوار عبادت نداند
 قسم دروغ عبادت حجتان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی بکند
 محبت که اعلی درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی
 خود کرده اند چنانچه حقیقت سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر و اولاد اطهار
 او میفرماید که پیغمبر و محبوبی خدا ایشان مراد و دوست میدارند و ایشان
 خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل او گرفت و کار او را
 او شد بکربا عا اعال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی
 نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب و نباشد اثر اجماع خود
 میداند و اگر در جهنم باشد و یا رضای دوست باشد آتش را کل و بر خا
 میدانند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در مقام خلعت و محبت انشرف
 چون بارضای دوست بود در نظر او از کل و لاله خوشنما تر بود و مشاهد
 این معنی در عالم اجسام آنست که کسی که در عشق صوری مرتبه میرسد که
 اطاعت معشوق خود را میکند و مطلقا در نظر و خاطر او نیست که از
 آن معشوق نفی او خواهد رسید یا ضرری به او خواهد بخشید و هرگاه
 که میکند از برای او میکند و محبت او در جمیع کارها همان محبت و همچنین

محبت

کتابت است

محبت محبوب حقیقی گاه است بر کسی غالب میشود که جمیع اعمال و افعالا
او منوط به همان محبت است و بهشت و جهنم در این مقام منظور نظر او
نیست بجهنم گاهی بهشت را اگر خواهد از برای این میخواهد که دوست او را
میخواهد و از جهنم پناه میبرد بجهنم آنکه دوست او را میخواهد چنانچه سید
الشاجد بن وزین العابد بن صفر ماید الهی ان ادخلنی النار ففی ذلك عذابی
عذابت وان ادخلنی الجنة ففی ذلك سرور ذیلت وانا لله اعلم ان سرور
نبی است احب الیک من سرور عذابت و جد بزرگوار او حضرت امیر در عتقا
کمیل صفر ماید فیهنا الهی صبر علی عذاب فکف صبر علی فرات و بهشت
الهی صبر علی حر نارت فکف صبر علی النظر الی کرامتک یعنی اگر مرا بجهنم
آور و از دوستان خود جدا گردانی اگر بر عذاب تو صبر کنم چگونه بر
فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش صبر کنم چه گونه از کرامتها و لطفهای تو
تاب بیاورم و علامت این مرتبه این است که کسیکه ادعای این مرتبه نماید
مرتکب معاصی یا کمه مکر و هانت نمیشود زیرا که پسندیدن مجبوس نیست و از همت
صادق مرویست که جناب اقدس الهی موسی بن عمران را فرمود که ای پسر
عمران دروغ میگویند کسی که گمان میبرد که مرادوست میدهد و چون شرب
میشود بخواب میرود و از من غافل میشود آخر نه هر مجتبی میخواهد که با عجب
خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطالب بر احوال دوستان خود و نظر لطف
بسوی ایشان دارم چون بوده شب ایشان را فرو گرفت و دیده دلای ایشان را
میکشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیده های ایشان میدارم باین نحو
مخاطبه مینمایند که کو بار و بر و بامن سخن میگویند و کو بار مرا میپسندند حاضر
بامن سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت بر امان بیاور
و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان و از دیده های خود در

فصل اول از مقاله اول

ناز یکی شب اشک بر تو مرا بخوان که من بتو بسیار نزد یکم و بدانکه محبت جناب
 اقدس الهی از اعظم مقامات و اعلای درجات است و امانت و اخبار و کبریه
 دلالت میکند بسیار است و این رساله کجایش اینها ندارد و مراد تب
 متفاوت دارد و لوازم محبت انس و شوق و طاعت و بندگی و لذت
 مناجات است و بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است و اگر
 خواهید بدانید که محبت خدا چه معنی دارد پس مجمل بدان که محبت عبارت
 است از میل قلبی به شئی خیری که متولد باو میشود و حصول این امر بعد از
 معرفت آن شئی و ادراک آن شئی محبوب گاه است بحواس ظاهری میشود
 و گاه است بحواس باطنی و گاهی بقلب و شکی نیست که بصیرت باطنی اقوی
 است از بصیرت ظاهری و هر چه معرفت قوی تر میشود محبت بیشتر میشود
 و ادراک قلب از ادراک چشم بیشتر است و مجال معانی که بعقل ادراک میشود
 اعظم است از مجال صورت که بچشم ادراک میشود و چون جناب اقدس الهی منزله
 از ادراک بحواس و آنچه ممکن ادراک آن از ذات و صفات بعقل و قلب محقق
 میشود پس لا محاله بسیار است محبت جناب اقدس الهی اعظم است از محبت سایر
 مخلوقات است و نیز عبادت جمیع است که لذت عبادت را با فائزاند که کمال
 بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته و عقل
 موافق گردیده و شهوات نفسانی ایشان شکسته شده و بویژه رسیدند که هیچ لذت
 را بر طاعت و فرمان برادر ترجیح نمیدهند و هیچ الهی نزد ایشان بدتر از ایزد تکاب
 معصیت نیست بهشت نعم خود را عبادت میدهند و جهنم و عذاب خود را
 معصیت میدهند و از هر عبادتی لذتی میدهند که موافق لذت عالمیان است
 و در هر قطره از قطرات آب دیده بهر قطره میبزنند از یک قطره لذت خوف میبندند
 و از یک قطره لذت شوق و از یک قطره دیگر لذت را چنانچه پسندند صحیح از حضرت

در نیت و عبادات است

صادق مرویست که حضرت رسالیناه فرمود که بهترین مردمان کسی است
 که عاشق عبادت شده باشد و در نیت کردن او در آورده باشد و عبادت
 آنرا در هر کفرته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و جمیع بدن و
 اعضا و جوارح مباشران شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارها
 دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او
 با ساقی گذرد یا بدشوارش و بد آنکه صاحب این مرتبه را از لذات جنسها چندان
 لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عده لذت او از عبادت رضای قریب باشد
 چنانچه از حضرت صادق مرویست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان
 بسیار تصدیق کنند که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان
 مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدتر است که
 بعد از آن تنعم خواهید کرد در آخرت قهر چهار عبادت جمعی است که باعث
 ایشان بر عبادت جای خداوند عالمیان است و اینها چهار چیز است که بنور
 ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کاظمی بر او ظاهر گردید
 و در مقام معرفت بد هر یک از اینها پیوسته در یاد خداوند خود است و
 همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دو قایق امور و ضمایر
 نباتات و مطلق است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه کرده است
 و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منتهیات چه ظاهر است که اگر
 کسی ملازمی با غلامی داشته باشد که آنرا هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرر
 و توقیع نفعی آنرا نداشته باشد و در حضور او سبادی از معاصی را شرم
 میکند که بجا آورد پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خداوند بر حاضر
 داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی آنرا و صادر توکل
 شد مگر اینکه از این مرتبه بازماند و غفلت دهد و بصیرت او را کور گرداند

فصل اول از مقال الاول

چنانچه منقول است که حضرت الهان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر تو
معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خلایق را نباشد و پیغمبر عبادت جمعی است
که باعث ایشان بر عبادت قرب حضرت باری جل شانہ است و مراد از
قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که حق تعالی از هر دو منزہ است
بلکه مراد قرب معنوی و از امر است بسیار هست و گاهی قرب اطلاق میشود
بر قرب محسوس و کمال است یعنی که چون حق تعالی کامل است من جمیع الجهات و
نقص در ذات و صفات او هیچ وجه راه ندارد و مخلوقات او کمال نقص و عجز و
نا نامی دارد و باینجه منتهای تقابل و قیاس مابین خالق و مخلوق و ممکن و واجب
هست و هر چه انسان سعی نماید بجا هد نفس و استدلال از فیاض علی الاطلاق
که نقصی از نقصها خود از الیه نماید و کمالی از کمالات کسب نماید و سرا
فی الجمله قرب معنوی به معنی رساندن چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق
منتهای قیاس باشند باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از
ایشان اخلاق دیگر را کسب کند میگویند که با و پاره نزدیک شد
و اینست معنی حدیث تخلّفوا باخلاق الله و گاهی قرب اطلاق میشود بر قریبیکه
بحسب تنگ گرد محبت و مصاحبت و این از قرب معنوی نیز گویند چنانچه اگر
کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوستی
در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان فشر کمالات او نماید و
با اعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی با و نزدیکتر
از نیکان باشد شخصی که در عیال و شوهر و فرزند و منتهای عبادت الهی است
که عمل خود را از ملاحظه زهد و عمر و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته اند و
غرض آخری منظور ایشان باشد و گاهی در مقام خوانند و عبادت را
از تن و چشم و میا و رند و گاهی در مقام رجا و برای ثواب و بهشت عبادت

در عبادت است

میکنند و اکثر علما اینقسم عبادت را صحیح دانسته اند و آیات و اخبار را
 بسیار بر این معنی دلالت میکنند و بعضی از علما به بطان مانند این عبادت
 قایل شده اند زیرا که چنان عابدان فی الحقیقه خود را پرستیدند نه خدا را
 زیرا که مطالب ایشان مرفع ضرر از خود و جلب نفعی بخود و این قول خلاف
 تحقیق است خصوصاً بنا بر تحقیق که گذشت که نیت محض طور بیان نیست
 و از اکثر مردم متعدد است عبادت را بقصد احدی علی سابقه و تکلیف
 گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف مالاطلاق است و اگر چنین
 باطل بود جناب اقدس الهی و انبیا و اوصیا آیات و اخبار بسیار بیان نموده اند
 از منافع دنیوی و اخروی که مترتب بر آن اعمال میشود که باعث میشود
 بر ترغیب مردم باعمال و لازم میاید که ترغیب و توهیب و وعد و وعید
 عبت بلکه اگر اجهل باشد و چه گونه امکان دارد از برای بنده ضعیفه حقیر
 که مالک نفع و ضرر و موت و حیوة خود نباشد که مستغنی شود از جلب
 نفع از مولای خود و دفع ضرر از خود و از حضرت صادق بسند معتبر مروی است
 که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمیع عبادت را از برای طمع
 ثواب میکنند و این عبادت مردی صانع است که حرص و خواهش لذت موجب
 بندگی ایشان شده و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش میکنند و این عبادت
 غلامان است که از ترس سیاست اقا کار میکنند ولیکن من عبادت
 خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگواران است و در تری
 دیگر فرمودند و این عبادت احرار است و این افضل عبادات است ^{فصل}
 در اخلاص و این عبادت است از مجرد کردن نیت از اغراض فانی و شوائب
 و مراتب آن متعدد است بخوبی که گذشت از قصد محبت با اهل بیت یا حیا
 و مانند آنها و آیات و اخبار در ترغیب و ترغیب بر اخلاص بر علما بسیار است

فصل دوم از مقاله اول

چنانچه حق تعالی صیغه ما تبارک و تعالی را الا لعبد و الله مخلص له الدين
 یعنی ما مور نشدند مگر باینکه جناب اقدس الهی را عبادت کنند در حالیکه
 خالص نمایند پس را از برای او و در این دگر فرمودند الا الله دین الخالص
 یعنی آگاه باشید آنچه از برای خداست و خدا او را میپسندد که خالص باشد
 از اغراض فاسده و شوائب و باو مانندان و از حضرت صادق مروی است
 در تفسیر این شریفه پس بگو که انکم احسن عملا یعنی تابان مایند شما را که کدام بات
 از شما نیکو کار تر بد که حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده
 باشد بلکه مراد اینست که هر که عاقل در سنست و بصواب و حق تر دگر عمل
 ثواب اینست که با خوف الهی و نیت صادق مرست باشد و باقی مانندان
 بر نیت عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص کرد بهتر است از اصل عمل
 و عمل خالص اینست که خواهی که کسی غیر خدا تو را بران کار مدح و ستایش
 نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه عین نیت عمل است و پس و بعد از آن
 فرمودند قل کل بعمل علی شاکله یعنی بگو آنچه که هر کس کار میکند بر
 شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و بدانکه اخلاص در نماز
 با سایر اعمال عظیم بر هم گذاشتن و حرکات و سوا سانه کردن تحصیل نمیتوان
 نمود بلکه بعد از استقامت در اینها بر علی الاطلاق در هدیه های تمامی بر پا داشتن
 شریعت و مجاهدات نفس اماره بهیمر و تفکرات میتوان تحصیل نمود و عمل
 طریق اخلاص بیرون کردن محبت دنیا از خود و شکستن صولت نفس در شوق
 و قطع کردن امید از غیر خدا انقدر مشق اینها میکند تا بر قلب غالب شود
 و چه بسیار اعمالی است که انسان تعبها و مشقتها مقول میشود و مجاهدات
 میاورد و بیکان میکنند که عمل خود را خالص گردانند است و حال آنکه خالص
 نیست و شیطان کوشش زده است و او را غافل کرده است از آفتهائی که

در اخلاص است

دآمد چنانچه نقل کرده اند شخصی از صلواتنازی ساله که در جماعت صف
 اول در مسجد بعمل میاورد قضا کرده بعثت آنکه روزی بهجت مانعی پس
 افتاد و در صف و بیستم نماز کرد و گفت خجلی بمن سرویداده که مردم مرا ببینند
 در صف و بیستم یا قسم که مداومت کردن بر صف اول از خواستش نفس بود
 و خوشم میامد که مردم مرا در صف اول ببینند و از این معنی غافل بودم و
 گمان میکردم که عمل من خالص است و از این امر و دقیقه بایست انسان غافل
 نشود تا آنکه همیشه از خود کلامند باشد و با فعال حسنه که بجای میاورد اعتماد
 نکند که گاه است در آخرت معلوم میشود که عین سیئات است چنانچه حق تعالی
 میفرماید و بدالهم من الله ما لم یکنوا یحییون و فرمود و بدالهم سیئات ما لم یکنوا
 مقال در بیستم در اسرار طهارت است بدانکه طهارت چهار مرتبه دارد مرتبه
 اول تطهیر دادن ظاهر از حدث و خبث است و دوم تطهیر دادن اعضا و جوارح
 از کناهان است سیم تطهیر دادن دل را از نجاست اخلاق مرتبه مانند حقیقت و تکبر
 و سایر صفات فیه چهارم تطهیر دادن باطن خود را از ماسوی الله و این اعلی
 مراتب طهارت است و مرتبه انبیا و اوصیا است و این مراتب بوسیله
 تدبیر است پس مرتبه چهارم نمیتوان رسید مادامیکه مرتبه سیم نرسیده
 و تطهیر نکند قلب را از صفات فیه و مرتبه سیم نرسیده تا آنکه مرتبه سیم
 بعمل نیامورد و تطهیر نکند اعضا و جوارح خود از معاصی و منہیات و غیر
 نماید آنها را باطاعات و مردم تفاوت دارند بحسب این مراتب و مانند این
 حقیر فیه هفتاد از طهارت هر مرتبه اول و غافل میشوند از نجاست طهارت
 نجاست تکبر و عجب و جاهل و ریا و حقد و مانند آن و فکر نمیکنیم که چنانچه این
 نجاستهای ظاهری مانع قریبست تلویثات معنوی که از کناهان و اخلاق و زلیله
 بهمن است بطریق اولی مانع است و حضرت پیغمبر فرمود الطهور نصف النجاست

مقاله سیم در باب تفریق اخلاق

و در اینست که مراد اینست که همچنین که عادت ظاهر تظہیر باب است و آن نصف ایمان است همچنین عمارت باطن تظہیر از مساوی و اخلاق مرتبه بالا حمید و اخلاق پسندیده و آن نیز نصف دیگر و بهر دو ایمان کامل میشود و عقلاً سیم در اسرار بیت الخلا فرقی بایست آدم عاقل هوشمند در حالت عقلی متنبه شود که منتهای حقارت و پستی دارد و حامل چنین کثافات و بنیاسات است و همچنین که بی ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد مکرر و مکرر در کثافات ظاهری از خود بنمیتوان داخل شد مجلس بزرگوار که مطلع بر سرائر و عالم است باقی الضمائر مکرر و مکرر در نجاستهای باطنی از خود و همچنین که از برای بدن و نفس از خروج این قاذورات استراحتی حاصل میشود نیز از برای قلب بجهت خروج اخلاق مرتبه از ان کمال استراحت سر و میدهد و مرعات حال رئیس که قلب باشد اولی است و باید متنبه شود که این سعی ها و زحمات و تصدیع ها نیکه مقول شده عاقبت آن چه چیز شده است و اگر از حلاوت نبود که وزر و وبال و عقاب آن از برای او باقی ماند و بداند که تجبر و تکبر و عجب و غیور کسیکه شبانه روزی چندین دفعه چنین جای تشریف مبرج و چنین قان و رانی را همیشه حاصل است و در او مبادی لایق مجال او نیست مقاله چهارم در اسرار مساوات کردن جناب اقدس الهی در اندامها را افزوده است که الت انداز برای خائیدن طعام و هضم اوّل در ایشان واقع میشود و باعث اصلاح معدّه میشوند و بسبب خائیدن طعام ملوث میشوند و بدبو میشوند و از صفای اصلی خودشان متغیر میشوند و باعث فساد دماغ و معدّه میشوند یا نتیجه در شرع وارد بشود است که بایست مساوات کرد تا آنکه فساد و تغییر بدبوئی از آنها رفع شود و عجب امر اصلی خودشان بر گردند نیز حقیقتاً قلب انسان را محبت جوهر اصلی در نهایت صفات

مقاله پنجم در اسرار وضو است

و نورانیت افروز است و بسبب اخلاق رذیله و صفات
ذمیه ملوث و چرکین میشود پس باید انرا مساوات و صیقل
کود تبویه و تضرع و انابه و گریه از ترس خدا تا آنکه بخواهر اصلی خود
برگردد و بسبب اشتباهی ان میشود تغذای خود که عبادت از
ذکر و فکر و تعظیم و مانند آنهاست مقاله پنجم در اسرار وضو
بدانکه وقتی که انسان برابر اقدام مینماید از برای وضو یا غسل باید
متنبه شود که آب از جمله رحمتهای دنیوی و رحمتی است
و چنانچه آب تطهیر مینماید نجاسات و قاذوراتیکه بغیر از آب
تطهیر نمیشوند نیز رحمت الهی تطهیر میکند انسان را از معاصی
و سیئات چنان تطهیری با اعمال حاصل نمیشود پس باید
طالب رحمت الهی باشد و سعی نماید که محل رحمت قابل و
مهلای نماید از برای فیض رحمت و چنانچه حق تعالی آب را
سبب حیاتی هر چیزی را قرار داده است چنانچه فرمودند
و جعلنا من الماء کل شیء حی یعنی جناب اقدس الهی حیات
قلوب را بطاعات و عبادات و ذکر و فکر قرار داده است و تا
نماید در صفای آب و رقیق و پاکیزگی ان و لطافت متزاج
ان بهر شیئی و متنبه شوند از صفای ان بحدیث بنوی
که فرمودند مانند مؤمن خاص مانند اسب است یعنی بایست
صاف باشد که از کدورات و جنائث اخلاق رذیله و اعمال
سیئه و از ظهور نیت و پاکیزگی آب متنبه شود که چنانچه
تطهیر ظاهر از نجاسات ظاهری بغیر از آب نمیشود نیز تطهیر
باطن از نجاسات معنوی که اخلاق ذمیه باشد بغیر از

مقاله پنجم در اسرار و صفات

تقوی و یقین و سایر صفات حیده نمیشود و از لطفاً مزاج
 آب بهر شیئی متغیر شود که بایست مؤمن کامل با سائر
 خلق چنین مزوج شود و خیر و بهمهر کس برسد و تنفع او
 عام باشد و در وقت شستن رو بگوید و متذکر شود که
 خداوند چون توفیرموده که در هر روز قیامت بعضی از روها
 سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد
 گردید پس خداوند روی مراد مران روز سفید گردان و سیاه
 مگردان و چون دست راست را میشوید بیاد بیاورد که خدا
 فرموده که در روز قیامت نامه نیکوکاران و بدست راست
 ایشان میدهند و نامه مجرمان و بدکاران را بدست چپ
 میدهند و از خداوند خود میطلبند که نامه او را بدست
 راست او دهد و او را حساب انسان کند و در وقت دست
 چپ شستن دعا میکند که برورد کاران نامه اعمال مرا بدست
 چپ من مده و دست مراد گردن غلی مکن و مرا از جامه های
 آتش نجات ده و چون مسح سر کند از خدا میطلبند که رختها
 خود را بر سر من فروزد پس که سر پای مرا فرا گیرد و خون مسح پا
 میکند بیاد می آورد که باین باها بر صراط میباید گذشت
 و در آن روزهای بسیار اضطرار خواهد لغزید پس ثبات
 بر صراط را از خدا میطلبند و طلب مینماید که او را توفیق دهد
 که باینها همیشه تحصیل رضای الهی نماید و چون چنین
 وضوی سازد انشاء الله کناهان اعضا مزید میشود و پاکیزه
 صورت و معنی میگردد و قابل قرب الهی میشود و از آن

مقاله ششم در اسرار صلوة

غفلتها بان هشیار میکرد و ظاهر خود را بنوهای خوش معطر
 سازد و باطن خود را بنورانیات منور بگرداند مقاله ششم در اسرار
 صلوة و مقدمات آن و در آن دو فصل است فصل اول در حضور
 قلب و خضوع و خشوع است که روح عبادت است و عبادت را
 که بدون او مقبول درگاه الهی نیست بلکه اگر تفضلات بلا
 نیهایات حق تعالی شامل نمیشود میباید است انسان معاقب شود
 اشتمد عقاب بر ایقاع طاعات و عبادات بدون حضور قلب
 چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی در مقام مخاطب و مکالمه
 باشد و خاطر او مطلقاً متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد
 و معلوم آن پادشاه شود حال او مستوجب عقوبات شدیدی
 میشود زیرا که پادشاه را حقیر شمرده است و منتهای استحقاق
 و بی اعتنائی بان سلطان نموده است چنانچه حق تعالی در قرآن
 مجید میفرماید قَدْ فَحَسَّ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ فِي صَلَواتِهِمْ خَاشِعُونَ
 یعنی بتحقیق رستگار شدند مؤمنان که در نماز خود با خشوع اند
 و خشوع دل آن است که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات
 مقدس او چیزی ملتفت نشود و غیر از خاطر خود بیرون نکند
 و خشوع سایر اعضا و جوارح آن است که هر یک بان کاریکه
 مامور شده اند مشغول باشند و اداییکه در هر عضو
 از اعضا از شارع مقرر گردیده ترك ننمایند چنانچه نظر را در هر
 حالتی از قیام و رکوع و سجود و مانند آن بر موضعی خاص نباید باشد
 و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه از حضرت
 رسول ص و مر ویست که شخصی را دیده اند نماز بارش خود بازی

مقاله ششم در اسرار صلوة

میگرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و
جوارح او نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بعقل سلیم و
تجربه ظاهر است زیرا که هر مملکتی را پادشاهی میباشند که
جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مالت بدن و امام
و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه
خدا باشد اعضا تابع او آیند و پیروی او مینمایند و انحضرت
در سؤل امر و نیست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب
و انحضرت صادق امر و نیست که هر که در رکعت نماز
بکند و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکار یکدیگر میخواند
متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود پراو گاهی
نماند باشد و نیز از انحضرت امر و نیست که فرمودند بنده
چون در نماز خود التفات بجانبی مینماید یا بر و یا بخشم یا دل
حق سبحانه و تعالی او را ندانم میکند که ای بنده من بسوی که
التفات مینمائی ایالات التفات بجانب کسی مینمائی که از من
بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او جدا
شود حق سبحانه و تعالی نظر لطف از او بر میدارد و بعد از
آن دیگر بجانب او هرگز نمی افکند و حضور قلب مراتب دارد
چنانچه یقین و معرفت مراتب دارد و هر چه مراتب یقین
و معرفت انسان بیشتر است حضور قلب او و عظمت معبود
نزد او بیشتر است و امر و نیست که حضرت خاتم الانبیاء
چون نمازی ایستادند رنگ مبارک انحضرت متغیر نمیشد
از خوف الهی و از سینه آن حضرت صدای مانند صدای

مقاله ششم در اسرار صلوة

دیگی که در جوش باشد می‌شیندند و نیز مرویست که چون وقت نماز داخل می‌شد حضرت امیر المؤمنین ع اندام مبارکش بلرزه می‌آمد و از رنک برنک می‌گردد و بجهت آن بزرگوار عرض می‌گردد که چه می‌شود شما را می‌فرمود که رسید هنگام آن که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند و ادبی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس بنیدانم که چون متحمل این بار شده‌ام نیت ادا خواهم کرد یا نه و نیز در روایات معتبره وارد شده است که حضرت امام حسن ع چون متوجه وضو می‌گشت نماز می‌کردید مفصل بدن ایشان می‌لرزید و رنک مبارکشان بزرگی مایل می‌شدند از آنحضرت سؤال می‌نمودند از سبب این می‌فرمودند حق و لازم است بر هر کس که نزدیک او باشد و در عرش عظیم بنشیند که ایستادن که رنگش زرد شود و بنده‌هایش از بیم او بلرزه در آید و از حضرت سید الساجدین و زین العابدین ع مرویست که روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر ع کودت بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد باقر ع بکنار چاه آمد که نظر نماید در آن چاه در افتاد و مادر آنحضرت چون آن حال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد می‌کرد و استغاثه می‌نمود و می‌گفت که یا بن رسول الله ص فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلقاً التفات نمی‌فرمود و حال آنکه صدای اضطراب فرزند را چند خود در چاه بگوش آنحضرت می‌رسید چون رسید بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت

مقاله ششم در اسرار صلوٰه

رسالت دل های شما بسیار سنگین است باز انحضرت التقی
فرمودند تا نماز را با ادب مستحبه تمام بجا آورد فارغ گردید
پس بنزد چاه آمد و با عجا از دست دنان چاه دراز کرد و حضرت
امام محمد باقر هم پیرون آورد و انحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود
و جامه انحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای
ضعیفه یقین بخدا و مادر حضرت امام محمد باقر از سلامت
بودن فرزند خود بخندید و از تشبیه انحضرت بگره در آمد
حضرت فرمود که بر شما ها ملامتی نیست نمیدانی که در دست
خداوند جباری ایستاده بودم که اگر رواجان او بد یگري
میکرد ایندم و بغیر از او تو سلی می نمودم روی لطف خویش
ان جانب من میکرد ایندم و بغیر از او یکی توقع رحمت میتوان
داشت و نیز مرویست که چون حضرت امام زین العابدین
از وضو فارغ میشدند و اراده نماز میفرمودند ر عشاء درین
ولزمه بر اعضای انحضرت مستولی میشد چون سؤال میشد
میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی
می ایستم و با چه عظم الشانی میخواهم مناجات کنم و در هنگام
وضو نیوان حالت را از انحضرت نقل کرده اند و گلیبی انحضرت
صادق روایت کرده که حضرت سید ساجدین همچون
نماز می ایستاد از رفک بر نک میکردید و ایستادش در نماز
ایستادن بنده ذیلی بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد
و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که
گوینا نماز و دلغ است و دیگر نماز خواهد کرد و چون از تغییر

مقاله ششم در اسرار صلوٰه

آنحضرت سئوال میدنمودند میفرمود که کسی که نزد جنین
 خداوند عظمی ایستد سزاوار است که جنین خائف
 باشد و نیز منقول است که در بعضی از شبهای یکی از فرزندان
 آنحضرت از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه
 فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند
 آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد
 میکرد و آنحضرت از اشتغال بعبادت می شنید چون صبح
 شد و از عبادت فارغ شد ند دست طفل را دید در کردن
 او بخت و از کیفیت حال پرسید خبر دادند و نیز مرویست که
 در وقتی حضرت در سجود بودند ناگاه آتشی در خانه آنحضرت
 گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یا بن رسول الله النار النار
 و حضرت متوجه شدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی که
 برداشتند و پرسیدند که چه خبر بود که شما را از این آتش غافل
 گردانیده بود فرمود که آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک
 دنیا غافل نگذارد و در هر سالی هفت مرتبه پوست از پیشانی
 آنحضرت می افتاد از بسیاری بخود و ابویوب روایت کرده که
 حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق چون نماز می ایستادند
 رنگ مبارکشان گاه سرخ میشد گاه زرد میشد و چنان
 بودند که گویا خدا را می بینند و با او سخن میگویند فصل
 بدانکه معانی باطنیه که تمام میشود بان خضوع و خشوع در
 صلوٰه و سایر عبادات شش چیز است اول حضور قلب
 که عبارت از خالی نمودن دل خود را از غیر آن عبادتی که در آن

مقاله ششم در اسرار صانع

هست و از غیر آن چیزیکه بان تکلم نماید و فکر خود را در چیز دیگر صرف نماید و غافل از آن نباشد دوم تفهیم است یعنی بداند که چه بگوید و این امری است زیاده بر حضور قلب و شاید حضور قلب با لفظ باشد و حضور قلب با معنی لفظ نباشد علاوه بر حضور آن در لفظ و در این مقام خلق بتفاوتند در قوت فهم و استعداد و استنباط است سیوم تعظیم است و این امریست ماورای حضور قلب و تفهیم است زیرا که گاه هست گاهی خطاب با دیگری میکند و حضور قلب و تفهیم داشته باشد و تعظیم مخاطب نکند و چهارم هیت است و این امریست ماورای تعظیم است زیرا که هیت عبارتست از خونی که منشاء آن تعظیم است و قصد او اجلال مخاطب است و پنجم امید واری است که بایست باین عبادت امید و ادب و اب الهی باشد چنانچه خائف است از عقاب او بسبب تقصیر در اعمال فیجی خود و ششم حیا و شرم است که او تقصیر و تصور از ادای حقوق واجبی و سبب حضور در طلب سابقا مذکور شد و سبب تفهیم بعد از حضور قلب مد و مت فکر و صرف نمودن ذهن با دراکت معانی و دفع شوق حضور است که شاغل فکر است و سبب تعظیم شناختن پروردگار خود و عظمت آن و حقارت نفس حقیر خود تا آنکه از هر چه معرفت حاصل میشد و آنکه سار نفس و خضوع و خشوع و تعظیم پروردگار خود و سبب هیت خوف و ترس است که قدرت و سطوت جناب اقدس الهی و تقصیر و قصور خود

مقاله هفتم در اسماع اذان

حاصل میشود و سبب میدهد و آری معرفت با طیف و کرم و انطا
جناب اقدس الهی و سبب جدا دانستن تقصیر خود و آنکه
خود عاجز است از تعظیم حق تعالی و قیام بعبادت آن کما هو
حقه مقال هفتم در اسماع اذان از مؤذنین برای صلوة
است بایستادم هوشمند از شنیدن ندای اذان متنبه
شود از برای هول ندای قیامت است که هر کس را با اعمال و
افعال و اعتقاد خود ندای میکنند و بصلاح میکنند یا صلاح
معتقی برخیز و بطلح میگویند یا فاسق قاجر برخیزید پس
ایشان تا مثل نمایند اگر باین ندای فرج و سرور دارد بدانند که
در آن روز بندهای محشر فرج و سرور خواهد داشت چنانچه حضرت
خاتم الانبیاء در وقت نماز بسلام میفرمود ارحمنا یا بلال
یعنی ما را خوش کن بنده از برای نماز و میفرمود ندک دروشتائی
چشم من در نماز گردیده شده است و بایست تا مل نماید در
فصول اذان که ابتدای آن و اختتام آن بخدا یعنی که او اول است
و آخر و ظاهر است و باطن در هنگام سماع تکبیر باید دنیا و
ماهای حقیر بشمارد تا آنکه کاذب در تلفظ بآنکه اگر نباشد و در
هنگام شهادت بتهلیل و وحدانیت الهی بایست معبود
دیگر از خاطر خود بر طرف کند از هوا و نفس و شیطان و مال
و جاه و مانند آن تا آنکه صادق در شهادت بتهلیل و وحدانیت
باشد و در هنگام شهادت بر سالت حضرت پیغمبر بایست
مستهلای تا در اسماع اسم شریف آنحضرت دانسته باشد
و شهادت بدهد از برای و بر سالت و سعی نماید در وقت

مقاله هفتم در اسرار اسماء ازان

و پیروی او در اقوال و اعمال و احوال و صلوات بر آنحضرت
و آل او بفرستد و در هنگام شنیدن حتی صلوات بایست بدارد
که منادی از جانب خدا او را ندا میکند و بخوان انعام و اکرام
الهی بخواند که بنشیند و مسأرت نمایند بسوی نماز
پس عظمت نماز در نظر او مانند او جلوه میدهد که
بنشیند بامریکه بهترین اعمال است و باعث فلاح و رستگاری
دنیا و آخرت است و چون اختتام و ابتدا بلفظ جلالت شده
است بدانند که مبدء خود و عود خود و قوام خود و اعتماد خود
بجانب اقدس الهی و حول و قومه او مضمون لاجل و لا قوه
الا بالله العلی العظیم مقاله هشتم در اسرار مکان و لباس
مصلی است بایست از شرط طهارت در ثياب و مکان و لباس
متنبه شود که همچنین که دخول مجلس پروردگار خود مشروط است
بطهارت ظرف متبذل که مکان باشد و قلاف نزدیک آن
که لباس باشد و پوست آن که بشه اعضا و جوارح باشد نیز
غافل نشود از تطهیر آب اصلی که دل باشد پس سعی نماید در
تطهیر نمودن آن بتوبه و پشیمانی و پرهیزکاری و یقین و چون
در حدیث وارد شده است که در خانه که سکت یا شراب یا صوت
در آنجا است ملک داخل نمیشود پس سکت ظاهر را از ساحت
خانه خود دور بگرداند و سکت نفس متاره و شیطان را از ساحت
ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی
که غفلت و شهوت است از سر بد بگذرد و صورت نهایی ظاهر را
از در و دیوار خانه محو نماید و در دیوار ظاهر را از صورت نهایی

مقاله هفتم در اسرار امکا و لبامیثا

غیر محبت و لطف جناب اقدس الهی صفا سازد و تفکر نماید
 که چنانچه پوشانیده است قبایح بدن خود را از ابصار خلق
 بلباس چگونگی میتواند پوشاند قبایح بواطن و اسرار خود را از
 عالم السره و الحقیقات است و بداند که بهترین لباسها لباس
 تقوی و پرهیزکاری چنانچه حق تعالی میفرماید و لباس
 التقوی ذلک خیر مقال **در اسرار دخول مسجد است**
 باید در هنگامیکه بدر مسجد برسد بداند که کی را قصد
 کرده است و خانه کی داخل میشود و نزد کی میرود و آنچه لازم
 تعظیم و هیبت است بعمل آورد و چون پا در مسجد بگذارد
 چنان داند که در معدن کبریا و جلال داخل گردید و باین بظا
 قرب نهاده و باید بادب برود و در خاطرش بغیر جناب اقدس
 الهی متوجع نشود و چون بجای نماز آمد و شروع در قامة نمود
 دودضمر تفکر در جلال الهی نماید و عظمت شان عبادت را
 بدیده روشن تری بیند چون در وقت اذان غفلت عظمی
 داشته **مقاله دهم در اسرار تکبیرات افتتاحیه و دعای**
توجیه است چونکه موافق احادیث نماز معراج مؤمن است
 و در شب معراج حضرت رسول ص بهر اسمی که داخل میشد
 الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة
 مقرر فرموده که بهر تکبیری بر اسمانی از اسمانهای قرب و معرفت
 بپردازد و قابل غرض حضور گردد و چون قبل از تکبیر الاحرام
 هنوز در کبریا نهایی عظمت و جلال است و در مقام غیبت
 است و هنوز بمقام حضور نرسیده است لهذا هنوز عرف

وقال رحمه الله في سر التكميل في الفتاوى

زودن و باغیر او سخن گفتن جایز است و چون تکبیر آخر را گفت
 بلا کانه داخل مجلس ملک الملوك گردید و باغیر سخن گفتن و در
 از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر او حرام شد و در
 دعای توجیه میگوید و جئت وجهی للذی فطر السموات و الارض
 باید بدانند که فی الحقیقه مراد وجه ظاهری نیست زیرا که چنانچه
 اقدس الهی متزاهست از جهت و مکان بلکه مراد وجه باطنی که
 قلب باشد که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاء خود را چنانچه
 پروردگار خود گردانیدم که خالق اسماء و زمین است پس قائل
 نمائید که این ادعا حقیقت دارد یا خیر و منکر شود حدیث نبوی
 که دروغگو ملعون است و حذر نماید از آنکه در ابتدای نماز که
 افضل اعمال است دروغگو و ملعون و مطرود شده است و از
 آنکه بهترین اعمال خود را که نماز باشد ببدترین اعمال مبدل
 گردانیده که دروغ باشد و هرگاه میگویند خیفامسلی انصو
 نمایند حدیث نبوی که فرمودند السلام من سلم المسلمین من
 ید و لسانه یعنی مسلمانان است که مسلمانان را از دست و زبان
 او خلاصند که نه از بیت زبانی و نه ید بی مسلمانان نماید پس
 حذر نماید که مبادا باین صفت متصف نباشد و مستحق لعن
 ثانی شود و اگر متصف باین صفت نباشد عازم شود که بعد
 از این باین صفت متصف گردد و پشیمان باشد بر آنچه از او
 گذشته و هرگاه بگوید و ما انا من اللشکین دانسته باشد که
 شرک اقسام دارد جلی و خفی میباشد و از جمله اقسام شرک ریا
 میباشد چنانچه حق تعالی میفرماید من کان یرجو لقاء ربه

مقاله در بیان اسرار کبیرا و جنتا و دی نوحه

فلیکن عمل را صلاحتی که بعباده در تیر احدی و حذر نماید که مبادا
 ریاد عمل خود کرده باشد با احدی قسم ریای که سابق گذشت و گاه
 معبودهایی متعدد از برای خود قرار داده است مانند هوی
 و نفس و شیطان و دینا و مال و جاه و خدم و حشم و زن و چنانچه
 حق تعالی میفرماید افرايت من اتخذ الهه هواه و میفرماید الم عهد
الیک یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و بعد میگوید ان صلتوا
ولشکی و یحیای و عیالی لله رب العالمین یعنی بتحقیق نماز من
 و عبادتهایی من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای
 خداوندی است که پروردگار عالمیان است و او را شریک
 نیست و چنین از جانب او مامور گردیدم که او را عبادت کنم و من
 از جهل مسلمانان و منقاد اویم پس بدانند که در این درگاه چنین
 دعوایی بزرگی کرد و حذر نماید از آنکه دروغ گوید در این مراتب
 باشد و عمر نماید بر تحصیل این مراتب مقال را یازدهم
 در اسرار استعازه و قرائت است چون در دعاها می توجه
 ادعاهایی بزرگ نمود در درگاه الهی و شیطان دشمن این راه
 و راهزن این درگاه است و دشمن مکار زننده محیل است که
 باب الایمان و اول الانبیاء در آمده و دشمنی کرده و تا امر و سر
 شجاعان این میدان را بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر
 اندرونی از شهوت و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیطان
 انس و اتباع خود را و بقوت و قدرت خود با او نمیتوان آمد
 پس باید بخداوندی که این سگ درگاه اوست پناه برد تا
 دفع او نماید چنانچه تشبیه کردند او را بسگی که در چشمه ها

مقاله بازدهنده را از استغفار

و ظاهرها می باشد که هر که آشنای صاحب خانه است و بان
خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود و چون سگانه تاز
آید او را مانع میشود و بغير آنکه صاحب خانه او را صدای زند
بهم حیل او را ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان سگ
بیگانه گرامین درگاه است و با آشنا قدرت ستی ندارد و گویا
که بیند که مکرر بمجلس قرب خداوند نشن فایز میشود و کی متعرض
میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را
از ایشان مایوس گردانید که اوقات عبادی لیس لك سلطان
یعنی بد رستیک بندگان خالص مرا تو برایشان سلطنت
نداری بلی اگر دوزی که قابل باشد خواهد بخانه مالك الملوك
در آید باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشاره از لطف
خود او را دور گرداند اما بیگانه هائی که آشنائی نمیخواهند
و راه آشنائی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهند بی
سازد لهذا در این مقام خطره پناه بخداوند بگیر خود میبرد از
شر او و میگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِیْمِ
و باید بداند که این شیطان لعین دشمن عظیم است و او
مترصد و مترقب است از برای صرف کردن دال تو را از
توجه بجناب قدس الهی و پناه از شر او بردن متحقق نمیشود
مگر بترك نمودن طاعت او و اگر از نیسویلات و وسوسا و
احراز ننماید و این لفظ را بگویند مانند تومانتان کی
میماند که شیرین دژند رو باو میاید یا دشمن رو باو میاید
که او را بکشد و از او بخیزی و اسبابی حذر نکند و بگوید پناه

مقالات از رده در اسرار استعاره و تورات

۱۴۳

از تو میسر باین حصن حصین و در جای غیبا نیستد و از آن کت
نماید آن پناه بردن لفظی فایده بحال آن نمی بخشد و بداند که
از جمله مکرهای شیطان لعین که در حالت نماز تو را مشغول کند
بفکر آخرت و حساب و عقاب و عاقب نماید تو را از فهمیدن
آنچه میگوید و آنچه خطاب کنی و ند بردر قرائت نماید
و چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را
غایب و ناچیز داشتن و در هر باب بهر توانی خود اقرار نمودن و در
جمع امور بخداوند خود متوسل شدن لهذا در جمیع کارها است
گفتن بسم الله و چون امرها را از جمیع امور اعظم است میگوید که
شروع قرائت و عبادت و بندگی می نمایم و باستعانت خداوندی
که جامع جمیع کالات است و رحمت است بنعمتهای عامه بر مؤمن
و کافر و رحیم است بر نعمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب
مجلس عظمی این است که قبل از ذکر مقصد ستایش مناسب
آن بزرگ بجا آورند و مجموع نعمتهای دنیوی و اخروی بجناب
اقدس الهی منتهی میشود لهذا میگوید الحمد لله رب العالمین
و باز نعمتهای عامه و خاصه او را بر یاد آورد و مکرر او را بر رحمت
وصف نماید تا بر او رحمت نماید و بداند که حق تعالی خداوند
روز جزا است و چون در وصف رحمت امید واری از برای او
بهر بسیارند با انواع لطف و رحمت پروردگار خود در ذره بعد
که مآلک یوم الدین باشد دل خود را مملو نماید از خوف و تعظیم
حق تعالی و بر آنکه مآلک و مملکت با و منحصر است و روز جزا
روزیست بسیار عظیم و شدید پس خوف در دل او باشد

مقام از ده دگر سر استعاره و قرابت

تا آنکه متصف بصفات رجا و خوف باشد و چون نگر عارف تفکر
در این اوصاف کانمود بدیده شهود و حضور که اعلای درجتها
معرفت است فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب میانند و او را
بجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید که اِنَّكَ عْبُدُ
یعنی تو را عبادت مینمایم و پس و خطاب اشاره بحدیث شریف
اَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ ارَاهُ یعنی چنین عبادت کن جناب اقدس الهی
که گویا او را می بینی و حذر نمایند که در این دعوی کاذب و لا دروغ
گو نباشد و عبادت بمعنی اطاعت است و هرگاه اطاعت شیطان
یا هوای نفس آماره یا مانند اینها کند عبادت آنها را کرده است
و چون دعوی عبادت کردن موهما این بود که از من کامر متشی
میتواند شد تدارك خود میکند و میگوید و اِنَّكَ لَسَمْعِینُ
یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم و پس و همچنین در مقام
آداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بجز خود اعتراف ندارد
و عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا در میآورد
و میگوید از زبان همه که ماها بنده گان ترا عبادت میکنیم که
شاید عبادت او به برکت عبادت آنها مقبول گردد زیرا که از
لطف کریم دور است که چند چیز را بد رگاه او بپزند بعضی را
قبول نماید و بعضی را رد کند مانند بیع صنفی که اگر بعض
مبیع معیوب درآید مشتری متحیر است مابین قبول جمیع و رد
جمیع و نمیتواند بعضی را قبول کند و بعضی را رد نماید و بیت
حکمت از حکمتهای نماز جماعت این است و حکمت ابتدای
بصلوات بر محمد و آل محمد و اختتام بان و طلب حاجت در وقت

مقالات دهم از اسرار استعانت

۱۴۵

دو جهان این است که جناب اقدس الهی را کرم از آن که طرفین را قبول نماید و وسط را در نماید و همچنین در مرتبه اتم استعانت فیمابین چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمیجویم در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی را ایشان پسندیده اند بهر میاورد و گویا بزبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیلی ایشان بنامند و بعد از آن که فارغ شد از تسبیح و حمد لله و طلب اغانت اظهار مطلب خود را کرده که اعظم مطالب و عظم مقاصد است و گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و الضالین یعنی هدایت بکن ماها بخواه راست و طریق حق را که متابعت اهل بیت محمد در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعازة از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع التماس بدو و اعمال ناشایسته طریق در دشمنان ایشان است و چون موافق احادیث بسیار عموم در دعا مطلوب است که هر دعايیکه کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استعانت دعا میگرد پس با این جهت طلب هدایت از برای خود و از برای دیگران نمود و اسرار قرائت سورهای دیگر در اسرار قرائت قرآن معلوم خواهد شد انشاء الله مقاله در دهم در اسرار قیام و رکوع و سجود است باینست در حالت قیام بدانند که در نزدیکی ایستاده و باکی خطاب و مناجات می نمایند و تصور نمایند که اگر روبروی یکی از ملوک و پادشاهان میستند و مطلب خود را عرض میکند چگونه اعضا و اطراف او مضطرب میشوند و بلرزه در میانند و ششبدانک حواس او و قلب او متوجه خطاب آن پادشاه است

تقارن و آیه اسرار و کوع و سجود

در اینجا نیز لا اقل باین صفت باید متصف باشد و خداوند غلام
خالق السموات والارضین جبار المجبار و قهار الاکاسم کتر ان
یکی از ظلمات اهل دینان شما در دست و اطراف خود حرکت دهد و
بر پیش خود بازی کند و دل خود در جای دیگر باشد و نداند که چه
میکوید و نباید با خضوع و خشوع باشد و در کمال دلبستگی و بندگی
که دل رئیس اعضا و جوارح است و آنها سرعیت ان میباشند و هرگاه
رئیس آرام داشته باشد نیز رعیت آرام میگیرند و در هنگام رکوع سجد
متذکر شود عظمت و کبر پائی جناب اقدس الهی و دستهای خود را
بر میدارد و پناه میبرد بفضو حق تعالی از عقاب و قصد برکوع میرود
بقصد تواضع و خضوع و بندگی و بذل جهد نمائند در هر وقت دل
و گردن خود را دراز نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال کردند
از حکمت مد عنق در حالت رکوع فرمودند که تاویل ان این است
که ایمان و ردم تبوه چند که کردن من بزنند و در حالت سجود نیز
بایست بعد از تصور عظمت جناب اقدس الهی مذلت و انکسار
از برای نفس خود تصور نمائند و آنکه اشرف اعضای خود را که
سر باشد بر پست ترین چیزها که باشد وضع نموده است و وضع
شیئی در محل خود نموده و رفع را باصل رده نموده زیرا که انسان ان
حالت مخلوق شده است و بان ردم میشود و در هنگام سر برداشتن
از سجده بخاطر او بکند ردم که از زمین دوباره احیا خواهد شد لکن
سپرد همه در اسرار تشهد و تسلیم است باین در وقت نشستن
در تشهد دستهای خود وضع نماید بخاطر خود بکند ردم که انچه از
او صادر شده از خطاب و قول و فعل بر غیر وجه کمال واقع شد

مقالاتی در سیرت و تهجد و تسبیح

۱۱۷

و دهت او خالی است از فواید و عواید های جتایب قدس الحی و
 آنکه خود هالک است و خاسر است اگر با عدل با او رفتار نمایند پس
 بر گردد و بمید و امر را اصل دین و مسمک شود بمحض حصین که هرگز
 داخل او میشود این خواهد بود و آن کلمه توحید است پس شهادت
 بد هدی بوحدا نیت و رسالت و بعد از آن تصور نمایند که خود در
 حضور حضرت سید المرسلین و سایر انبیاء و اوصیاء و ملائکه مقربین
 و سلام بر آنها بکنند و اگر امام باشد مامومین را نیز قصد بکنند در مسکن
 و ماموم جواب سلام امام را نیز قصد نمایند **مقاله چهارم در سیرت**
 در اسرار صلوٰه جمعه و عیدین و آیات باید در روز جمعه مستحضر
 باشد که این روزی است عظیم و عید می است شریف و آنکه اعمال
 حسنه در آن مضاعف میشود و اعمال سیئه نیز مضاعف میشود
 پس سعی نمایند در آیتان بطاعات و اجتناب از معاصی و سیئات و
 آداب و سنن آن بعل پیاورد از غسل و بوی خوش و سر تراشیدن
 و از ناخن و شارب گرفتن و مانند آنها و قصد از این اعمال این باشد که
 خود را مهیا نمایند برای حضور نزد ملک الملوک و رب الارباب و فحانه
 او برود و سعی نمایند که باطن خود را نیز بیشتر پاکیزه کنند و در صلوٰه عید
 مستحضر بشود که امر و زجید عظیم است که مالک الملوک جوایز و انعام
 رحمت خود قیمت میکند بر بندگان خود بقدر استحقاق و قابلیت
 و قبولی اعمال از رفته داشتن و قربانی کردن پس میبایست نهایت خوف
 و جفا و محبت داشت تراشد که مباد اعمال او مقبول درگاه رب العزّه
 نباشد و سعی نماید در تضرع و کریه و طلب عفو و آمرزش و قبول
 اعمال و آنکه از این درگاه وسیع مطر و دشود و خوک مشغول نکند بر نیکیها

مقدمات در بیان معانی و احوال و آثار و عقاید

ظاهری و از این معانی که اصل کار است غافل شود و بداند که این روز عید آنکسی که خاطر جمع باشد از روز جزا و وعید و مستحق ثواب و اجر و مزید نماز برای آنکسی که ریخت نوب پوشد و خود را منفتح کند و در رسالۃ آیات مستحضر شود حوالاتی آخرت و نزول زمین و تاریکی رزقیت است و خوف مردم از عذاب و عقاب و سعی و اهتمام نماید در دعا و تضرع و خضوع و خشوع در خلاصی از آن شداید و از گناهان خود توبه کند شاید در آن روز از احوال قیامت خلاص شود مقال را نیز در هر دو در اسرار قرائت قرآن است باید که قاری قرآن را چند چیز در دل خود بداند و تصور نماید اول بفهمد عظمت این کلام که در عالمی مراتب فصاحت و بلاغت است و تفصیلات جناب اقدس الهی بر بندگانش که کلام شریف خود بر بندگان رسانید که هدایت بیابند و دویم تعظیم متکلم است که بدانند آنچه میخوانند کلام کیست و از کلام بشر نیست و اگر پادشاهی عظیمی حق تعالی خود را قابل خطاب نماید و با او خطاب نماید چگونه آن شخص مخاطب محفل و منفعل میشود از عدم قابلیت خطاب و چه قدر خوشحالی و امید و آری بهم میرساند بهجت تفضل و انفا مؤلفی و چگونه بدل و جمیع اعضا و حواس متوجه خطابان پادشاه میشود نیز قاری قرآن باید این مراحل را مستحضر باشد سیوم حضور قلب و عدم التفات قلب بغير آنچه میخواند و او اشاره شد چهارم تدبیر معانی الفاظی که میخواند چنانچه حق تعالی میفرماید افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوبهم افقا لها و این امر نیست و رای حضور قلب است زیرا که گاه است دل خود را بغير قرآن و سماع آن مشغول ندیست اما تدبیر در معانی الفاظ قرآنی نمیکند و غرض از قرائت تدبیر معانی آنچه

مقاله پانزدهم در اسرار ائمه

حضرت امیر المؤمنین فرمودند که خیری نمیشاید در عبارت بدو
فقر و نه در قرآنی بدو و نه بدو بر پنجم تخصیص است و آن عبارتست
از آنکه فرض کند که خودش مخصوص است بخطاب پس اگر او فی نحو
چنین داند که خود مأمور و منهی است از جانب مولی و اگر وعد یا وعید
نخواند امیدوار و خوفناک باشد و اگر قصص، هائیه سابقین بخواند عبرت
شمار متاثر شدن دل خود با آثار مختلف بحسب اختلاف مقامات
ایالت قرآنی پس درایه رحمت امید واری و خوشحالی داشته باشد
و درایه عذاب و عقاب خوف و ترس داشته باشد و هکذا مقاله
شانزدهم در اسرار زکوة و صدقه و هب و عطیه و هدیه و مانند
آن بدانکه حکمت در وجوب زکوة و خمس و استجاب بعضی از افراد
انها این است که جناب اقدس الهی غنی مطلق بتدکان خود را امتحان
نماید در تکالیف مالیة چنانچه امتحان نموده است ایشانرا در تکالیف
بدنیة و سر و معنی میتوان در این مقام استنباط نمود اول آنکه مدعی
توحید که تلفظ بکل شهادت نماید و شهادت میدهد بواحدیت
معبود خود از علامت صدق ادعائی ان این است که محبوی از برای
او باقی نماند سوای معبود خود که واحد حقیقی است و چون محبوب
ترین مورد نیوی نزد مخلوق اموال است لهذا امتحان میشود ببدل
اموال و دل کردن از آنها تا آنکه بد رجاء عالی برسند و باین معنی
اشاره شده است درایه شریفه ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم
بأن لهم الجنة و معنی دویم تطهیر نمودن قلب که رئیس اعضا است
از محلی و ثلث است که از جمله مهلکات است و این صفت بر طرف نمیشود
مگر بعبادت کردن بر بدل و اتفاق است تا معتاد شود و آن صفت

مقاله هفدهم در بیان اقسام است

وصوم مخصوص خصوص اما صوم عموم پس آن عبارت است از بازداشتن
شکر و فرج از شهوت است و اما صوم مخصوص پس آن عبارت است
از بازداشتن چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر اعضاء و اعضاء از
مفاسد و اتمام چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمودند هرگاه روزه میگیرید
پس روزه بگوش و چشم و ده و بی و پوست تو و فرمودند چند چیز دیگر
مانند آنها و فرمود که روزه نه تنه آنند، روز افطار تو نباشد یعنی بایست
و یار روزه بر تو ظاهر بشود و در حدیث نبوی سه وارد شده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شنیدند زنی را که یک کینه خود را دشنام میداد پس آنحضرت طهارت
احضار فرمودند و بان زن فرمود بخود عرض کن که من روزه ام فرمودند که
چگونه روزه میباشید و حال آنکه کینه خود را دشنام دادید تحقیق روزه
از طعام و شراب بر تنهایی نیست و در حدیث دیگر وارد شده است
که هر کس غیبت بکند مسلمان را باطل میشود روزه او و وضو او و اگر
بر این حال بمیرد بر عالتی مرده است که عزت خدا را حلال دانسته و
فرمود چه بسیار روزه دار که روزه او نمر ندارد و بغیر از کرسنکی و تشنگی
و اما صوم مخصوص خصوص پس آن عبارت است از بازداشتن دل و
زبان و بیوی و شواغل دینیه و دنیایه و اسوای الله بالکلیه و از جمله فواید
روزه تضعیف شهوات نفسانیه و نفسانیه و مشتهیات طبیعیه
و صفای قلب و طهاره اعضاء و جوارح و شکر بر نعمت و احسانهای الهیه
افسار الهی که او را فقیر و کمر بسته نکرده و زیادت قناعت و خضوع و خشوع
و بکاء و ماتمی شدن بحقیقتی و تذکر کرسنکی و تشنگی روز قیامت
و زیادت حسنات و تکفیر سیئات است مقاله هجدهم در بیان
حج است و زیارت مشاهد شریفه و باید هر کس بخواند که پنج بر حق

مقاهیم جدید اسرار حج و یا سیرت شریفه

الشاه را ادانماید و مظالم را رد کند و توبه بوضوح بکند و قطع کند از دل
 خود علاقه های دنیوی و دل خود را متوجه حقیقتعالی نماید و از این سفر
 متنب و شود از برای سفر اخوت و از توشه برداشتن مستعد توشه اخوت
 شود که آن سفر حلول و درازیش بیشتر است و آداب شرعی سفر مجانبی آورد
 و در مشاهده عقبات متذکر شود عقبات اخوت و قیامت و از حوال
 قطع طریق متنب شود بسؤال منکر و نیکه است و از سباع و درندگان
 حیوانات برتری منتقل شود به قرب و مادرهای قبر و افعالی و حیوانات آتش
 جهنم و متنب شود از نفراد خود از اهل و عیال و اولاد بوحشت قبر و همت
 آن و وقتی که دو پیراهن احوام را بپوشد متنب شود به پوشیدن کفن و
 در وقت تللیت بداند که این تللیت جواب ندای جناب اقدس الهی امید
 واری به رحمت الهی داشته باشد و خوف از آنکه تللیت آن مردود بشود
 داشته باشد و در هنگام داخل شدن مکرر مشرفه بداند که این چنین
 حرمی است که اگر بشر ایشیه آن داخل شود ایمن میشود در دنیا
 و در عقبی از عذاب و عقاب الهی و خائف و ترسان باشد از آنکه اهلیت
 دخول آن ندارد و در هنگام مشاهده بیت اعظم عظمت پروردگار
 صاحب این خانه در دل و باشد و در هنگام طواف کردن مستحضر شود
 در دل خود تعظیم و خوف و امید واری جناب اقدس الهی و منتقل
 شود آنکه مقصود اصلی طواف دل بد که جناب اقدس الهی و در هنگام
 بوسیدن و استلام حجر اسعد بداند که در روز قیامت از برای او شهادت
 خواهد داد پس هر چیزی که در اینجا بگوید یا حضور قلب بگوید و در هنگام
 سعی طمین صفا و مرده در خاطر خود بگذرد که تو در می نمایم در فضی
 خانه مالک الملوك و بداند که او مطلع است بر ضمیر و قلب او پس

مقاله هجدهم در شرح و یارایات شریفه

سعی کند در اخلاص و حضور قلب و در هنگام وقوف عرفات و مشاهد
کردن از دحام مخلوقات و شنیدن اصوات مختلفه و لغات متنبه شود
بروز خمش در عرصات قیامت و اجتماع مخلوقات از برای جزا و ثواب و عقاب
و در هنگام وقوف بشعر بداند که شعر چه مقتضای و آداب دخول مجلس
عظیمان و بزرگان بجای آورد و در هنگام ری جرات متنبه شود بر آنکه
برای شیطان امین را از نزد و در گرد و منتقل شود که تسلط شیطان بر
باطن انسان زیاده بر ظاهر است پس او را از قلب خود دور کند بقصیل
اخلاق جمیده و صفات پسندیده و پاک شدن از صفات رذیله و اخلاق
ذمیه و در هنگام غسل منتقل شود با آنکه چنانچه آب پاک میکند ظاهر
بدن از آلودگی و کثافات ظاهری نیز توبه و انابه و تضرع پاک میکند باطن را
انجاسات معنوی و سعی نماید در تطهیر آن مقصد اصلی و در هنگام
زیارت حضرت رسول و فرزندانهای اطهار او سعی نماید در معرفت ایشان
و چنان داند که ایشان زنده اند و مطلعند بر حضور او پس منتهاهای تعظیم
و تکریم و آداب را بجای آورد بآب شستن و در سایر اعمال صالحه
است و در آن چند فصل است فصل اول در توبه است و در آن چند
مقاله است مقاله اول بدانکه توبه انجمله نعمتهای عظیم الهی که حقیقتاً
به بندگان خود کرامت فرموده و اگر توبه نبود هالک میشدند و توبه
عبارت است از ترك نمودن معاصی در حال وعزم بر ترك نمودن آنها
در استقبال و تدارك نمودن تقصیرات سابقه بنده و طاعات و بوی
آن فوری و عینی است و شرط صحته آن آنکه از برای محض رضای
خدا باشد نه از برای تحصیل مال و آبرو یا خوف از سلطان یا از محنت
عدم تمکن از اسباب و آنکه نادم و پشیمان باشد بر معاصی خود و نادم

مَقَالَةُ الْاَوَّلِ فِي بَيَانِ اَهْلِي تَوْبَةٍ

۱۵۵

عبادت است از نماز شدن قلب از آن کتاهی که از او صادر شده است و
اندوه و حزن باشد و سبب حصول ندیم تفکر در عقوبات و عذاب الهی و
عدم تحمل بدن ضعیف خود عقوبات عظیمه و بواعث درد داعی توبه است
که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت
کتابهای که مرتکب آنها شده است و عقوبات کتابها و نتیجه دینا و آخرت
مانها که در آیات و اخبار وارد شده است و مانند این امور باعث تأسف و تاسف
میشود و این ندامت و تاسف باعث میشود و ابرسته چیز که توبه چون از
اینهاست اولی آنکه تعلق بحال دارد که ترک نمودن کتابها است و قیام
متعلق بآینده هست که عزم نماید بر عدم عود باین کتابها تا آخر ستم
متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته ها و تدارک گذشته
بکند اگر تدارک داشته باشد و آیات و اخبار در تحریص و ترغیب بر توبه
بسیار است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا توبوا الى الله توبه نصوحا
عسىٰ ربکم ان یکفر عنکم سیتانکم یعنی ای گروه مؤمنان توبه و انابه بکنید
بسوی پروردگار خودتان توبه نصوح یعنی خالص از برای محض رضای
الهی باشند و خالی است از شوائب ریا و مانند آن شاید که جناب اقدس
الهی تکفیر کتابها را شما بفرمودند و فرمودند ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و شاید مطهرین اشاره بانکه باید پاک و خالص باشد و از غیر
صادق هم رو نیست که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد
که دیگر آن کتابها را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست میدارد
و درد دنیا و آخرت بر او ستم نمائید راوی عرض کرد که چگونه بر او ستم نماید
فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچرا بر او نوشته اند از کتابها
و و میفرماید با بعضا و جواح او که کتابها را و را کتمان نمایند و جی

المنازل از باب این که هر سال توبه است

میفرماید ببقعه های زمین که ان گناهانی که بر روی شما کرده است گناهان نمائید پس چون بمقام حساب میاید هیچ چیز بر او بگناه گواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی و فرح و خشنودی خدا از توبه بنده اش زیاد است از فرح شخصی که در شب تار یکتا را حل و توشه خود را گرفته باشد و بعد از آن بیاید و حضرت صادق ع فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و هر چند که گناه کار توبه کند و کسی که در راه گناه نکند بهتر است ولیکن خدا ان گناه کار را توبه کننده را دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا بی غرض و محضت داد و کردی و بنزد بنده ام دانیال و یسویا و کرم را معصیت کردی و تورا امر زیدم و دیگر معصیت کردی و تورا امر زیدم اگر مرتبه چهارم معصیت کنی تورا منی امرم چون داود تبلیغ این رسالت نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تورا سالتی بسوی من اوری بعزت و جلالت تو قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر این معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول ص مرویست که فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیست سال توبه او مقبول است پس فرمود که یک سال بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیست ماه توبه او مقبول است پس فرمود که یک ماه بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیست هفته خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیست روز توبه اش قبول میفرماید پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند

مقاله اول از باب دهم سرانجام است

توبه را حق مقبول است و منقول است که هر دردی در او ایست هست و
 دواي درد کناها^ن استغفار است و توبه و حضرت ع^{عليه السلام} فرمودند که
 گاه هست که مؤمن کناهي میکند و بعد از بیست سال بخاطر میاورد و
 توبه میکند و امر زید میشود و کافر کناهي که میکند همان ساعت فراموش
 میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفار الله بگوید خدا
 هفتصد کناه او را میامزد و خیری نیست بر بنده که هر روز هفتصد کناه
 کند و فرمود که حضرت عیسی^{علیه السلام} بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید
 که این جماعت بر چه چیزی گریستند گفتند بر کناها^ن خود فرمود که ترک کنند
 تا خدا ایشان را بیامزد و حضرت امیر المؤمنین^{علیه السلام} فرمود که عجب دارم از کسی که
 نا امید میشود از رحمت خدا و محو کننده کناها^ن با او است پرسیدند که
 کدام است محو کننده کناها^ن فرمود که استغفار و فرمود که خود را خوشبو
 کنید با استغفار تا بویهای بد کثان شما را رسوا نکند و نیز فرمود که در وقت
 معاذ بن جبل کربان بخد مت حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} آمد و سلام کرد حضرت
 جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله^{صلی الله علیه و آله}
 فلان مکان جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند
 مانند زنیکه فرزندا و مرده باشد و میخواهد بخد مت توبه یابد حضرت
 فرمود که بیا و درش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید
 که این جوان چرا گریه میکند گفت چون نگریم که کناها^ن کرده ام که اگر خدا بخی
 از آنها مرا مواخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مواخذه
 خواهد کرد و نخواهد امر زید حضرت فرمود که بخدا شکر آوردی گفت بپناه
 میگیرم بخدا از اینکه با و مشرک شده باشم فرمود که کی را بناتق کشتی
 گفت نه حضرت فرمود که خدا کناها^ن را میبخشد اگر چه باند کوهها^ن باشد

و اما اول از باب اول در بیان تو بخت

در عظمت کشت کناهان مرا از کوهها عظیم تراست فرمود که خدا کناهانت
 می‌آورد اگر چه مثل زمینهای هفت گانه و دریاها و درختها و آنچه در زمین
 از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از اینها نیز بزرگ تراست فرمود که خدا
 کناهت را می‌آورد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد
 گفت از اینها نیز بزرگ تراست حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت
 ای جوان کناهان تو عظیم تراست یا پروردگار تو گفت پروردگار من عظیمتر است
 و او از هر چیز بزرگوار تر است حضرت فرمود مگر می‌آورد کناهان عظیم مرا
 کسی بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد
 حضرت فرمود که ای جوان یکی از کناهان خود را بمن بگوئی گفت هفت سال
 بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مرده‌های دزدیدم پس دختری از آنها
 مرد و او را دفن کردند چون شب در دامد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون
 آوردم و کفنش را برداشتم و او را در میان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این
 حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و می‌گفت که
 ایاسفیدی بدنش را ندیدی و فرهی رانش را ندیدی و مرا چنین
 وسوسه میکرد تا برگشتم و او را وحی کردم و او را بان حال گذاشتم و برگشتم
 ناگاه صدائی از پی سر خود شنیدم که میگفت ای جوان وای
 بر تو از آنکه روز قیامت روزیکه من و تو بمحاصره نزد و می‌ایستیم که مرا
 چنین عریان در میان مرده‌گان گذاشتی و از قبر میداوردی و کفن را
 دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محسوس و شوم پس وای بر جوانی تو
 از آنش چه تنم پس جوان گفت که من باین اعمال گمان ندارم که بوی بد بشت
 بشنوم حضرت فرمود که دور شوای فاسق که می‌ترسم رانش تو بسوزد
 چه بسیار نزدیکی تو بجهنم و حضرت مکرر این را می‌فرمود تا آنکه آن جوان

مقام اول از باب نهم از سراسر کتاب

پروین رفت پس بیازامد نیز آمد و توشه گرفت و بیکی از کوه‌های
 مدین رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دست‌هایش را
 در گردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردگار اینک بنده تو است مهملول
 در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگار را تو
 مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوند پروردگار ایشان شده ام
 بخود پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مراد و کرد و خوف مرا زیاده کرد پس
 سؤال میکنم از تو بحق نام‌های بزرگوارت و مجلال و عظمت پادشاهیست
 که مرا از امید خود ناامید نکردی ای خداوند من و دعای مرا باطل
 نکردی و مرا از رحمت خود مایوس نکردی و تا چهل شبانه روز این میگفت
 و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز
 تمام شد دست باسمان بلند کرد و گفت خداوند حاجت مرا کرده
 اگر دعای مرا مستجاب گردانیده و گناه مرا امرزیده به پیغمبرت و حق فرما
 که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و امرزیده نشده ام و میخواست
 مرا عقاب کنی پس انشی بفرست که مرا بسوزد یا بقتل برساند و دنیا مبتلا
 کن و از فضیلت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالیشان این را بدو
 فرستاد که این جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند مرا
 شدن کناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را بیاد
 میاورند پس استغفار میکنند و کی میامرزد کناهان را بغیر از خداوند
 عالیشان میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد نائب و پشیمان او را انان
 و دور کردی پس بگمار و دور و بی‌اورد و از کی سؤال کند غیر از من که
 کناهانش را بیامرزد بعد از آن در دایره فرمود که و بعد از کناهان مقربند
 بر کرده‌های خود میداند بدی اعمال خود را ایشان جز ایشان امرزش

مقاله اول از باب توبه و توبه

بروردگار ایشان ایست و بهشتها که جاری میشود از پیرانهها نه ها حاصل شود
که خالدند در آن بهشتها و هرگز از ایشان بر طرف نمیشود و بسیار نیکو است
مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند
و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال مهملول را میپرسیدند معاذ گفت
که یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است حضرت با عیال به توبه
آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو سنگ
ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از اوقات آفتاب سیاه شده
مرهای چشمش از بسیاری که بر ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا
نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی گاش میدانستم که نسبت بمن
چه اراده داری آیا مراد داشت خواهی سوزانیدی یا دجوا خود در بهشت
مرا ساکن خواهی کرد ایند الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و نعمت بسیار
داری در بفا که میدانستم که آخر من چه خواهد بود آیا مرا عبرت بهشت
خواهی برد یا بحدت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از اینها و زمین و
کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بود اگر میدانستم که گناه مرا خواهی
آمرزیدی یا در قیامت مرا سوا خواهی کرد و مانند این ستمها میکرد و بیشتر
و خاک بر سرم ریخت و حیوانات و درندگان در دوش حلقه زده بودند
و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گردن او مواخعت میکردند پس
حضرت بزرگوار رفت و دستش را از گردنش کشودند و خاک را بدست
مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای مهملول بشارت باد که تو آزاد
کرده خدائی از آتش جهنم پس بجهنم گفتند که همچنین تدارک کتاهان
بکنید چنانچه مهملول کرد و آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت
فرمودند مقاله دوم و نهم بدانکه وجوب توبه عام است بالنسبه به جمیع

مقارن از باب بیست و نهم در توبه و عفو

اشخاص و جمیع احوال واحدی از ان منفک نمیشود البتہ چنانچه حقتعالی
فرمودند و توبه الی الله جمیعاً زیرا که هر کس خالی از معصیت نمیشد بجوایز
و اعضا و هر کس بالنسبه بحال خود معصیتی کرده است اگر از عوام باشد لا
محاله با اعضا و جوارح معصیتی از او صادر شده است و اگر از خواص باشد
عزم و تصمیم بر معصیت کرده است یا از ذکر خدا غافل شده حتی آنکه از توبه
انبیاء و اوصیاء و اولیاء معاصی هست هر چند که معصومند از کبائر
و صفای نیز اگر مراد بصمت از کناهان از این کناهانیکه بالنسبه بکناه است
و الا اشغال ایشان با مورد مباهات و ترک نمودن ایشان دوام ذکر پروردگار
خود بالنسبه بحال و قرب منزلت ایشان نزد حقتعالی معصیت است
چنانچه در حدیث شریف حسنات الابرار سیئات المقرین اشارة
باین معنی و بنا بر این تحقیق شایانیات و اخبار دیگر دلالت میکند بر صحت
معاصی از انبیاء و پیرانستغفار و کریم و تصریح ایشان احتیاج بتاویل ندارد
نہ چون احدی خالی از معصیت نیست هر یک بالنسبه بحال خود لا
محاله توبه بر او واجب است شفا و عقلاً زیرا که دفع ضرر مظنون واجب است
و ضررهای اخروی از ضررهای دنیوی اعظم است و توبه باعث سبب
بسعادت ابدی و نجات یافتن از عقاب سزای و بداند که قلب که
رئیس اعضاست در اصل خلقت و فطرت نهایت صفا و نورانیت
داشته و بسبب ارتکاب معاصی و اخلاق ذمیمه که در وی و تار یکی در
دل رو می دهد پس باید بآنش ندامت و تاسف آن که در ورت راسوزانید
و بنورانیت توبه و اعمال صالحه آن ظلمت و تاریکی را بر طرف نمود و نور
توبه و اعمال حسنه بر طرف میکند ظلمت معاصی را چنانچه حقتعالی
میفرماید إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ چنانچه که در ورت چو کشت

مَقَالَةُ فِي تَوْبَةِ الْغَايَةِ وَتَوْبَةِ الْغَايَةِ

باسفيدی صابون و آب کمرغمانند و تا یکی شب باروشنایی روز بخواند
 و حق تعالی میفرماید و هو الذی یقبل التوبه عن عباده یعنی او چنین پروردگار
 توبه را از بندگان خود قبول میبخشد و در زیر دیگر اظهار وصف جمیل خود
 نمودند که غافر الذنب و قابل التوب یعنی کناهاان را میا مرزد و توبه را قبول
 میخاید و حضرت رسول فرمود که تحقیق حسنات بر طرف میکند شش
 چنانچه از آب بر طرف میکند چو ک و کثافت را و فرمودند که اگر آنقدر کناهاان
 بکند تا به آسمان برسد و بعد بشیطان میشود هر این حق تعالی بر شما ه
 توبه میکند و احادیث باین مضمون بسیار است ولیکن توبه بایست میجو
 انصوح باشد مقال مرتب بر بدانکه کناهاانیکه توبه واقع میشود چند
 قسم است زیرا که ان کناه یا مستلزم حکم دیگر هست بغیر از عقوبت اخروی
 یا نه و قسم دوم مانند پوشیدن حریر و توبه این کناه همین ندامت و غیر
 بر نکردن کافی است برای بر طرف شدن عقاب اخروی و قسم دوم که
 مستلزم حکم دیگر هست بر چند قسم است زیرا که یا حق خدا باشد یا حق
 خلق و اگر حق خداست یا حق مالی است مثل آنکه کناهی کرده است که
 میباید بنده ازاد کند پس اگر قادر بران باشد بخص ندامت رفع عقوبات از
 او میشود تا او را بعلیناورد و واجب است که ان کناه را داد کند یا حق غیر
 مالی است مانند نماز و روزه که از او فوت شده است میباید قضای
 انها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حق تعالی حادی از حد و بران
 مقرر ساخته است مانند شرب خمر پس اگر نزد خاکم شرع ثابت نشده است
 مقیر است میان آنکه توبه کند میان خود و خدا و اظهار ان نکند و مابین
 آنکه نزد خاکم اقرار کند که او را حد بکند و موافق احادیث اهل بیت
 اظهار نکردن بهر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست واجب است

المنازل الثمانية في اقسام الكنايا

۱۶۳

که بصلح مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی بکراه کرده
باشد میباید او را شاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علمای آن
که محقق قصاص اعلام میکند که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق گفتم
یا قصاص شده ام و نمکین خود بکنند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص
کند و اگر حدی باشد مثل آنکه نفس گفته است پس اگر شخص ظالم باشد باید که
باین اهانت نسبت باو واقع شده است باید نمکین خود بکند از برای حد و
اگر نداند خلافت میان علمای او اکثر را اعتقاد این است که گفتن یا و عیب
آزار و اهانت او است و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد
و در باب غیبت مذکور شد و اکثر علمای اعتقاد این است که اینها واجبی نیستند
بر سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدو نیست اینها محقق میشود و بترك
اینها عقاب خواهد داشت و بدانکه کناهان منقسم میشوند بکناز و
صغار و ترك کناز که از برای صغار ترجیح حق تعالی میفرماید
ان تجتنبوا کناز ما تهون عنكم سببنا انکم واختلاف بسیار در
احادیث و ما بین علمای در تعیین کناز است و مشهور است که کناز
معاصی است که حق تعالی و عذبهتم بر آنها کرده است و در بعضی اجناس
کناز هفت است کفر و قتل نفس و حقوق والدین و اکل مال یتیم
بظلم و فرار از جهاد و تقرب بعد از هجرت است و در بعضی اخبار هفتاد
و در بعضی اخبار از جمله کناز شمرده اند یا ناس از رحمت خدا و خاطر جویان
عذاب خدا و قتل غصه و سحر و زنا و قسم دروغ و منع زکوة و کتمان
شهادت و شهادت ناحق و شرب خمر و ترك نماز و قطع صلہ رحمی
عده اند و شاید حکمت اینها را این باشد که انسان از این معاصی
اجتناب نماید تا آنکه علم یا جناب کناز بر سر او نباشد و بداند که کناز است

مقامانی با نفع و زیاده در مسکنان

صغایر که اثر میشود با توری چند اول مواظبت و مداومت بر صغیره
چنانچه در حدیث وارد شده که صغیره نمیند با احوار چنانچه کبریه نمیند با
استغفار و تشبیه کردند احوار و مداومت بر صغائر بقضای اب که علی الا
تصال بر سنت تقاطع میکند که تاثیر آن در سنت بیشتر است تا آنکه بگوید
بر آن سنت بریز و دویم آنکه صغیره را حقیر بشمارد بلکه بایست فکر کند که
معصیت کرد تا معصیت خود عظیم بنظر او آید و سیم خوشحالی و اتمام فعل
صغیره و ممکن از آن نعمت بشمارد و این باعث بعد از قرب خدا میشود و چهارم
آنکه تجار و تظاهر میکنند بکثرت صغیره یا آنکه مذکور میباشد که چنین کسی
کرده ام که کفران نعمت مستاری جناب اقدس الهی کرده و شاید باعث عجز
و رغبت غیر میشود چنانچه حضرت امام رضا از جد بزرگوار خود حضرت
رسول روایت کردند که فرمودند کسی که حسنه را پنهان میکند حسنه
او بر او است با هفتاد حسنه و کسی که سیئه را اظهار نماید عجز او
و منکوب خواهد بود و اگر پنهان کند امر زید میشود و پنجم آنکه تکب
صغایر مقتدا و پیشوای دین باشد مانند عالمی که حریر و طلا پوشد
و ارتکاب شبهات نماید و مانند آن امور یک باعث امید واری مردم
با و بشود و بدینند که توبه عبارت از این نیست که استغفر الله و انوب
ایله بگویند و ندامت و پشیمانی بر کتاه خود نداشته باشد و عازم بر
ترک نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین منقول است که شخصی
در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمودند که میدانی استغفار
چيست استغفار در جبر علیین است و ان اسمی است که بر شش چیز
اطلاق میکنند و شش جزء دارد اول پشیمانی بر گذشته دوم عزم
بر اینکه دیگر عود نکند هرگز سیم آنکه حق مخلوقین را با ایشان برسانی

مقالات فی باب توبه و تقصیر و کفاره

۱۶۵

که چون خدا ملاقات نماید پالتی باشی و هیچ حقی از مردم در زمره توبه
چهارم آنکه هر واجب که از توفوت شده باشد بجای آوردی پنجم آنکه آن
کوشی که در حرام دیدن تو روئیده از باند و ورن و مشقت بگذران
تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان
بروید ششم آنکه بیدن خود را طاعت بحسابانی نقد رکه معصیت را
بان حسابانید فصل دوم در محاسبه و مراقبه است و معنی محاسبه
آنست که نفس خود را مطالبه نماید با دای فرایض و واجبات که چنان
اقدس الهی آنها را فرض کرده است و مانند سهمایان شخص میباشد
پس اگر دای آنها را محقق کرده باشد مشغول شود بشکر این نعمت که
توفیق دای آنها یافته است و ترغیب نماید نفس خود را بماندن آنها و
اگر معلوم او شده باشد که کثیری یا بعضی از فرائض از او فوت شده باشد
مطالبه نماید نفس خود را بقضای آنها و اگر معلوم او شده باشد که
انها را ناقص از کرده باشد سعی نماید در جبر نقصان بنوافل و اگر محصیه
مرتکب شده باشد مشغول شود بتعاب و خطاب با نفس خود و در صد
تلاطم آن باشد با دایا توبه یا استغفار و همیشه اوقات مطالبه نماید
نفس خود را بجواب سؤال رب الارباب از صغیر و کبیر و جلیل و
حقیر و فقیر و قطیر از احوال و افعال و احوال خود و مانند قیام و قعود
و اکل و شرب و خواب و حرف زدن و خاموشی که هر یک از اینها بدین
موقع و برخلاف فرموده حق تعالی واقع نشده باشد و آنچه واجب بود
از اینها ترک شده باشد و آنچه حرام بود بعمل نیآورده باشد و همیشه
ملاحظه عواقب امور نماید هم بحسب دینا و هم بحسب اخوت و در هر
روزی بلکه هر ساعتی و دقیقه محاسبه با نفس خود و در حدیث

فصل در بیان ثواب و عقاب و مراقبه

وارد شده است که حسابوا انفسکم قبل ان تمحاسبوا یعنی حساب
 گیر از نفس خود قبل از آنکه حساب از شماها بگیرند و از حضرت امام موسی
 کاظم مرویست که فرمودند از ما نیست کسی که محاسبه نفس خود نکند
 در هر روزی پس اگر کسی عمل کرده باشد طالب توفیق زیادی ان از
 حق تعالی باشد و اگر عمل سست کرده باشد استغفار پروردگار خود بکند
 از ان و توبه کند و حضرت رسول م شفعی وصیت فرمود که هر کاریکر
 خواهی بکنی تدبیر و تفکر نمایند در عاقبت ان پس اگر رشد و خیر باشد
 اقدام بر فعل او بکنید و اگر شر و ضلالت خود را بازداران و در همیشه
 اوقات حق تعالی رقیب و ناظر و آگاه خود بدانند در هر امری و هر کتی
 و سکوتی و سر و علانیه **فصل میوم** در تفکر و تدبیر است زیرا
 حدیث نبوی م وارد شده است که فرمودند تفکر گردد در یک شت
 بهتر از عبادت یکسال است و مراد تفکر نمودن در حسنات و سیئات
 خود با آنکه بپند حسنات خود تمام است یا ناقص و برابر است یا سست
 یا بیش تر است یا کمتر و خالص است از شرک خفی که ریا و ساز و مفاسد
 یا نه و همچنین تفکر در سیئات و آنچه بر آنها مترتب است شود
 از عقوبات دنیوی و اخروی و تفکر نمودن در لطف و کرم باری
 اقدس الهی و نعمتهای غیر متناهی و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم
 و مرگ و حساب و مانند این امور که داعی باعث میشود او را بر
 طاعات و عبادات و افعال خیر و مانع میشود او را از معاصی و گناهان
فصل چهارم در تدبیر مروت و اهتمام در عمل و احتراز از ضلوع عمل که
 مروت صفات ذمیه و اخلاق سیئه است زیرا که باعث میشود
 بر کسالت و ترک طاعت بسبب فریب دادن شیطان لعین که میکشد

افضل چنان ناپايدگار است که است

۱۶۷

فرقت بسيار است و عمر دراز است و در هنگام پيري ميتوان عبادت
 کرد و در ايام جواني تعیش و طرب ميبايد کرد و باعث ميشود بر تاخير توبه
 بکماند و تا آنکه مهلت خواهد يافت تا مرگ بناگاه او را بگيرد و مهلت نماند
 و باعث بر حوص و جمع مال و لوازم آن از هلاکات چون بکمان غم بسيار
 دارد و باندازه آن بکمان فاسد خود تحصيل مايجتاج خود ميکند چون
 اعتماد بر خداوند خود ندارد و نميداند که اگر خدا خواهد او را زود فقير
 ميکند و ايجنه تحصيل کرده است بکار او نميمايد و اگر خود را مشغول
 امثال او امر و اجتناب نواهي الهي نمائيد خدا او را توانگر ميکند و باعث
 بر قساوت قلب و فراموشي آخرت ميشود و اينها همه از صفات ذميه
 مهلکه است چنانچه حضرت امير فرمود که خصلتي که از آن بيشتر پرسش
 مي ترسد و خصلت است يک متابعت خواهشهاي نفس کردن و
 يکي طول امل اما متابعت هواهاي نفساني پس ادي را از قبول حق و
 متابعت آن منع ميکند و باز مي دارد اما طول امل پس موجب فراموشي
 آخرت ميگردد و نيز فرمود که هر که اماش دراز است عيش نيکونديست
 و از حضرت رسول م مرويت که صالح اول اين امت بزهدي و يقين
 است و فساد اهل ايمان ببطول و طول امل است و اينضا از حضرت امير
 که حضرت امير فرمودند که يا علي چهار خصلت است که از شقاوت
 ناشي ميشود خشکي ديد و سنگيني دل و درازي امل و محبت بقاء
 بسيار در دنيا و در مديت ديگر فرمود که پير ميشود فرزندانم و خوا
 ميشود در دو خصلت حرص و طول امل و معانج اين خصال فريب
 بر بسياري يافته مرگ و شدايد بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار
 عمر و سرعت انقضاي آن و آنکه نسبت مرگ به پير و جوان يکي است

فصل چهارم از نایب السعاده در بیان کرامت

بلکه حیوانات نزدیکتر است و هر روز یک شخصی از هستان اینکس میبرد
و بگوید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و بدن خود تفکر نماید که
هر ساعت در خرابی و اندام است و در هر روز یک قوتی از قوتی
و عضوی از اعضای وضعیف یا باطل میشود و حضرت امیر المؤمنین
فرمودند که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها را و اینست
تو خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دینار شما آسان
شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را بیکو
نگرده است و او را شناختن است و با اهل مصر نوشتند که ای بندگان
خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حدیثی از آن که بشمارسد و تهیه
انرا درست کنید بدو رستیک بر هر احاطه کرده است اگر می ایستد شما
میکرد و اگر میگریزد در میاید و او از سایه شما نزدیکتر است و مرگ
بر پیشانی همه بستر است و دنیا را از پی شما بر هم می چید و عنقریب
تمام شده است پس هرگاه که شهوات نفسانی با شما امتاز کند بشما
یاد کنید مرگ را و مرگ ازای موعظه و پسند کافی است و حضرت رسول
بسیار وصیت میفرمود احسانش را بیا در مرگ و میفرمود که بسیار بخاطر
اوید مرگ را بدو رستیک را شکنده لذات است و حایل است میان
شما و خواهشهای نفسانی و در حدیث دیگر فرمود که اگر حیوانات از
مرگ انقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان
بمخوردید و از یاد مرگ لاشتم میشدند و از حضرت امیر المؤمنین
که فرمودند که فرزندان آدم را چون از روز دنیا است و او را روز آخرت میداد
مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او میاورند پس نگاه دو
بال میکند و میگوید که و الله که من حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم

فصل چهارم در باب این که هر کس که نیت

صرف کردن توانا بحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر
پس بجانب فرندان التفات نماید و گوید که والله که شمارا بسیار دوست
نمیداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید گویند که تورا
بقبر میرسانیم و در خاک بنهان میکنیم پس رو به عمل خود کند و گوید که والله
که خواهان تو نبودم و بر من گران و شوار بودی امروز مرا چه مدد میتوانی
گوید که قرین توام در قبر تو و چون محسور میشوی با توام تا من و تورا بر خدا
عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی نزد او میاید از همه کس خوشتر
و خوش روتر و جاهای قاهر پوشیده و میگوید که بشارت باد تو را بنیم
و کلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمد میبرد که تو کیستی میگوید
من عل صالح توام و چون از دنیا بد رمیزی جای تو بهشت است
و چون مرد غسل دهند اش را میباشند و قسم میدهند آنها را که
جائزه اش را بر داشته اند که مرا زود بپس چون او را داخل قبر میکنند
دو مالت میایند که موهایشان را بر زمین میکشند و پشای خود زمین را
میشکافتند صدای ایشان مانند رعد بلند و از چشم های مثل برق
بسیار روشن و از خدا و پیغمبر دین و امام او میپرسند و از حضرت امام
محمد باقر ع روایت که حضرت رسول ص میفرمود که من قبل از نبوت
کو سفندان میچرا میدم و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه کو سفند چو ایند
پس من گاهی میدیدم که جمیع کو سفندان بی سبب خائف میشدند
و از چو ایندن می استادند چون جبرئیل فازل شد از سبب آن پرسید
فرمود که کافر را در قبر ضربتی مینهند که بغیر از حق و انس جمیع مخلوقات صلا
انرا میشنوند و از حضرت رسول ص روایت که فرمود چون دشمن خدا
بر میدارند و بجانب قبر میرند ندا میکند خا مژگان خود را که ای برادر

فصل چهارم در بیان شکایات

غنی شنوید شکایت میکند بشما برادر شقی دشمن خدا شیطان حق و
 انحراف فریب داد وسیله انداخت و الحال بفراوان غیر رسد و قسم میخورد که
 خیر خواه من است و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد
 و چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر زمین انداخت و شکایت میکنم
 بشما دوستانی را که بخوابش نفس یار خود کرده بودند مرا امیدها دادند
 و امروز از من پیرا شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان
 خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مال را هتوفت
 و مرا وا گذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا را از آن ندادم و
 بوال و عدالتش بر من است و نفقش را دیگران میبرد و شکایت میکنم بشما
 خانه را که مایه خود را صرف تعمیر او کردم و دیگران دزدان ساکن شدند و شکایت
 میکنم بشما بسیار ماندن در قبر بر آنکه ندانم میکند که منم خانه که بدنام دزدان کردم
 میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه
 دارید و دیر بپروید و شما احدی را نکند از آنچه من بآن مبتلا شده ام بدو متوجه
 مرا اشارت داده اند باتش حتم و خواری و مذلت ابدی و غضب خدا و
 بختار و احسرتاه و آنچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او پیش نهاد و کردم
 و در آنکه در پیش دارم نه شفاعت کنند دارم که شخص را شنوند و نبرد و
 که مرا در کنگاشکی مرا بر میگردانند تا داخل مؤمنان میشدم و ابوصالح
 روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود ای ابوصالح هر وقت که
 جزا زه را بر داری چنان باش که گویا تو در میان آن جزا زه و از خدا مبطلی
 نور بدی یا بر گرداند که تدارک گذشته ها بکفی و خدا طلب تو را قبول کرد و
 بر گردانید در آن حال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک خویش کن
 بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که از ایشان را بردند و برنگردانیدند

مصلحان از باب همدیگر کتامت

و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه میباید شد و باز مشغول لعب و بازیند و در روایت دیگر فرمود که کفن او در خانه اش مهتابا باشد و را از خافلان نمی نویسند و هر وقت که بان نظر میکند او را ثواب میدهد و حضرت امام محمد باقره فرمود که منادی هر روز فرزند نام را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خوابیدن و از حضرت امیر مروتیست که فرمود هر روز یکبار داخل میشود فرزند نام را ندا میکند که ای فرزند نام من روز تازه ام و بر تو کواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو کواهم چه هم در روز قیامت بد رستیکم مرا بعد از این نخواهی دید و حضرت امام محمد باقره فرمود که چون چهل سال بریندگد باو میگویند که ناخبر باش و نمیشد خود را درست کن که دیگر تو معدوم نیستی و مروتیست که قیس بن طاهم بخد مت حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا مو عظم بگو که در میانان ها میباشیم و احتیاج بمو عظم بسیار داریم فرمود که ای قیس بد رستیکم با هر عزیزی در دنیا ملازمی هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرت هست و بر هر چیز حساب کنند و کواهی هست و هر حسن را ثوابی هست و هر کناهی را عقابی هست و هر آجلی را اندازه هست ای قیس بدانکه البت با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی و زنده باشی و آن عمل تو است پس آن قرین تو اگر کریم است و نیکو است تو را کریمی خواهد داد و اگر بلیغ است و بد است تو را خواهد گذاشت و بدانکه آن قرین با تو محشود خواهد شد و آن تو نخواهد پرسید مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا اناش بان داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیران وحشت نخواهی داشت **فصل ششم** در بیان تفصیل اختلاف معاش

فصل پنجم در بیان احوال و مشایخ و معانی خلق

با خلق بر عزت است، بل بالعکس بدانکه بعض اخبار دلالت میکند بر مدح و عزت
و تخریص بران چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند چون حال
بند و خواش و کمر نای که مردم زمانه خود را شناسد و ببیند خود ایشان را
مصاحبه کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت نماید پس و با ظاهر
شناسند و او ایشان را در باطن شناسد و شیخ عارف و ثانی ابن فهد در کتاب
باین مضمون تالیف نمود و مستحق بحسن الحسین گردانید و اخبار بسیار از
حضرت رسول ص و اهل بیت ع ذکر نمود و آنکه بعض فوائد در عزت هست
که در معاشرت ممکن نیست مانند فراغ از برای عبادت و فکر و تفکر در
نعمتهای الهی و انس گرفتن بمناجات حق تعالی و سالار شدن از غیبت و
سماع غیبت و ریاض و کذب و حسد و سکوت از امر معروف و نهی از منکر
و از فتنهها و خصومتها و از شر خلق و تهمت و کمان بد وقت و امید
و آری مردم و مصاحبت حقا و فساق و مانند اینها از صفات ذمیه
و اخلاق سیئه و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر مدح معاشرت
و مخالفت با مردم مانند احادیثی که دلالت میکند بر مدح و دیدن
برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بهاران ایشان و احوال
همنانجا ایشان و حاضر شدن بچنانچه های مرده های ایشان و قضا
حوایج ایشان و افاده و استفاده و مانند این امور که هیچ یک از اینها
با عزت جمع نمیشود و حضرت صادق ع فرمود که پر شما باد بنماز کردن
در مساجد و با مردم نیکو بجا و زت کردن و کواهی برای ایشان دادن و
بجایزه ایشان حاضر شدن بدانکه رستیکر ناچار است شمار از معاشرت
مردم و تادیبی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم هم یکی یکدیگر
محتاجند و از خیر مردیست که گفت بخد مت حضرت امام محمد باقر ع

فصل پنجم از باب بیست و نهم در بیان اعمال و معاشرت

و فرمود که آنحضرت را و ادعای کم فرمودای خیره هر کس از شیعیان و دوستان
 ما را که بر بدینی سلام من بایشان برسان و ایشان را از جانب من صیت
 کن بر پهریزگاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان
 بفقرای ایشان و اعانت نمایند اقربای ایشان ضعفا را و حاضر شوند
 زندگان ایشان بچنان مردگان و در خانه های یکدیگر ملاقات کنند
 پدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث حیای
 تشیع میشود خدا رحم کند بنده که مذهب ما را زنده دارد و احادیث
 در این باب بسیار است و فوایدی چند در معاشرت متحقق میشود که
 در عزلت یافتن نمیشود مانند تعلیم و تعلم و افاده و استفاده و نفع و انتفاع
 و تادیب و تاذیب و استماع نصایح و مواعظ و هدایت خلق و مانند آن
 امور که قبل باینها اشاره شد و تحقیق حقیق در این مقام این است که
 عزلت بدون عین علم ذلت است و بدون زاهد عتلت است و بدین
 لام جمل عزت است چنانچه شیخ کلینی روایت کرده است که شخصی
 بنجد مت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که مذهب
 تشیع را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود
 نشسته است و بیرون نماید و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت
 فرمود که این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد میکند و پس در این مقام
 میگوئیم اگر آن شخصیکه معارف ربانیه و امور شرعیه و حقایق دینی
 تحصیل نموده اقران و امثال خود بیابد معنی ندارد از آنها اعتزال بپوشد
 زیرا که فواید معاشرت دنیوی و اخروی بسیار است چنانچه دانسته
 اید و نیز معنی ندارد که اعتزال کند و از او فوت بشود فواید زیارت
 و عبادت و تسبیح و قضای حوائج و مانند آن و اگر گوید بدین فواید

فصل پنجم در بیان آداب معاشرت

معارض است با اوقات چند که از معاشرت حاصل میشود چنانچه ذکر شد میگویم
نیز در عزت اوقات بسیار است و شیطان در آن عزت جمیع حواس او را متوجه
تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان بیدار دور است
اما محسب قلب با ایشان هست معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس
خود تقویت میکند و اکثر افران و امثال خود نیاید و همچنین دانند که جمیع مردم
یا آنها را بیکه میخواهد ترك معاشرت ایشان نماید قتالند و مضلند و فاسق
و فاجرند نیز معاشرت عالم یا آنها از عزت بهتر است که آنها را امر معروف
و نهی از منکر نماید و بمواعظ و نصائح شافی ایشان را منتفع سازد و متدا
ان از فواید وجه بسیار کسی که در مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان
بسیار مکتد باشد و آن معاشرت باعث زیادتی آگاهی و نفرت او از
دینا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خداست از هدایا ایشان
یا غیر آن از اغراض صحیفه ثوابهای عظیم حاصل کند یا که بداند که قابل هدایا
و نصیحت نیستند و تجربه خود را حاصل کرده باشد یا نفس این شخصی
ضعیف است که ضعف مانع از آن میشود از امر معروف و نهی از منکر و
از نصیحت و باعث او میشود بر اقدار با برافت های سابق عزت بجالا
اصلح است و اگر چنین نباشد معاشرت اولی است و شاید اگر صفات
ذمیر از عزت حاصل میشود مانند عجب زیبا که آن کوشه گیر چون بینا
مردم مینماید بآن او این است که اگر صفات ذمیر را از خود بر طرف کرده
اما اگر میان مردم بیاید و در مجلس اندکی او را حمت ندارند همان است
جمیع اهل آن مجلس را بساطن میزند و بیهوده قتل میکند ایشان را و تا
قیامت از ایشان راضی نمیشود و آن پیکاره که در میان مردم است چو
باین قسم مهالک بسیار افتاده است نفس خود را شناخته است و آن

فصل در بیان احوال و کیفیات معاش

عجب زان دارد و از تکرار این خفت که باور سیده است نفس ملامت شده
و تکرش کمتر است و همچنین ریا و نفس ان کوشش که مخفی است و چون کسی را
نمی بیند که عبادت خود را با و بفروشد گمانش این است که عبادتش خالص
شده است و از فیض الهامی مخفی نفس خود خبر ندارد و از آن زمزمه ها قافله است
که شیطان بر کوشش میخواند در شبهای تاریک مردم میدانند که تو که این
کوشش آمد و ترک خلق کرده ای البته عبادت میکنی و خوش شهرت در
آفاق کرده و تورا در همه عالم میرنگی یاد میکنند و غریب خاک پایت
میر تبرک بر خواهند داشت و آن پیاده که در میان معرکه است چون بشناسد
از نفس خود اظهار ابد است باز نفس خود را شناخته است و چون
در میان مردم میبناشد مردم بسیار عمل او را مدح میکنند و مرآت و
سالوشش میگویند و از این جهت از ریا فارغتر است غرض گاه است
در معاشرت صفات حمید چند از برای انسان حاصل میشود که در
عزت یافت نمیشود و گاه است در عزت صفات ذمیه چند حاصل
میشود که در معاشرت یافت نمیشود و المستعان بالله فی کل حال و غیر
الاستیقامه فی المبدء و المال باب هفتم در کیفیت معاشرت
و رفتار با خلق است بنوعی است که در احادیث ائمه اطهار وارد شده
و در آن چند فصل است **فصل اول** در کیفیت رفتار با برادران
دینی است پسند معتبر از حضرت رسول ص روایت که فرمود کسی که
صبح بکشد و اهتمام با امور مسلمانان نداشته آن مسلمان نیست و کسی که
بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت
او نکند از مسلمانان نیست و از آنحضرت پرسیدند که محبوب ترین
مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفش بمسلمانان بیشتر برسد

فصل اول در باب همه کیفیت یاری کردن

و از حضرت صادی علیه السلام روایت کرده که فرمود که مسلمان از ابرو مسلمان هفت حق دارد
 هست که هر یک از آنها را ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بد و میرود و خدا
 در او نفعی و بهره نیست بعد از آن فرمود که کبر حق که او را بر تو هست آن
 که از برای برادر مؤمن بخوای آنچه از برای خود میخواهی و از برای و تو
 آنچه از برای خود میخواهی و حق دویم آنست که از از دگر و خشم و احترام
 نمایی و پیروی خوشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی حق سیم آنست که
 او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم آنست که
 دیده او و رهنمائی او و آینه او باشی پنجم آنست که تو سیر نباشی و حال
 آنکه او گرسنه باشد و تو سیراب باشی و او تشنه باشد و تو پوشیده باشی
 و او عریان باشد حق ششم آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته
 باشد خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا گرداند
 و درخت خواب او را بکستد حق هفتم آنست که قعش را اجابت کنی و
 دعوتش را قبول کنی و بهارش را عیادت کنی و بیمازش حاضر شوی
 و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را برآورده
 پس اگر اینها همه را بکنی ولایت و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد
 بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمن خود از برای خدا
 بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را نذر کنند
 که خوشحال تو و گوارا باد بهشت از برای تو و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 فرمود که بخوای بدانی که در تو خیری هست پس نظر کن بدل خود اگر
 دوست میدارد آنهایی که حق تعالی را میکنند و بغض میکنند اهل معاصی
 پس بدانی که در تو خیر هست و خدا تو را دوست میدارد و اگر بغض میکند
 اهل طاعات را و دوست میدارد اهل معاصی را پس خیری در تو نیست

فصل دهم از باب هفتم در مورد رسول خدا

و خداوند تورا بنص میدارد و مرد با هر کس که دوست میدارد فصل می و غیره
 در مورد عدل سلاطین و امرا از حضرت رسول مرویست که فرمود
 دو صنفند از امت من اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند
 و اگر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند و چه با بر پرسیدند که کیستند
 ایشان یا رسول الله؟ فرمودند که فقها و امرا و در روایت دیگر فرمود که دو کسند
 که شفاعت من با ایشان نمیرسد صاحب سلطنت که ظلم و جور و تعدی کند
 و کسی که در دین غلو کند و از دین بد درود و از حضرت امیر المؤمنین مرویست
 که فرمود در جهنم سیانی هست که در کردارش است پرسیدند که چه چیزها
 خود میکند یا امیر المؤمنین؟ فرمود که عملی ظلم و قاریان فاسق و بشاران
 ظالم و وزیران خائن و رؤسا و سرکرده های کذاب را و در روایت دیگر فرمود
 که خفتن علی شش کس را بشش خلعت عذاب مینماید عبارت عصب
 و اربابان و اصحاب مزایع را بتکبر و امرا و سلاطین را بحد و ستم و فقها
 و علمای انجسد و تاجران را بخیانت و اهل دوستان را بنادانی و بجهالت
 و از حضرت رسول مرویست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب
 تسلط است که عدل نکند و مالدار است که حق خدا را ندهد و فقیر است که
 فقر و تکبر کند و از حضرت امام رضا مرویست که چون وایان دروغ میگویند
 و حکم ناحق میکنند نادان از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان جور
 و ظلم میکنند دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوة میکنند چنانچه
 بایان هلاک میشوند و حضرت رسول فرمود که امیر نمیشود کسی بوده
 کس مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در کردارش غل باشد پس
 اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را بپاکشایند و اگر بدکار
 و ظالم باشد غل دیگر بر او میفرمایند و دزدی دیگر فرمود که هر که سر کرده

فصل نهم در باب ارباب هفت در و عدل و انصاف

جامعتی شود و در میان مردم ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم ببرد
 که حاکم ایشان بوده هزار سال حبس نماید و حضرت صادق ع فرمود که خدا
 برای کسی که سلطنت با و داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرب
 فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکنند حقیقتا امر میفرماید
 ملکی را که بفلات دولت ایشان موکل است که فلات ایشان را دیر بگرداند و باین
 سبب دیر از می شود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر ایشان
 جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند پس بزود
 روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان متضرع میشود فصل نهم
 در بیان کیفیت معاشرت ارباب ظلم است با رعایا حضرت سید الشهدا ع
 فرمود که حق رعیت بر پادشاه این است که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت
 او شده اند که ایشان را خدا ضعیف گردانده و او را قوت داده است پس رعیت
 بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر
 مهر بان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود بچشد و مبادد
 بقویت ایشان نماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است
 و از حضرت صادق ع مرویست که نه که منوی امری از امور مسلمان شود
 و عدالت نماید و در خانه خود را بکشد و پرده حجاب از میان خود و مردم
 کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد لازم است بر خدا که
 خوف او را در قیامت با عینی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و او را
 رسول ع مرویست که فرمود که اگر راع و کل که مسئول عن رعیت یعنی رعیت
 هر کس را در این دنیا سلطنت داده و در قیامت از سلوک با رعیتش سؤال
 خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و
 وزرا بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزایع و اموال را بر جمعی از

فصل دهم در بیان معانی و احوال اهل بیت

ملائکات و زائران و اصحاب بیوت و خدم و اوز و اهل و اولاد را بر غلامان و
 کثیران و خدمت گزاران و زنان و فرزندان حکم و ریاست که امت فرمود و او را
 واسطه معرفت ایشان گردانیده و علم را را عیال بان علم ساخت و ایشان را عیال
 علم گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قوت
 و اعضا و جوارح خود و الی ساخته که ایشان را باری بدارد که موجب عقوبت
 و وزیر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس
 ساخته و امر بر رعایت آنها نموده پس هیچ کس در دنیا نیست که بیرون از ولایت
 و حکومت نباشد باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در دست
 با هر صنفی از ایشان عدلی و جور می باشد و در روز قیامت از هر کس
 حال رعایای خود خواهند پرسید **فصل چهارم** در بیان توسل و
 در خواج مؤمنان و افاضت ایشان و دفع نمل از ایشان و اذخالی سر و در طلب
 ایشان است و کیفیت معاشرت با دیگران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که فرمود که حق تعالی بحضرت موسی و جی نمود که ای موسی مرا ببند گان
 هستند که بهشت را برای ایشان مباح می کنی و ایشان را در بهشت حاکم
 و مختار می کنی موسی گفت پروردگار ایشان چه چاه استند فرمود که کسی که
 برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن خدمت فرمود که مؤمنی بود
 در ملک پادشاه بخاری و او در مقام ایادی آن مؤمن در آمد آن مؤمن
 که نیت و بیلا در شرک رفت و یکی از شرکات پادشاه بردان مشرک او را بجا
 در آورد و با او مهر بانی کرد و او را به خدمت خود چون اعشارت مرد حق تعالی
 با و جی نمود که بعزت و جلال خود سوگند که اگر تو را در بهشت جانی
 می بود تو را در بهشت حاکم مبادانند پس آن بهشت تمام است که چون
 ایشان بچند باشد بیک ایالت و ادب آن اما او را موزان و از او

فیض جمیع از با همدیگر و بیرون سلطان

مکن و در دو طرف روز روزی او را خدا میفرستد سائل پرسید که این
بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خواهد میفرستد و نیز از حضرت
امام محمد باقر^ع مرویست که فرمود که بستم بروی برادر مؤمن کردن بهشت
و خاشاک از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر
نیست از داخل کردن سرور خوشحالی بر مؤمن و از حضرت صادق^ع روایت
که حق تعالی وحی فرمود بحضرت داود^ع که بدرستی که بنده از بندگان من حسنه
میکند و بسبب آن بهشت را بر او مباح میگردانم داود گفت خداوند آن
لکام است فرمود که بنده مؤمن من خوشحالی و سرور داخل کردن آن که پیش
دانه را باشد داود گفت کی خداوند اسرار او را است که میگوید که تو را شناسد که
امید خود را از تو قطع نکند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که مؤمنی را خوشحال
کند حضرت رسول^ص را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول^ص را خوشحال
کرده است و سرور و کودانیده خدا را سرور و خوشنود گردانیده است و همچنین
اگر مؤمن را بخین و از ده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر
فرمود که محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن یا کسی که
در کسالتی او را سیر گرداند یا گرمی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قشش را ادا
کند و از افضل مرویست که حضرت صادق^ع فرمود که بشنوا آنچه میگویم عمل
نمايان و خجسته بان بلند مرتبه گان برادران مؤمن و اکتم فدای تو گردم کیستند
ایشان فرمود که آنها را غبت مینمائید در قضای حوائج برادران مؤمن خود
بعد از آن فرمود که هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را و آنگاه حق تعالی در قضا
صداها را حاجت او را و آنگاه یکی از آنها دخول بهشت کند و در حدیث دیگر
بفضل فرمودند که حق تعالی جمیع از خلقش را برگزیده است از برای قضای
حوائج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشانرا بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی

فصل چهارم در بیان احوال و مقتضای آن

خود را از اجتماع کن و بروایت دیگر فرمود که قضاء حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی ناهشتصد هزار درهم صرف نماید از حضرت امام موسی کاظم ع در ویست که کسی که برادر مؤمنش در حاجتی بنزد او بیاید و رحمتیست از خدا که بچنانجا و فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصول است و اگر او را رد کنند و حاجتش بریناورد و قدرت بر آن داشته باشد حقتعالی در قبر بر او ماری از آتش مسلط گرداند که باهاش را زرد نار و قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بپا مرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بد نخواهد بود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بخواهد وارد شود و قدرت بر آوردن حاجت آن نداشته باشد و دلش بنگین شود برای اینکه قدرت بر قضاء حاجت برادر مؤمن خود ندارد حقتعالی بسبب آن غم و اتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق ع مرویست که کسی که عقی مشقتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حقتعالی حاجتهای دینا و آخرتش را بر او آورد و کسی که عیب مؤمنی بپوشاند حقتعالی هفتاد عیب از عینهای دینا و آخرت او را بپوشاند قصد در اعانت مؤمن است و از آنکه مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس متقاع شوید بموعظهها و رغبت نمائید در خیرات و فرمود که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته حقتعالی او را در دینا و آخرت خوار گرداند و از حضرت رسول ص مرویست که هر که از مؤمنی شدت و الهی از شدت های دینا را ببرد دارد حقتعالی هفتاد و دو شدت و الهی از شدت های آخرت را از او رفع نماید و هفتاد و دو شدت و الهی از الهای دینا را از او بردارد و از حضرت صادق ع مرویست که هر مسلمانی که مسلمانی بنزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضا

فصل پنجم در بیان عقوبت و محنت و مشقت

ان حاجت باشد و نکند حقتعالی او را در قیامت سرزنش و تفسیر نماید
 بکند و با و بگوید که برادر مؤمن تو آمد بنزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت
 بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کی رغبت
 و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ
 حاجتی خواه تو را عذاب کنم و خواه بیا مرزم فصل پنجم در بیان مشقت
 تحقیر و اذلاء مؤمنان و در اندن ایشان از درگاه خود و احتجاب از ایشان و
 سایر انواع ظلم است از حضرت صادق مرویست که هر که میان او و مؤمنی
 حاجتی باشد که مانع از دخول او گردد حقتعالی میان او و بهشت هفتاد هزار
 حصار مقرر فرماید که از حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد و آن حصار
 اقام رضام مرویست که در زمان نبی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند که
 نفر از ایشان در خانه بودند بایکدیگر سخن می شنیدند مؤمن دیگری در خانه آمد
 و در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه است
 آن مؤمن بر کشت سلام چون بنزد مولای او رسید که کی بود که در ریز
 گفت فلان مؤمن بود که تم در خانه نیست آنم لا اله الا الله شد و پروای نکرد از
 بر کشتن آن مؤمن و بیست غول سخن خود شدند چون روز دیگر شد با آمدن آن
 مؤمن باز بد در خانه ایشان آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمده اند و بجانب
 مزارع خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما پیام گفتند بل میروند
 از او خواستند از بر کشتن روزگزارش تفران و پس مرد بر ایشان سلام بخواند
 بود و در آشنایی راه ناگاه ابری ببالای سر ایشان پیدا شد بخار کردند
 که باز آن خواهند آمد بسعت روانه شدند ناگاه متوجهی از آن ابرو آمد که
 که ای ائمه این را بیکدیگر و من جبرئیل رسول خداوند علایان ناگاه از او
 میان ابرو نازل شد و آن ستم نفرار بود و سوحه و آن فقیر از آن و جبرئیل

فصل پنجم در بیان سبب و اثر و عفو و انعام و نیکوکاری و ایثار و بخشش

متعجب ماند و سبب انعام دانداست پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود بسبب کاریکه نسبت بنو کردند و واقعاً ایشانرا نقل فرمود انحراف گفت که من ایشانرا احلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر این عفو تو قبل از نزول عذاب بود نفع میکرد و اما در این ساعت نفی نمیکند و شاید بعد از این نفی ایشان برساند و از حضرت امام محمد باقر مرویست که در هر مسلمانی بنزد مسلمان بیاید زیارت او یا حاجتی بآید و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا انقضاء ملاقات نماید **فصل ششم** در حقوق پادشاهان بر رعایا و حد زکدن از قرض سطوت ایشان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و قرب بایشان مگر از برای اموری چند از حضرت سید عالم علیه السلام مرویست که فرمود که حق پادشاه بر رعایا آنست که شوم شود و دست ترمیم **مسئله** قمر است و او را امتحان نموده **کلمات شوم** یا در **کلمات شوم** و بدایینکه بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در نیآوری که خود را به ملاکت اندازی و شریک کنای او باشی در آنچه نسبت بنو واقع میسازد از اضار و عقوبت و در حدیث دیگر حضرت ابراهیم پیش میرفت و پادشاهی از عقب او میرفت از برای تعظیم محضرت ابراهیم در آشنای راه و حی رسید که بایست پیش روی پادشاه چهار راه و حضرت ابراهیم ایستاد و پیاده شد و گفت که منم و اندم در این ساعت و حی فرستاده که تو را تعظیم کنم و مقدم دادم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و بزروار و صاحب کرم است و از حضرت صادق مرویست که

فصل پنجم در بیان صفات پادشاهان عادلان

سزای کند که هر که با ایشان مغالبه و منازعه میکند ذلیل میشود بدو پادشاه
 و قرض خواه و از حضرت رسول ص مرویست که حق تعالی میفرماید که منم
 خداوند یکدیگر بمن خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهان را و اولاد ایشان
 ایشان در دست من است پس هر که و هر یک اطاعت من میکنند دلها ای
 پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر که و هر یک معصیت مرا میکنند
 پادشاهان را بر ایشان بخشم میاورم پس مشغول شوید بنظر من و دشمنان ایشان
 و توبه کنید بدو گناه من از گناهان خود تا دلها ای ایشان را بسوی شما میل کند
 و مهربان گردانم و از حضرت امام موسی کاظم ص مرویست که فرمود بشیعیان
 خود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل نکنید بترك اطاعت پادشاه خویش
 اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا
 سوال نمائید که او را اصلاح نماید بدو ستمگر صلاح شما در صلاح پادشاه
 شما است و بدو ستمگر پادشاه ستمگر نمیزند بدو مهربان است پس بخوبی
 از برای او ای و آنچه از برای خود دارد و ملائمت او را بر سید لری بود را از برای
 خود دشمن میدارید و از حضرت علی علیه السلام روایت شد و پروای نکرانیت
 پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود
 بجهل که میندازید و حضرت صادق ص فرمود که هر که متعرض پادشاه جابر
 میشود بسبب آن بلیه مبتلا بشود خدا او را بر آن بلا اجزند هر دو را
 شدت او را صبر عطا فرماید و تیر و مود که بخیل راحت نمیشد و هر دو
 لذت و پادشاهان را وفا نمیشد و دروغ گویا تر و تیر نمیشد و ستم
 و بخود را بزرگی نمیشاید و حضرت رسول ص فرمود که پادشاهان از بیع
 مردم سوفا ترند و دوست و یاران ایشان از همه کس کمتر است و در حدیث
 دیگر فرمود که هر که ملازمان پادشاه شود غش میکند و هر قدر که

پیادشاه نزدیکه میشود از خدا و ترمیکرده و از حضرت امیر مرویست که
 ظلم کند و کسیکه در ظلم اعانت او می نماید و کسیکه بظلم او راضی است
 هر سه شریکند در ظلم و از حضرت رسول مرویست که هر که مدح کند
 پادشاه جابر برادر زود و فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین نظام
 باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالم را بر ظلمی قرین همانان باشد در جهنم
 و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون طاعت موت بنزد او
 بیاید بگوید بشارت باد تو را با لعنت خدا و آتش جهنم و بدان که همانیکه موجب
 مخالطه حکام و سلاطین میشود چند جهت است اول تقیست چنانچه
 حضرت امام معصومین ^ع بخوانند خلفای نبی امیه و بنی العباس و منسوبان
 ایشان و مدارا با ایشان میفرمودند و دیگر آنکه بقصد این رود که دفع ضرر
 از مظلومی بکند یا نفی مؤمنی برساند و این سبب گاهی واجب و لازم
 میشود و از حضرت امام موسی کاظم ^ع مرویست که اگر از کوهی
 افتد و باره شود دست ترمید ^{بسیار} و سلاطین علی از اعمال
 ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان بر تو سوار شود مگر از برای آنکه عی
 مؤمنی بردارد یا اسیر و محبوس را خلاص کند یا فرض مؤمنی را ادا نماید ^{بسیار}
 کمتر چیزی که با عنوان ظالمان میکنند است که بر سر ایشان سر پرده از آتش
 میزنند تا حق تعالی از حساب خلاق فارغ شود ای زیاد اگر مقلد علی
 اعمال ایشان بشوی یا برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث
 تخفیف گناه تو شود میگویم آنکه بقصد هدایت و نصیحت ایشان بنزد
 ایشان برود اگر قابل هدایت باشند چنانچه از حضرت صادق
 علیه السلام مرویست که حضرت لقمان ^ع بخواند قضاة و پاد
 شاهان و امر و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند

فصل ششم در بیان فضیلت و جلال حضرت علی (ع)
و برایشان ترمیم میگردند بسبب بلائی که ایشان بان مبتلا گردیدند

اللهم ساعدنا و اعنا علی نفوسنا و هوانا و دینانا و آخرتنا و علی الشیطان
الرجیم و ایدنا و سددنا و الحمد لله رب العالمین اولایا و اخرایا و ظاهرا و
باطنا و صلی الله علیه و آله و سلم

الطیبین الطاهرین

المعصومین

تتمت

بحمد الله تعالى رحمن توفیقہ تمام شد کتاب مستطاب منتخب اخلاق
سبعی و اهتمام جناب مستطاب سلالۃ السادات العظام اقا سید
محمد علی صاحب تاج کتاب فروش زید عمره خلف مرحمتشان خلد
اشیان اقا سید فیاض شیرازی طالب الله تراه و جعل الجنة مثوا
بخط این اقل بندگان میرزا غلامحسین یزدی خلف الصدق
جناب مستطاب فضایل و اباقامیرزا محمد حسین صاحب تاج
یزدی دام فضلہ در بند رمحورۃ بمبئی در مطبع دت بر ساد فن

و آخر شهر رجب المرجب من

شهر ۱۳۱۳

من الطبیقة

النسخة

تمت



CALL No. { ۲۹۷۵۵ } ش ۳۳۳ ACC. No. ۱۲۴۵۵
 AUTHOR شیخ، سید محمد
 TITLE منتخب الاخلاق
۲۹۷۵



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

